

یون

مجله هفتگی شنبه ۱۲ - اسد سال ۱۳۵۳  
شماره - ۲۰

[Ketabton.com](http://Ketabton.com)



# رئیس دولت و صدر اعظم از جلسه

## شورای عالی اقتصادی ریاست کردند

بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم از جلسه شورای عالی اقتصادی ریاست کردند. در این جلسه که ساعت ۳ و نیم بعد از ظهر روز ۱۲ اسد ایرشد پیرامون انتخاب اعضای کمیته فرعی شورای عالی اقتصادی بحث و مذاکره صورت گرفت. در نتیجه چندتن از اشخاص مسلکی داخلی در رشته های مختلف تعیین گردیدند تا موضوعا تیکه از طرف شورای عالی به آنها سپرده میشود آنها مورد غور و مطالعه قرار داده و نتایج مطالعات خود را جهت اتخاذ تصمیم نهایی به شورای عالی اقتصادی - تقدیم نمایند.

## بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم از اولین جلسه شورای عالی انکشاف دهات ریاست نمودند

اولین جلسه شورای عالی انکشاف دهات تحت ریاست بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۶ اسد ایر گردید. در این جلسه پیرامون پروگرام های انکشاف دهات به اساس مقررات آن بحث بعمل آمده و تصمیم اتخاذ گردید تا در قدم اول در تسریع تکمیل کار پروژه های روی دست اقدامات جدی بعمل آید. همچنان مجلس فیصله کرده بر علاوه انجام مطالعه یک تعداد پروژه های جدید و آماده

## پیام مؤسس جمهوریت بمناسبت اولین سالگرد روز نامه جمهوریت

ما به خرسندیم است که روز نامه جمهوریت سال اول خود را در تنویر اذهان مردم ما و در روشن ساختن اهداف مترقی نظام جمهوریت بپایان رسانده. وقایع مهم تاریخی سال نخستین جمهوریت در افغانستان را در سینه تاریخ سپرده و اینک سال دوم نشرات خود را امیدوارم که این روز نامه بتواند وظایف مهم خود را بعد ازین نیز در راست تاریخی خود موفقانه انجام دهد. بطلب توفیق دربر آورده شدن این امر خطیر ملی برای کارکنان این نامه از خدی بزرگ موفقیت ارزو می کنم.

ساختن آنها برای تطبیق فعالیت های انکشاف دهات بشکل همه جانبه آن در مناطق بدخشان ولوی ولسوالی کتواز در نظر گرفته شود. برای اجرای این کار در جلسه همان روز تصویب شد تا اولتر از همه وضع اقتصادی و اجتماعی این دو منطقه از نگاه انکشاف عمومی مطالعه شود و به اساس نتایج آن اقدامات عملی ممکنه در تطبیق پروگرام های انکشافی در این مناطق بعمل آید. در جلسه اعضای شورای عالی انکشاف دهات مشتمل بر دو کتور محمد حسن شرف معاون صدارت عظمی، پوهاند دوکتور نظر محمد سکندر وزیر صحت، بناغلی چیلانی باختری وزیر زراعت و آبیاری، دوکتو نعمت الله پژواک وزیر معارف، پوهاند عبدالقیوم وزیر معادن و صنایع، بناغلی علی احمد خرم وزیر پلان اشتراک داشته.

## ۸۰۰۰ تن بیرایت استخراج گردیده

آن روی دست گرفته شده مساعد سازد. مدیریت عمومی استخراج معدن بیرایت ۸۰۰۰ تن تاکنون بیش از هشت هزار تن بیرایت استخراج گردیده است. سپس وزیر فواید عامه به همراهی مسئولی وکیل ولایت از سرک پارک جمهوری شهر هرات که ترمیم و جفله اندازی آن توسط مدیریت فواید عامه صورت گرفته دیدن نمود. این سرک از شمال پارک جمهوریت عبور نموده شاهراه هرات را بسرک پل مالان وصل می نماید. طبق یک خبر دیگر وزیر فواید عامه ساعت چار بعد از ظهر از هرات رهسپار کابل شد.

از معدن بیرایت هرات تاکنون زیاده از

بناغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه صبح روز ۵ اسد جریان احداث سرک بین معدن بیرایت و شاهراه هرات، تو و غنندی را دیدن نمود. وزیر فواید عامه در این موقع دوباره سرعت کار این سرک ۱۴ کیلومتره به امر یسونت سرک سازی هدایت داد. احداث این سرک که یک ماه قبل از طرف وزارت فواید عامه شروع شده تاکنون دو کیلومتر آماده جفله اندازی گردیده است. نامه نگار باختر اطلاع میدهد که بناغلی فایق بعد از جریان استخراج بیرایت دیدن نموده به امر حفظ و مراقبت شاهراه لین غربی هدایت داد سرگرا که فعلا وسایط نقلیه از آن استفاده مینمایند تا اكمال سرک جدید ترمیم کرده و برای انتقال بیرایت که ترتیبات صدور

## تلگرام همدردی به دا که مخا بر ه شده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد به اثر سر ازیب شدن سیلابهای اخیر در بنگله دیش که متأسفانه تلفات شدید جانی و خسارات هنگفت مالی را بار آورده تلگرام همدردی از طرف بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم عنوانی بناغلی محمد الله رئیس جمهور و شیخ مجیب الرحمن صدر اعظم آنگسور به دا که مخا بره گردیده است. دولت جمهوری افغانستان فیصله نمود تا به اسبب دیده گان آنگسور مساعدت مالی نماید.

## پرو تست رسمی افغانستان را جمع به تجاوزات مکرر طیارات پاکستانی به شارژ دافیر سفارت آنکشور تسلیم داده شد

بناغلی بشیر بابر شارژ دافیر سفارت پاکستان را در کابل به وزارت امور خارجه احضار کرده و پرو تست رسمی بناغلی بشیر بابر شارژ دافیر سفارت پاکستان را در کابل به وزارت امور خارجه احضار کرده و پرو تست رسمی خریدار که بناغلی و حید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه شام روز ۱۲ اسد ۲ صفحه

# هاشم زینتون افتتاح گردید

## قصر دارالامان که برای اداره عالی قضا و عدل تخصیص یافته است افتتاح گردید



دکتر محمد حسن شرق معاون صدراعظم موفقیکه باقطع آوار هاشم زینتون را افتتاح مینماید.

بعد از تلاوت چند آیت از قرآن عظیم الشان هاشم زینتون ساعت ۶ و نیم عصر روز سه شنبه توسط دکتر محمد حسن شرق معاون صدراعظمی در شهر آراء افتتاح گردید. معاون صدراعظمی در مراسم افتتاح سخاخانه گفت:

جای خیلی خوشی است که شروع کار این سخاخانه به ازین بردن الام و سرگردانی یک تعداد زیاد خانم عساکر سپهر که کم کم موافق می نماید.

دکتر شرق علاوه نمود این سخاخانه بنا سخاخانه های دیگر فرق های بسیار زیاد دارد زیرا امیندس، رعنا، تهاداب گذار و غیره آن رهبر انقلاب افغانستان بوده و حتی همه روزها زامور گل کاری و نسجاری آن شخصها دیدن و سر پرستی میکردند.

معاون صدراعظمی گفت اینکار اگرچه نوره ظاهرا کوچک به نظر می آید اما از نگاه کیفی بی نهایت بزرگ بوده زیرا یادگاری از یادگار های آوان بیکاری رهبر انقلاب افغانستان عزیز است.

دکتر شرق گفت:

این انقلاب، دوام انقلاب و تکمیل انقلاب و مشکلاتی را که دشمنان خارجی و داخلی در دست رویدست گذاشت و در ظرف یکسال سهمرتبه خائنه میخواستند انقلاب شکوهمند ما را از گون سازند اما با تدبیر رهبر بزرگوار انقلاب و رفقای فدائکار شان کشف، خنثی و ازین برده شد ما را به فکر گذشتگان و مشکلاتی را که مردان دیروز افغانستان در برابر ارتجاع داخلی و دشمنان خارجی داشتند، می اندازند.

دکتر شرق افزود: در عصر امانیه با عشق و علاقه برای سعادت پیشرفت و اعتلای وطن کوشش می شود اما دیری نمی گذرد که دشمنان خارجی وطن مقدس ما به همسکاری دوستان داخلی خویش تمام مرتجعین سراسر مملکت را تحریک به یک قیام ضد ملی در مقابل این نهضت نمودند و متأسفانه مردمان اکثر نقاط کشور مظلومانه و زخمی در این قیام اشتراک می کنند.

در اثر این قیام دوره نهضت در افغانستان به پایان میرسد.

چندی بعد یک تعداد وطن پرستان به این



مرحوم محمد هاشم خان صدراعظم امین افغانستان هاشم زینتون که بنام این شخص مدبر مسما گردیده است با مصرف شخصی و به آرزوی هموطنان خسرها به دوران واطفال اعجاز گردیده است.

شماره ۲۰

انگشتش نامه میدهند و در چنین دوره ای مدعی محمد هاشم خان صدر اعظم میشود. اگر ما قضاوت این دوره تاریخ را از کف آنها بیکه از انگشتش بپرهیم، باز ارتجاع عمدت و با دشمنان خارجی وطن ما هم عقیده بوده کشیده و به گروه انقلابی وطن پرست که هر روز با دسائیس خورد و بزرگ ارتجاعی رو برو اند بگذاریم قضاوت شکل دیگری دارد.

زیرا در آن دوره ای که تعداد جوانان تعلیم یافته و وطن پرست انگشت شمار بودند و آنها هم در اثر شکنجه های ارتجاع و اغتشاشی به همه چیز و بیهوشی گس مغشوش میگردیدند، بوجد آوردن بی امنی، بی نظمی و اغتشاش در هر گوشه و کنار مملکت کاری بود بس ساده و عملی بود بدون مشکل چنانچه دشمنان افغانستان توانستند حتی از تاسیس مکاتب بهره برداری های ضد ملی نموده و در زمینها و کتوا و در بعضی از قسمتهای ولایت ننگرهار و دیگر ولایات وسیله اغتشاشات خونین و سرگردانی های چندین ساله گردند. و ای

تدبیر این شخص مدبر نه تنها ارتجاع را قطع و خاتمه داد بلکه به تعداد مکتسب و تاسیس موسسات عرفانی هر روز می افزودند و بهیچ وجه این نابسامانی های داخلی و خارجی در دوران زمامداری این شخص بود که جنگ جهانی دوم سرتاسر جهان را به جنگ کشانید اما این صدراعظم خود را به سیاستمداری و تدبیر عجیبی توانست که وطن خویش را از آتش جنگ برکنار نگذارد، اگر شما دوستان عزیز و رفقای انقلاب باین صفحه تاریخ بمان هم عقیده باشید اگر شما رفقای انقلاب بهره برداری های سیاسی سی ساله اخیر افغانستان را که بهترین حکومت های ملی ذریعه مرتجع ترین اشخاص بنام آزادی و دیموکراسی های تقلبی گویند می شد بخاطر بیارید یقیناً بمن اجازه خواهید داد تا نام این زینتون را (هاشم زینتون) بگذاریم امید وارم در آینده صفحات تاریخ ما نیز پرست محققین وطن پرست و انسان های ریالیست نوشته شود و قضاوت شرافتمندانه

## ده میلیون افغانی به امریت معدن

### کرگر خساره وار د شد

در حدود ده میلیون افغانی در اثر زلزله صبح روز هشت اسد به امریت معدن زغال سنگ کرگر خساره وارد شد در سایر نقاط کشور خساره و آسیبی عاید نگردیده است.

لطفا ورق بزنید

یک منبع موسسه زغال سنگ شمال روزه اسد گفت: در اثر زلزله شدیدی که صبح

روز هشتم اسد در اکثر ولایات کشور احساس گردید در بالای معدن کرگر عسارت رهائش ششصد نفر عمده، تعمیر امریت معدن، چهارم تحویلخانه مواد ارتزاقی و سه محسوس مسجد کسما منبهم و کسما صدمه شدید برداشته است.

منبع توضیح کرد که محل رهائش کارگران چهارم و امریت معدن بطوری منبهم شد و صدمه دیده است که ترمیم آن ناممکن بوده و اعمار مجدد را ایجاب میکند. همچنین اتاقهای نشان خوری و تحویلخانه مواد کسما منبهم و کسما صدمه شدید برداشته که عجلاناً تحویلخانه تحت ترمیم گرفته شده است.

منبع گفت کارگران معدن در وقت زلزله مشغول کار بودند و هیچ صدمه ای ندیده اند. همچنین خساره وارده در داخل معدن ناچیز است.

منبع گفت چون عمارات متذکره تدریجاً از بودجه دولت ساخته شده بود تخفیفاً ده میلیون افغانی ازین زنگنه خساره عاید شده است و

قصر دارالامان که به تاسی از هدایت شاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم بر سر ای اداره عالی قضا و عدل تخصیص یافته است بعد از تلاوت چند آیه از قرآن عظیم الشان ساعت چهار و نیم عصر روز ۶ اسد توسط دکتر محمد حسن شرق وزیر عدلیه و لوی خازن و اول رسماً افتتاح گردید.

دکتر عبدالعزیز قبل از قطع نوار طی بیانیه ای گفت: این قصر با کوه به تاسی از نظر نیک و عدالت دوستانه رهبر انقلاب کشور شاعلی محمد داود به وزارت عدلیه تسفویض گردید تا در این کاخ عدل ادارات مرکزی رکن قضایی و عدلی این وزارت جای گزین شود.

وزیر عدلیه علاوه نمود همانطوریکه این قصر در ظاهر شکوهمند میباشد در باطن نیز

دارای ارزش معنوی زیادی است چه کسانی که در مسند عدالت و قضاوت در این قصر نشسته و ایفای وظیفه می نمایند با درک ارزش معنوی آن توجه جدی مبذول دارند تا آن رابطه محکم و مستحکمی را که بین ملت و حکومت ایجاد میکند فراهم سازند و تسهیلات لازم برای مردم ایجاد کنند.

لطفا ورق بزنید

هرگاه تعمیرات مذکور مجدداً اعمار گردد مصارف بیشتر را ایجاب می نماید.

یک منبع وزارت معادن و صنایع گفت با اساس تجویز حکومت برای رهائش کارگران معدن کرگر ۱۵۰ خیمه از طرف جمعیت افغانی سره میاشت روز ده اسد به آنجا ارسال گردیده است.

یوهاند عبدالقیوم وزیر معادن و صنایع قبل از ظهر روز ۱۱ اسد از عمارات رهائش تحویلخانه و امریت معدن کرگر که در اثر زلزله اخیر منبهم شده است بازدید نمود.

همچنان وزیر معادن و صنایع در حالیکه رئیس موسسه زغال سنگ شمال با وی همراه بود از ساحه استخراج معدن دیدن نموده با انجیران و کارگران معدن مشا کره کرد.

کارگران لعل در یکصد و پنجاه خیمه که به تجویز حکومت از طرف جمعیت افغانی سره میاشت به ساحه معدن کرگر فرستاده شده رهائش میکنند.

وزیر معادن کارگران را مورد نوازش قرار داده معاونت هایی را به آنها وعده داد.

مقابلاً بکتن از کارگران از توجهات دولت جمهوری اقدام فوری مبنی بر ارسال یک تعداد خیمه ها برای رهائش آنها اظهار امتنان نموده موفقیت های دولت جمهوری را بر رهبری شاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم از خداوند بزرگ استغاث نمود.

قرار یک خبر دیگر وزیر معادن و صنایع در راه مراجعت بکابل ساعت ۲ و نیم بعد از ظهر از قاپریکه بود برایت نیز در پلغری دیدن نمود.

## قصر دارالامان که برای ...



دکتر عبدالمجید وزیر عدلیه ولوی خاتونال هنگام قطع نوار در محفل افتتاح قصر دارالامان که برای دوایر اداره عالی قضا و عدل وزارت عدلیه تخصیص یافته است.

وی به اهمیت دستگاه حق و عدالت و قضاوت دلالت آن بالای مردم اشاره نموده افزود اداره قضا و اداره عدل وزارت عدلیه از شعب مهم عرصه است که میتواند برای حل و فصل قضایا و دعاوی مردم را انظوری که شرع و عدالت اجتماعی حکم میکند خدمات شایانی انجام دهد.

قصر دارالامان دارای ۴۸ سالون بزرگ کتابخانه مجهز گفتریا، هشاد اتاق دفتر و سایر ملحقات مجهز میباشد.

در محفلی که روز ۱۷ اسد به این مناسبت ترتیب شده بود در میان وزارت قواید عامه، امورین اداره عالی قضا و عدلی حاضر بودند و تشریح تاریخچه مختصر قصر دارالامان به مدعویین تسویع گردید.



نمایی از قصر دارالامان مرکز قضایی و عدلی

## افغانستان از امضای موافقنامه متار که در قبرس استقبال مینماید

مربوط به متار که در قبرس که روز ۹ اسد در زنیو بین نمایندگان ترکیه، یونان و انگلستان امضاء شد گفت: حکومت افغانستان امضاء این موافقنامه را استقبال نموده و با تأیید لزوم تضمین و حفاظت حقوق و منافع اقلیت ترکی زبان قبرس معتقد است که این موافقنامه مهمی در راه حمایه و استحکام صلح و امنیت در آن حصه گیتی خواهد بود.

نطاق افزود که حکومت افغانستان امیدوار است مذاکرات مجوز در باره قبرس بزودی نتایج مثبت بدهد.

نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال خبرنگار دباختر آزاسی راجع به موافقنامه

## در باره حفريات هیات فرانسوی در آی خانم با وزیر اطلاعات و کلتور مذاکره بعمل آمد

پناغلی بر نارد رئیس و اعضای هیات باستان شناسان فرانسوی در افغانستان ساعت چهار عصر روز ۱۲ اسد با یوهاند دوکتور وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات نمود.

طی این ملاقات در حالیکه مدیر عمومی باستان شناسی و حفظ آبدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور نیز حاضر بود در باره حفريات هیات فرانسوی در آی خانم مذاکره و تبادل افکار صورت گرفت.

بین افغانستان و اتحاد شوروی

## قرارداد حمل و نقل اموال به امضا رسید

اتکسور در وزارت تجارت امضاء نمودند. يك منبع آن وزارت گفت بموجب این قرار داد تسهیلات در حمل و نقل اموال وارداتی صادراتی و ترانزیتی و همچنین توسعه روابط تجاری بین دو کشور فراهم میگردد. هیات شوروی قبلاً بکابل آمده و مذاکراتش با هیات افغانی در زمینه جریان داشت. هنگام امضاء قرار داد عده ای از اراکین وزارت تجارت و اعضای هیات شوروی حاضر بودند.

قرار داد حمل و نقل اموال صادراتی، وارداتی و ترانزیتی ساعت دوازده ظهر روز ده اسد بین افغانستان و اتحاد شوروی عقد گردید. قرار داد را از طرف افغانستان پناغلی عبدالسلام رئیس تجارت خارجی وزارت تجارت و از جانب اتحاد شوروی پناغلی ایگوسا در ک معاون اتحادیه عمومی بارجالانی تجارت خارجی

در چهار ماه امسال

## ۱۹۶۸ تن روغن سپین زر توزیع گردید

گردیده که قیمت مجموعی آن بیش از هفتاد و هشت ملیون و شصت و هشتاد هزار افغانی میگردد.

انجنیر عبدالملک افزود همچنان در چهار ماه اول امسال بیش از یک ملیون و هشتصد هزار کلوچه صابون بدسترس موسسات مربوط دولت گذاشته شده است. رئیس سپین زر شرکت در اخیر گفت تولیدات فابریکه روغن و صابون تارسیدن فصل بخته ادامه خواهد یافت.

یکهزار و نهصد و شصت و هفت تن روغن در چهار ماه اول امسال از طریق سپین زر شرکت به منابع مختلف توزیع گردیده است.

انجنیر عبدالملک رئیس سپین زر شرکت گفت: تولیدات فابریکه در چهار ماه اول امسال به یکهزار و نهصد و شصت و هفت تن روغن رسیده در حالیکه در همین مدت سال گذشته تولیدات فابریکه به ششصد و پنجاه و چارتن بالغ گردیده بود.

وی اضافه کرد در چهار ماه اول امسال ۱۴۶۵ تن روغن به ریاست ارزاق و ۵۰۲ تن به مامورین و اعالی ولایات کندز، تخار و بغلان توزیع

## قرارداد توری دیدیکه هزار تن روغن به امضا رسید

قرار داد توری دیدیکه هزار تن روغن سمرقند از اتحاد شوروی روز ده اسد بین ریاست ارزاق و احتیاجات عامه وزارت مالیه و نمایندگان تجاری شوروی در کابل عقد گردید.

قرار داد را پناغلی محمد اصف رئیس ارزاق و پناغلی زتونسیخ آمر وستوک انتورک امضاء نمودند.

بموجب این قرار داد روغن متذکره در جریان امسال به افغانستان وارد میگردد.



شماره ۲۰ شنبه ۱۲ اسد ۱۳۵۲ برا بریا ۱۴ شعبان المعظم مطابق ۳ اگست

## انکشاف دهات

بمنظور انکشاف و توسعه هرچه بیشتر دهات، دولت جمهوری افغانستان پروگرامهای همه جانبه انکشافی طرح و بمرحله تطبیق میگذارد. پروگرامهای انکشافی در روستاها با در نظر داشت وضع اقتصادی و اجتماعی ارزیابی و مطالعه گردیده و به اساس نیاز مندی اولیه و مبرمیکه مردم محل دارند پروژه هائیکه در بلند بردن سطح زندگی و حیات اقتصادی مردم ثمر بخشوار زشمنند باشد، رویدست گرفته میشود.

پیشرفت های اجتماعی یک منطقه بستگی به وضع اقتصادی و عواید مردم آن سامان دارد زیرا اقتصادزمینه های مالی را که عنصر اساس در ساحات مختلف ترقی است فراهم نموده و امکان رشد و توسعه محیطی را مهیا میگرداند. بهمین ترتیب معارف پیوند و تقابل در رشد و تسریع دهات داشته و با مناسبت مستقیم به اقتصاد نقش قاطعی در بلند بردن سطح آگاهی و آموزش مردم دارد. بابلندرفتن ذهن و سواد حیات مردم زمینه های پیشرفت سریع آماده میگردد. زیرا مردم با شناخت بهتر از منطقه شان بطور آگاه در ساختمان جامعه شان اشتراک ورزیده و منافع اجتماعی را بر منفعت شخصی رجحان میدهند.

دولت جمهوری افغانستان که برای انکشاف و ترقی همه جانبه کشور توجه جدی مبذول داشته، برای انکشاف هرچه بیشتر دهات نیز ارزش فراوان قایل است روی همین ملحوظ بود که بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدرا عظم از اولین شورای عالی انکشاف دهات ریاست نمودند. در جلسه شورای عالی دهات تصمیم اتخاذ گردیده است که در تکمیل پروژه های رویدست توجه جدی بعمل آمده و پروژه های جدید با در نظر داشت وضع اقتصادی و اجتماعی روستاها در دست ساختمان گرفته شود.

مطالعه وضع اقتصادی و سروی وضع اجتماعی منطقه ای در دهات، تطبیق پروگرام کار های عملی راسپل ساخته و در برآورده ساختن احتیاجات اجتماعی درجه اول متمرکز واقع میگردد.

چه در اکثر دهات ما که انکشاف نیافته است سروی و مطالعه قبلی امریست بسیار ضرور و در خو تذکر از طرف دیگر در روستا های ما نیروی انسانی نقش بسیار زیادی دارد و آنها هستند که قدرت عظیمی در انکشاف و توسعه روستاها میباشند.

تصمیم قاطع  
، خلیل ناپدید  
ود و آمداریک  
ملت، میتواند  
اورا به هدف  
عالی اش برساند

### در دفتر مدیر

یکعده دوستان و خوانندگان ارجمند ژوندون طی نامه های از ما پرسیده اند که در شماره فوق العاده ژوندون، چرا بعضی از صفحات اختصاصی و مخصوصاً (روزنه ای بسوی تاریخها) که هر هفته بطور مسلسل چاپ می شود، نشر نشده است. همه نظریکه به همه خوانندگان بسیار عزیز ژوندون معلوم است مجله ژوندون دارای نحوه نشراتی خاصی است که بازگوینده شخصیت مجله ژوندون میباشد. اینکه چرا ژوندون در شماره فوق العاده نحوه نشراتی اش را تغییر داده و بعضی از مصاحبه های اختصاصی یا هیئات کابینه انجام داده و یک سلسله نوشته های خاص را در مجله منتشر نموده است. بخاطر بزرگداشت روز تاریخی بیست و شش سر طان بوده است. که با نشر همین مصاحبه ها و مضامین خاص در شماره فوق العاده نشراتی ژوندون تا اندازه تغییر یافت. چون حجم این مصاحبه های اختصاصی خیلی زیاد بود از این رو نتوانستیم بعضی از صفحات مخصوص و از جمله (روزنه ای بسوی تاریخها) را منتشر سازیم. باید گفته آید که اینک در مجله ژوندون تا زگی هم ندارد زیرا نه تنها مجله ژوندون بلکه تمام روزنامه ها و مجلات در روزهای خاص، نشرات خاص و فوق العاده میداشته باشند که جهت عمده نشراتی نشریه ها را برای این روزها اختصاص میدهند. که بهترین شاهد مثال درین مورد همانا شماره فوق العاده ژوندون اول حمل سال سیزده پنجاه سه و روز برا فراشتن بیرق جمهوریت میباشد. که درین روز مجله ژوندون نشرات خاصی داشته است.



بخش سوم

ترجمه: ع-ها

# دیلو ماسی در جاهلیت

## و اسلام

### ب: عصر اموی ها:

روش دیپلوماسی در روزگار دولت اموی آنقدر تحول نیافت، زیرا بزرگترین هدف آن تأیید فتوحات اسلامی در طریق نشسر رسالت اسلامی در شهرها و سرزمین هایی بود که هنوز در انجا نرسیده بود و ازین لحاظ به تحول دیپلوماسی توجه زیاد مبذول نشده و بیشتر سعی در پیشرفت فنی و تنظیم دیپلوماسی و آغاز یک عصر علمی و دریافت و سایل تمدن بخرج میرفت. و دوام جنگ بین دولت اسلامی و دولت روم اجازه نمیداد تا به تبادل سفرا برای عقد معاهدات امنی و تنظیم فقرات مسالمت، توجه بیشتر صورت گیرد.

### ج- عصر عباسی ها:

موقعی که دوره اموی ها پایان یافت و عصر خلافت عباسی ها آغاز گردید، دیپلوماسی اسلامی به پیمانانه قابل اهمیتی رو به تحول گرائید و آنچنان نیرو مند شد که یکی از قدرت های بزرگ سیاسی جهان گردید و قلمرو آن بحدی وسعت گرفت که از طرف شرق باطراف چین و از سوی غرب تا بحر اطلس امتداد یافت علاوه از آنکه حدود جنوبی و شمالی آن نیز وسعت چشمگیری پیدا کرده بود که این وضع اثر واضحی در تبادل سفرا و انکشاف دیپلوماسی بین دولت عباسی و امپراطوری مسیحی روم که سایه آن بر سراسر آسیای صغیر و بلاد بالقان و ایتالیا، پهن شده بود، بجا افگند و با لتدریج سناحه واهداف

دیپلوماسی انکشاف قابل ملاحظه نمود و در تمام شئون دولتی از قبیل مسایل عسکری، تجار تی، ثقافتی و علمی و فرهنگی و غیره روابط دیپلوماسی آغاز یافت، باین معنی که روابط دولت اسلامی با امپراطوری روم در زمان عباسی ها روابط جنگ و عدم سازش همیشگی نبود، بلکه در بسا اوقات، موقعی که توازن دولتی و یا مصلحت تجار تی و غیره ایجاب میکرد روابط دوستی و سازش برقرار میکردند.

ازین رویداد ها باین نتیجه میرسیم که سیاست فتح در دوره عباسی ها به پیمانانه زمان خلفای راشدین و عصر اموی ها دوام نکرد، زیرا دولت احساس میکرد که توسعه و انکشاف قلمرو اسلامی بیش از آنچه میسر شده پیش بینی شده نمیتواند و ازینرو ضرورت حفظ و نگهداری مرز های موجوده اسلامی بیشتر از دوام فتوحات، محسوس است چنانچه مخالفت ها و جنگ های دولت عباسی با امپراطوری روم بیشتر جنبه دفاعی

عبدالرحیم (عینی)

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

## حضرت عبداللہ بن زبیر بن عوام (رض)

بخش دوم

از گفتارش زیر تاثیر نباید وهمچنان او از را ندیدم که سخنان ابن زبیر را به رغبت نشنود ابن زبیر (رض) شخصی بود که رابطه دین و دنیا را به نیکو ترین صورت بهم پیوند میکرد، اگر در امور دنیا متوجه مسی شد تصور میگردید که درین رشته تخصص فردی دارد و اگر در امور اخروی آن نظر اندازی می شد همان مرفت که بادنیای هیچگونه رابطه ای ندارد.

وی در نظافت بدن و ملباس خود تو جه خاصی داشته همواره بقیافه پاک و چهره بشاش به اجتماع عرض وجود می کرد چنانچه ابوالفتحی میگوید: من به سر و اندام ابن زبیر آنقدر نظر و مشك ملاحظه کردم که تمام سر ما به من بالغ به آن نمی شد چنانچه عایزه صدیقه عبالله بن عامر و غیره بارها او را در صر فجویی از استعمال بسیار خوشبو یی ها تو صیسه کرده اند. چنانکه ابن عباس میگویدوی حافظ

قرآن مجید بوده معلومات وسیع در علوم اسلامی داشت. مادرش اسماء میگوید: وی شخصی است که همواره روزه گرفته شب بیدار خوابی میکند و در قسمت صله رحم توجه زیادی دارد. عمر ابن زبیر میگوید: اگر ابن زبیر در اطای نماز میخواند و سنگ فلاخن در گوشه لباسش میرسید التفاتی نکرده به کبوتر مسجد معروف بود.

اگر وی داخل نماز می شد از تمامی چیز ها خود را فارغ ساخته متوجه ذات باری تعالی می گردید چنانچه روزی هنگام ادای نماز سنگ بزرگ فلاخن از گوشه مسجد بوی نزدیک شده از میان سینه و دستش عبور کرد، ازین حادثه هیچگونه تغییری بوضع وی رونما نگردید. چشم خود را بشان ویا قرائش راقطع نکرد. با ابراز چنین اعمال مثل سجایای عالی عربی و مبادی اسلام بوده پیو گرانی آن بیانگس فضایل اسلامی است یعنی وی شخصیت واقعی دین و دنیا بوده است.

بقیه در صفحه ۵۶

داشت. عباسی ها در دوران قدرت خود روابط مسالمت را پادول خارجی انکشاف داده و سفرای خود را به قسطنطنیه، روم، فرانسه، هندوچین و برخی از بلاد دیگر فرستادند و با امپراطوری بیزانط در زمان هارون الرشید، مامون و معتصم، معاهده صلح و تبادل سفیران را برقرار کردند و به تبادل نماینده های ثقافتی و موافقت های علمی و فرهنگی و ارسال کتب مورد ضرورت از طرف جانبین و تبادل هیئت های علمی و غیره پرداختند.

### د- عصر اموی هادر اندلس:

در روزگار اموی ها در اندلس جا بیکه (عبدالرحمن الداخل) یکی از اعضای خانواده اموی دولت مستقلی را در سال ۷۵۱ میلادی تأسیس کرد دامنه سفارت های اسلامی در مجال تحول و پیشرفت، پهن و پهن تر شد زیرا درین وقت چهار قوای سیاسی بزرگ وجود داشت که عبارت از دولت عباسی در بغداد و دولت روم در قسطنطنیه و دولت اموی اندلس و دولت فرانک در بلاد گال (فرانسه) بود و شارلمان امپراطور فرانسه در صدد شد تا همان شان و شوکت قدیم روم را دوباره اعاده کند و بدین منظور به تشدید روابط پادشاهی رومانی شرقی که در بیزنطه بنیان یافته بود آغاز کرد و دولت فرانسه در دوران این امپراطور به پیشرفتها و نیرو مندی های قابل ملاحظه ای نایل گردید و در سایه این شرایط، سیاست توازن قوا نقش بس عمده ای را در روابط سیاسی بین این دو لشکرهای چهار گانه بازی میکرد.

این انکشاف و تحول بزرگ دیپلوماسی، دیگر مجالی نمیداد تا جنگ تنهاتر تغذیه سیاست خارجی دول و وسیله حل مشکلات و تحقیق اهداف سیاسی باشد. دولت روم از آغاز وحدت اسلام در دوران خلفای اسلام در برابر دولت اسلامی ضعیف و ناتوان تر میگردد مخصوصا پس از آنکه در صفوف مسیحیان رخنه وارد شده و دولت فرانسه در کمال قدرت با امپراطوری بیزانط ارتباط قائم میکرد، چشم ایشان بیشتر بسوی دولت اسلامی باز میگردد، این چیز ها و عوامل دیگر باعث شدند تا دولت روم بمنظور کسب مقام و امت در برابر مخالفین و تا مین جنبه های داخلی، تفاهم و روابط خویش را با همسایه

بقیه در صفحه ۵۶

# پرتگال آزادی متصرفات افریقای خود را شناخت

از کاظم آهنگ

## بررسی مسایل روز

در آغاز هفته گذشته انٹونیو دی سپینو لا رئیس دولت پرتگال طی بیانیہ راد یو بی وتلویز یو بی خود اعلان نمود کہ برای شناسایی حق آزادی و حاکمیت متصرفات افریقای پرتگال موافقت دارد . وی در بیانیہ خود وعدہ داده کہ برای انتقال قوا و اتخاذ تدابیری جهت تامین آزادی این قلمرو ها اقدامات فوری ر امرعی میدارد .

واقعیت این است کہ موضوع آزاد شدن متصرفات افریقای پرتگال از زمان سقوط رژیم استبدادی پرتگال در ۲۵ اپریل سال جاری عیسوی مورد نظر مردم این سر زمینها ، مبصرین و مقامات پرتگالی بوده است منتہا مقامات مربوطہ پرتگالی بہ شمول سپینو لا بہ این عقیدہ بودند کہ این موضوع از راه مسالمت و بہ شکل تدریجی عملی شود . امامردم متصرفات کہ کافی از حقوق انسانی خود آگاہ هستند و حداقل برای دوازده سال در راه تامین آزادی خود بصورت جدی مبارزہ کردہ اند باین پیشنهاد پرتگال کمتر بہا دادند . آنها نہ تنها مبارزات خود را بہ اشکال مسلحانہ آن دوام دادند بلکہ مبارزات سیاسی شانرا نیز درین بارہ پیش بردند . تا آنکہ در نتیجہ مقامات پرتگالی را مجبور ساختند حق آزادی و حاکمیت آنها را برسمی شناخته و قوا را در آن سر زمینہا بہ خود مردم انتقال دهند .

باوجود مبارزات پیگیر مردمان متصرفات افریقای نقش و نیت انٹونیو سپینو لا رئیس دولت پرتگال را ہم نمیتوان درین امر نادیدہ گرفت . چنانچہ وی خود مخالف استعمال قوہ درین سر زمینہا بود . وی هنگام حکومت استبدادی پرتگالی بنا بر نظر یاتش راجع بہ حل مسایل متصرفات پرتگال از طریق سیاسی تا از طریق قوت باری از وظیفہ اش برکنار ساخته شد و ی هنگام احراز قوہ و سرتگون

ساختن رژیم گذشتہ باز ہم بہ تکرار گفت مسایل متصرفات باید از راه سیاسی حل شود . وی حتی هنگام اعلان شناسایی آزادی مردمان این سر زمینہا گفت چون فعالیت های نظامی پرتگال در متصرفات افریقای با تدابیر سیاسی ہمراہ نبود بناء سبب شد تا این ہمہ معضلات و مشکلات را در زمینہ بار آورد .

رئیس دولت پرتگال هنگام اعلان شناسایی حقوق آزادی و حاکمیت مردمان گینی بیساو ، موزمبیق و انگولا گفت ، شناسایی حقوق سیاسی مردمان این سر زمینہا نہ تنها بہ منفعت آنها است بلکہ منافع پرتگال را نیز بار خواهد آورد چہ حکومت پرتگال بجای آنکہ این ہمہ قوای انسانی و مادی خود را صرف جنگ نماید در راه انکشاف و ترقی مردم و خاک خود مصرف میکند .

رو بہر طرف ، شناختن حق آزادی و حاکمیت مردمان موزمبیق ، انگولا و گینی بیساو از طرف تمام حلقہ های صلحدوست جهان و مخصوصاً مردمان این سر زمینہا کہ عملاً از نعمت آزادی محروم بودند و بر علاوه آن از تلخی های شوم تبعیض بہرہ گیری و استثمار رنج می بردند بہ خوشی و قدردانی مقابلہ شدہ است . لوئیس کابرال رئیس شورای دولتی گینی بیساو با اعلان این امر گفت این اعلان نہ تنها از طرف گینی بیساو بہ قدر دانی مقابلہ میشود . بلکہ سایر متصرفات ہم آنرا بہ خوشی استقبال می نمایند . رئیس جیبہ آزادی فریلیمو در موزمبیق ہم از آن ابراز خوشی کرد . نہضت های آزادی انگولا توام با این اعلان برای تشکیل جیبہ مشترکی در آن شامان برداختند و باین ترتیب مقدمات تامین آزادی متصرفات افریقای پرتگال هموار گردید . آنچه بعد ازین در خود اهمیت و ارزش است همان تطبیق این

آزادی است در سر زمینہای مذکور چہ شرایط اجتماعی و اقتصادی و موقعیت جغرافیایی و انکشاف سیاسی در هر یکی ازین متصرفات بادیگری فرق دارد و بنا بران برای تطبیق آزادی و تامین حاکمیت ملی آنها طرقی خاصی در حوزہ جغرافیایی هر یک از متصرفات مذکور جستجو شود .

بہ عقیدہ مبصرین سیاسی جهان تامین و تطبیق آزادی در موزمبیق مشکلاتی ندارد چہ در آن سر زمین امور سیاسی و حتی امور اداری تقریباً از یک دست اجرا خواہد شد کہ این همان جیبہ آزادی فریلیمو است کہ در موزمبیق برای احراز آزادی آن قلمرو فعالیت خود رادنبال و اکنون ہم فعالیت خود رادنبال میکند . قابل تذکر است کہ بعد از اعلان شناسایی حق آزادی مردمان متصرفات پرتگال از طرف سپینولا مبارزین نہضت فریلیمو و عساکر پرتگالی اسلحہ را بزمین گذاشتہ و جنگ را ترک گفتند و این خود یکی از نشانه های وحدت نظر نہضت های آزادی خواہی این سر زمین است . وبہ تعقیب اعلان سپینولا رہبران نہضت فریلیمو در تکاپوی مقدمات تطبیق اعلان سپینولا شدند موضوع آزادی گینی بیساو کہ در سواحل غربی افریقا بین سینیگال و گینی بیساو واقع شدہ است ہم آنقدر مشکل نخواہد بود جزعیک موضوع مشکل بخاطری نیست کہ گینی بیساو قبلاً سال گذشتہ آزادی خود را بصورت یک جاتیہ اعلان کردہ است و تا کنون اکثر مسایل مربوط بہ کشور داری در آن سامان تطبیق گردیدہ است و علاوه بر آن گینی بیساو را تا کنون در حدود نود کشور جهان بر سمیت شناخته اند و حتی تقاضای خود را برای شمول در ملل متحد نیز بہ شورای امنیت تقدیم کردہ است کہ در حقیقت بہ مجرد شناسایی رسمی آزادی این سر زمین از طرف

(بقیہ در ص ۵۹)



هنگامیکه بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم از غرفه سمنت غوری در نندار تون دیدن مینمایند

# مرغوبیت تولیدات کشور، در نندار تون

از گل احمد زهاب نوری

● آثار هنری هنرمندان کشور، در نندار تون ها، مورد توجه بینندگان قرار می گرفت.

● ۱۲۷ موسسه صنعتی دولتی و شخصی؛ در نندار تون های جشن جمهوریّت حصه گرفته بودند.

توسط بناغلی محمد داؤد رهبر ملی ما، افتتاح گردید، تا آخرین دقایق شب نهم جشن، هجوم مردم، برای دیدن مواد تولیدی موسسات دولتی و شخصی، غیر منتظره و بی سابقه بود.

یک منبع آمریت نندار تون ها به پاسخ سوالی گفت:

- در حدود ۱۲۷ موسسه دولتی و شخصی، اشیای تولیدی مختلف خود را، در نندار تون های جشن فرخنده جمهوریّت به نمایش گذاشته بودند، که شامل پروژه های زراعتی، صنعتی، تخیلی، نساجی، فابریکات و آرت و هنر های زیبا بود. منبع افزود.

- آنچه قابل تذکر است، سهم

نخستین جشن جمهوریّت در کشور، با شکوهی خالصی تجلیل گردید که در گذشته بیسابقه بود.

گرمجوشی، شادمانی و هجوم مردم، در ایام جشن بحدی بود، که راه رفتن در منطقه جشن نیز کمی مشکل شده بود...

در شماره گذشته گزارشی داشتیم از شب های جشن و سرور و شادی مردم و درین شماره طبق وعده، چشم دیدیم مختصری داریم از نندار تون های تولیدات موسسات صنعتی، در نخستین جشن سالگرد جمهوریّت در کشور.

از لحظه ای که نندار تون ها،





# رندار تون های جشن چشمگیر بود

**قالین های افغانی، توجه همه  
خارجیان را جلب کرده بود  
نقشه معدنیات افغانستان، بانمونه  
های آن، در رندار تون جالب  
و دیدنی بود.**

گرفتن يك تعداد مو سسات تولیدی جدید است، که امسال مواد تولیدی شان، به معرض نمایش گذاشته بودند.

دیزاین و دیکور اشیای هر موسسه، در داخل پاو لیون های

شماره ۲۰

— برای مو سسات تیکه در رندار تون های جشن فر خنده جمهوری حصه گرفته بودند، هرگونه تسهیلات فراهم شده بود و به عقیده ما این نمایشات بهترین زمینه معرفی مواد تولیدی کشور را، برای هموطنان میسر ساخته بود.

وقتی قدم به اولین نمایشگاه رندار تون ها گذاشتم، ساعت در حدود نه شب بود و باد تند، بیرق ملی ما را، در مدخل آن، به اهتزاز در آورده بود.

صدایی که از شدت باد و اهتزاز بیرق بزرگ که در آنجا برافراشته شده بود بر میخاست، تماشاچی را، که پس از دیدن آثار هنری هنرمندان این سر زمین در زیر آن بیرق می رسید، بی اختیار به هیجان درمی آورد.

آله مخابره ای که، اولین قو ما نده انقلاب جمهوری در کشور، توسط رهبر ملی ما بو سیله آن مخابره شد و، نیز درین محل، بر بالای میزی گذاشته شده و دسته های گل که وطندوستان، بر اطرافش گذاشته بودند از دور جلب توجه میکرد.

تا بلوغای زیبای نقاشی آمریت صنایع مستظرفه وزارت اطلاعات و کلتور، نمونه های کاشی کاری استنادان هرات، آثار جالب و نفیس حکاکی، کندن کاری، هیکل تراشی و نقاشی که برای جوایز مطبوعاتی وزارت اطلاعات و کلتور رسیده بود، باغرقه های مطابح دولتی، رادیو افغانستان و غیره مو سسات مطبوعاتی و کلتوری امسال دیدنی و جالب بود.

بقیه در صفحه ۵۷

# من از قصر دارالامان می آید

## تعمیر امانیه دارای یکصد و پنجاه اتاق بزرگ و کوچک برای استفاده تمام

### همان وقت تعمیر شد

امان الله خان گذاشته شده و بصورت عموم از سنگ و دیوارها و پایه خستی که با مصالح سمنب و ریگ کار شده - رویکش سنگ قلم کار چهلستون در رویکار قسمت های کنگره ها - پلسترهای گچی ، سقف ها و برنده های چوب دستک ، فرش سنگ مرمر پلستر کاری های تزئیناتی دارای نقش و نگار چوب کاری ، تزئیناتی نظیر آن در شرق کمتر دیده شده است . منبع در پرسش سوال دیگری چنین میگوید .

قصر دارالامان اولین تعمیری در مملکت است که سیستم آب رسانی آن بصورت مدرن و عصری تعمیر گردیده و آب مواد ضرورت آن از چشمه چو نغر که در قلعه قاضی واقع میباشد به قصر



ساختمان قصر دارالامان در سال ۱۳۰۶

که با نفاست ، ظرافت و مهارت قابل ملاحظه کار گردیده که نمایانگر چیره دستی و پختگی هنر معماران ، نجاران و کسبه کاران تعمیراتی آن زمان میباشد پوشش بالای ساختمان مسی بوده و سقفهای تمام تعمیر گچمالی تزئیناتی می باشد که بصورت ماهرانه کار گردیده و تا قبل از حریق هر بیننده را محو زیبای نفاست و ظرافت خود می ساخت منبع ادامه میدهد .

مخصوصاً مقر پار لمان دوره امانیه که در منزل سوم موقعیت دارد کار چوبکاری آن قابل تمجید بوده که با جرأت گفته میتوانم

انتقال داده میشود . پروژه و منبع عمرانی شهر دارالامان دارای هفت شعبه بوده و این شعب وظیفه داشتند که قسمت های مختلف کار ساختمانی را از قبیل داس ها ، شعبه حجاری و نجاری و شعبه عمرانی و غیره امور را پیش ببرند .

منبع در مورد تعیین اتاقها برای اجرای وظایف در آن زمان چنین میگوید .

برج اول قصر که مشرف به سرك عمومی بود دفتر کار شاه تعیین و در اطراف آن دارالتحریر شاهی و وزارت دربار سلطنتی و ژوندون

شکو همنند و با عظمت است . وقتی قدم بداخل تالار میگذراید و وارد راهرو های آن میشوید احساس شناخته ای در شما بیدار میشود ، ... عظمت و شکو همنندی دوران گذشته .

سبك معماری این قصر از یونان باستان و ایتالیای قدیمه نشات کرده و بنام سبك رو من ها یاد میشود .

قصر دارالامان اولین تعمیری در مملکت ما است که در آن سیستم مرکز گرمی تعبیه گردیده و با استفاده از ذغال سنگ در تسخین قصر از آن کار گرفته میشد .

حریق مدهش ، ساختمان منزل سوم این کاخ عظیم را شدیداً صدمه زد و با انهدام و سقوط سقف منزل سوم ، پوشش آن ، استناد پایه ها و برنده های منزل سوم بکلی از بین رفت و ۲۰ میلیون خساره مند گردید .

نصمیم گرفتم تا از نخستین و بنا شکو هترین قصر در سرزمین افغانستان دیدن کنم و گزارشش که بتواند خوانندگان عزیز را قانع سازد تهیه نمایم . بدین منظور بنا ریاست تحقیق و مطالعات قضا در تماس شده و از قدامت این کاخ بر داشت های نمودم که این سبك قلم بقدم میرویم به قصر و با هم دیدن میکنم .

قصر مذکور در عهد سلطنت اعلیحضرت غازي امان الله خان تهاداب گذاری و قسمت زیادی آن به پایه تکمیل رسید و تپه که این قصر بالای آن بنا یافته در سابق بنام آراتیبه یاد می گردید .

مهندسين و اشخاص فنی و تخنیکي که در مورد تطبیق نقشه این ساختمان اقدام کردند . بناغلی هارتن و ۲۲ تن از مهندسان و انجینران بودند که در سال ۱۳۰۴ به افغانستان وارد شدند . و برای

# آیتم و به شما گزارشی میدهد

## تمام ارگان های دولتی است که با در نظر داشت شرایط

### میرشده است .

که امکانات و احیای مجدد قصر از نظر فنی و تخنیکي و ساختمانی مورد مطالعه قرار گرفت و برای ترمیم مجدد آن تقریباً بیست ملیون افغانی در نظر گرفته شد .

چون قصر دارالامان از نگاه شکل يك بنای قدیمی و تاریخی دارای ستایل و سبک مهندسی باستانی می باشد لازم دیده شد که نمای خارجی قصر عیناً به شکل اولی

ترنیناتی منزل سوم که با طرافت قابل ملاحظه از چوب چار مغز و ارچه کار شده بود سوخت و تلف گردید .

پلستر های دیوارهای منزل سوم اعم از پلستر های داخلی و روی کار به شمول کار های ترنیناتی که بطرز بسیار زیبا و منقش کار گردیده بود ناقص گردید .

درزها و شکستگی هائیکه در اثر

میکردند سپس در دوران صدارت شاعلی محمد داود ، وزارت مالیه و وزارت فواید عامه در قصر جایگزین گردیده و در همین موقع یکسلسله کار های تعمیراتی و ترمیماتی در قصر صورت گرفت و کار باقیمانده آن تکمیل شد .

ریاست قضا در باره حریق مدهشی که این قصر با شکوه را مورد طعمه خود قرار داد میگوید .

سائر طبقه های آن به دیگر دولتی تخصیص داده شده بود . در همین موقع بود که کار ساختمانی شهر کابل بصورت مدرن و عصری تحت نظر گرفته و تعمیر های بزرگ دیگر مانند پل هارتن، تعمیر موجوده قوماندانی قوای مرکز واقع تپه تاج بیک موزیم و همچنان سرك اساسی دارالامان الی شادو شمشیره نیز در



نمای جدید قصر دارالامان که شکل اولی آن ترمیم گردیده است



در وقتی که حریق مدهشی در قصر رخداد

آن احیا گردد .

از آن جائیکه کار ترمیم و احیاء مجدد قصر يك کار ساده نبود دستگاه ساختمانی وزارت فواید عامه که يك تصدی دولتی می باشد موظف ساخته شد که این دستگاه تحت رهنمائی فنی وزارت فواید عامه به کار آغاز کند .

چون اولاً معلوم نبود که در آینده از این عمارت به چه منظور استفاده میگردد . از این لحاظ صرف موضوع اعمار سقف منزل سوم ، پوشش قیچی و نمای بیرونی عمارت به خاطر یکه تا ثیرات جوی بالای آن اثر نگذارد مورد توجه قرار گرفت .

شعله های آتش و شدت حریق در بعضی دیوار های منزل سوم تبارز نموده بود استحکام و مقاومت دیوار ها را متزلزل ساخت .

وسایل تخنیکي قصر که عبارت از تجهیزات و لوازم مرکز گرمی ، آبرسانی تشناب ها ، لین دوانی، تنویر برق و قندیل ها بود در منزل سوم تماماً متلاشی گردیده و از بین رفت ناگفته نه ماند که دفاتر، لوازم و وسایل کار اکثر شعبات وزارت فواید عامه که در منزل سوم قرار داشت طعمه حریق گردید .

منبع میگویند این واقعه استفانك و این حادثه ناگوار که باعث تحمیل خسارات مالی هنگفت گردید دیری نگذشت

در موقعی که قصر در تصرف وزارت فواید عامه قرار داشت در اثر حریق مدهشی که در حوالی بعد از ظهر روز پنجشنبه تاریخی بیست و دو قوس ۱۳۴۷ که بوقوع پیوست .

ساختمان منزل سوم قصر شدیداً صدمه بر داشت و خسارات از ناحیه این حریق قرار ذیل است .

قیچی چوبی و پوشش قصر که قسماً مسی و قسماً کپریلی بود سوخت و منهدم گردید .

سقف منزل سوم که با استفاده از مواد ساختمانی مروج همان وقت اعمار شده بود از بین رفت و سقوط کرد بیشتر از نود فیصد کلکین ها و دروازه ها و امور چوب کاری

همین آوان ساخته شد .

ریاست مطالعات قضا در مورد مصارف کار ساختمانی کاخ امانیه بصورت تخمینی چنین میگوید .

در مورد مصارف دقیق قصر دارالامان صورت حساب دقیق در دست نیست معیناً به گمان اغلب در کار اعمار مجلل این قصر بیشتر از بیست و پنج ملیون افغانی در حالیکه صد فیصد تکمیل نشده بود به مصرف رسیده است .

وی ادامه میدهد .

در زمان سلطنت اعلیحضرت نادر شاه از قصر دارالامان فاکولته طب اعم از صنوف تدریسی و لیلیه آن و بعداً از اتاق های قصر به حیث تحویلخانه و گدام استفاده

(بقیه در صفحه ۵۸)

صفحه ۱۱

# دملا درد خهشی دی او خرننگه و ربا



ډاکټر په خپل کتنځي کښي د بدن هغي برخي ته اشنا ره کوي چه ناروغ دملا درد پکي احساسوي .

۲- تر شا پر يو ازي دو اړه زنکونه کاږه او تر ټټر پو ري بي ورسوي او بيا دواړو زنکونو نه يوله بل څخه بيل کړي تر څو دواړو سره سم شي، تر پنځه پو ري و شمير ي او لو مړني حالت ته را وگرزي، دغه عمل پنځه ځل تکرار کړي.

په ورځني ډول ځاي په ځاي کوي. په نو موړي مر حله کښي دخنجس دضر بي په شان يو درد احساس کيږي او ددي مانع گرځي چه سږي خپله ملا نيغه کړي او په زيا ترو وختو کښي يوه يادوه ساعته وروسته درد زياتيږي. وروسته له هغه چه ناروغ وکو لاي شو خپله ملا نيغ کړي ياو غږيږي، داخل کړو پيدل ور ته گران وي او مجبور دي چه خپله ملا هما غسي نيغه و نيسي. ځکه چه دهر ډول خو خيدو سره په ملا اويا دهغي په شاو خوا غږو کښي سخت درد يو ځاي وي.

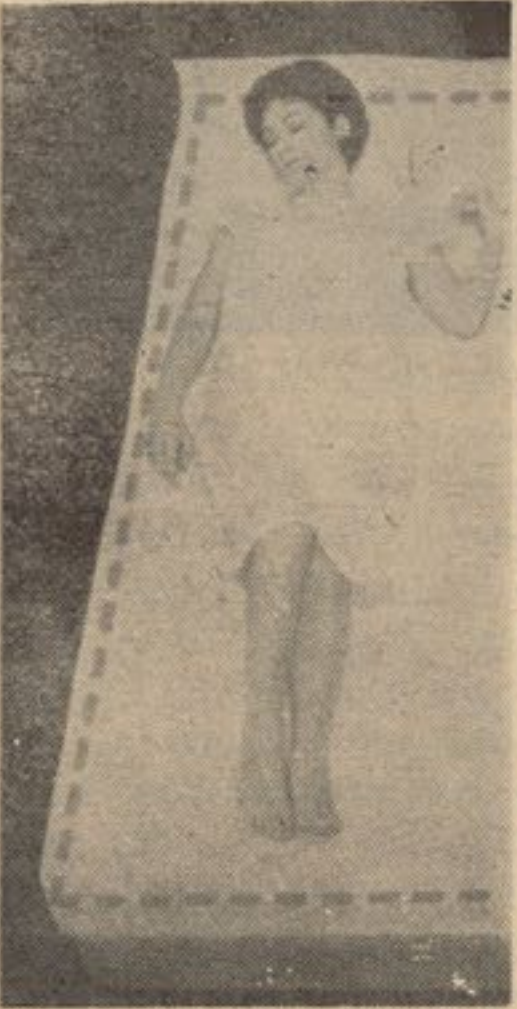
دملا په غاښي کښي دنښودغوښو لنکوالي دښه والي نښه ده اوډاکټر پوهيداي شي چه دخيالي ناروغ سره مخا مخ نه دي. دهغو ناروغانو له پنځو څخه په يوه کښي چه دملا په سخت درد اخته دي، درد په يوه ډاډو پښو کښي څرک و هي چه هغه سيا تيکي درد يا دعوامو په قول سيا تيک بولي، ځکه چه درد دسيا تيک بلي په لاره کښي احساس سيږي. دسيا تيک بله دبدن ډيره او ږده او کلکه بله ده او همدغي په وسيله ژوندون

بوخت دي او حر کت لږدي په سلو کښي خه ناخه دري تنه دملا په درد اخته دي دملا مز من درد چه خو پزي خو ميا شتي يا کلو نه اوږ ديږي اويا دښه والي او بيزته را گر خيد و- ددو رو سره ملگري وي، له حاد ډوله لومبا گو څخه لږه ده او زيا تره په پنځو کښي ليدل کيږي د «لومبا گو» داستعما لو لو علت چه تقر بيا يوه گونگه کلمه ده، دادی چه زيات علتو نه ددغه درد عامل گرځيد لاي شي اود علت لاس ته راو ستل لسه زېرو نو څخه پر ته امکان نه لري.

ددغي ناروغي ډيره مهمه نښه درد دي، داسي سخت درد چه دملا په منځني ياکينه يا ښي خوا کښي پيدا کيږي. ددغه درد پيدا کو لو دپاره پلمه زياته ده. مثلاً ښي يا کښي خوا ته څرخيدل ياله مخي څخه دکوم شي دپو ر ته کولو دپاره کړو بیدل يا دکوم دروند شي ځای په ځای کول چه دروند والي بي دهغو اجسا مو په نسبت پنځوس ځله زيات وي چه سږي يي

نارينه زياتره په دغه درد اخته کيږي په اوسنيو ټولنو کښي په زياتره خلک دناستي په کارو نو بوخت دي او حر کت لږدي په سلو کښي دري دملا په درد اخته دي.

ورزشي تمرينونه ددغه درد دحملو دبیر ته پيدا کيد و څخه دمخينوي دپاره گټور دي او د ملادشاو خوا اعضا تو د تينگيدو او دهغو د انقباض سبب گوزي



په اکټ باندي دشا له خواغزيدل دملا درد دپساره تسکين پيښوي، خو بسر -عکس دغه درد زيا توي .  
۴- تر شا پر يو زي اوزنکونو نه راټول کړي په دي ډول چه دپښوتله پرمخکه را شي. په دغه حالت کښي بي له دي چه دلا سو نو څخه مرسته واخيستله شي، دعضلا تو په فشار سره ملا پور ته کيږي او لاسه نوه زنکونه ور سوي.

دملا درد له هري ناروغي نه مخکښي، انسان له کار او ژوند نه خنډوي اوويل کيږي چه داسي څوک به نه وي چه دخپل ژوند په کلو نو کښي له دغي ناروغي څخه خوندي پاتي شوي وي. ددغي ناروغي بل نوم «لومباگو» دي خو دغه نو هم کوم زيات شي نه ښي او معنی يي هماغه خورده چه دملا غاښي په کږ ليچو يعني هغه تير کښي چه دټټر دکښتني او تشي برخي ترمنځ شته، پيدا کيږي دوه ډوله «لومباگو» شته: حاد او مزمن. په حاده لو مبا گو کښي درد دومره سخت دي چه اخته شوي انسان له وړو کي حر کت څخه ژغوري او له خوب او آرامي څخه بي محرو موي او هر څوک څه ناڅه يو ځل ددغه درد تر يخ خو لد څکلي دي چه له بده مرغه دبیر ته پيدا کيدو تمايل پکښي زيات دي نارينه زياتره په دغه درد اخته کيږي، خو ښځي هم له دغي ناروغي څخه بي برخي نه دي او په اوسنيو ټولنو کښي چه زياتره خلک دناستي په کارو نو

# درد بانندی اخته کپرو!

ده چه عصبی پیغا مو نه دحرام ماغزه له لاری پښو ته رسپیری. دغه پله متقابل عمل لری، په دی معنی چه له یوی خوا دماغزه فر مان دپښی غوښو ته رسوی او هغه په خو خید وراولی اوله بلی خواد حسی مړو په وسیله دپښو پو سټکی اوغوښو ته رسپیری، حسی پیغا مو نه لکه تودوخه ساپه، فشار، لسمس او حرکت ماغزه ته رسوی. دسیا تیک پله دهغو عصبی مزوله یوځای کیدوخه جوړپیری چه دحرام ماغزه نه ورو سته پراته دی.

دملا ددرد اوسیا تیک د علت دپو هیدو دباره باید دملا غاښی جوړ بنسټ ته لنه نظر واچو و: ملا غاښی اېسان په بدن کښی دوی مهمی او غټی وظیفی لری: له یوی خوا دملا ساختمانی تیر دی او له بلی خوا یو پو ښل شوی سو ری منځ ته راوړی چه حرام ماغزه ور څخه تیرپیری.

ملا غاښی مکعب ډوله او شمیرپی ۳۳ دی چه په منځ کښی یی دارتجاع وړ مخونه شته چه دوه ملا غاښی یوله بل څخه بیلوی. دغه مخو نه له ټینگو مزو څخه جوړ شویدی خو په منځ کښی یی یوه نرمه ماغزه شته. دغه مخو نه تقریباً د فقر دمستی کار سرته رسوی او هغه ضربی چه بدن ته وا رد پیری، جذبوی اود ملا مری ته دزیان رسو لوڅخه مخنیوی کوی سرپیره په دی دملا غاښی ته دغه امکان ور کوی چه تر یوی اندازه پوری هری خوا ته و څرخي.

دیرش کاله مخکښی دملا درد، رما تیسم اود عضلا تو او ملاغاښی دشاو خوا انسا جوړ سوپ ته نسبت ور کول کیده، خو ورو سته څر گنده شوه چه دغه تشخیص حقیقت نه لری ځکه چه که ددغو عضلاتو یوه برخه پری کړی اودزیان بیژندنی له نظره تر ازمو ینی لاندی ونیسی، درو غو نسجو نو سر هڅیخ تو پیر نه لری. کله چه دغه فرضیه له ماتې سره مخامخ شوه دهغه علت په لټه شول چه ددغه درد پیدا کوونکی دی. او بیا یوه نوی فرضیه پیدا شوه:

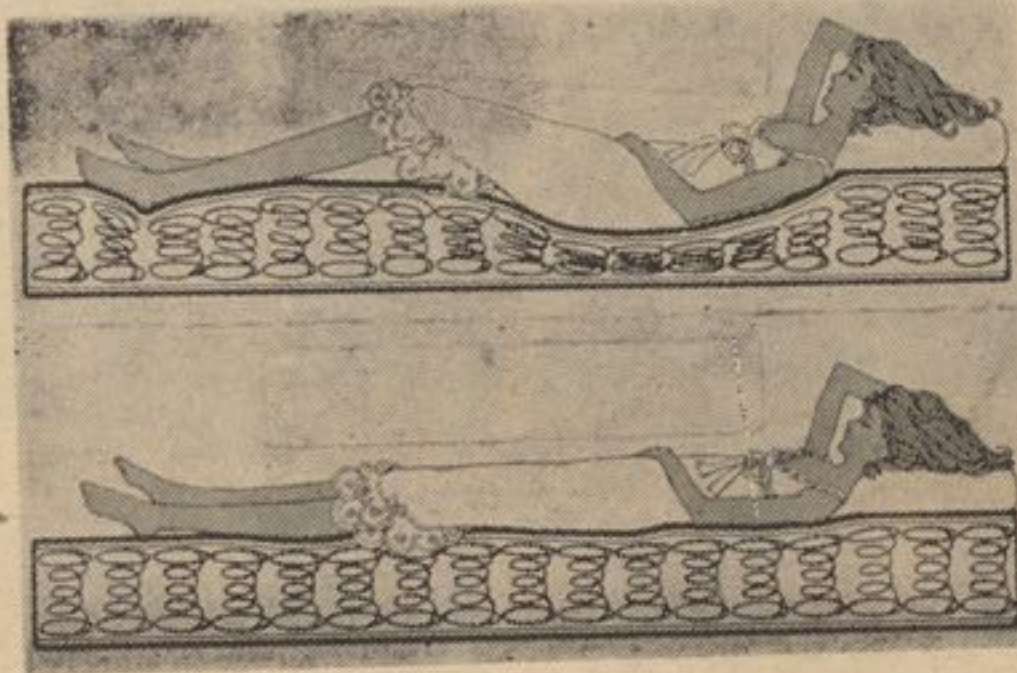
برخه دمیز دخنه ی سره و لکپیری . ځکه چه دغه عمل دلپچی دپلسی دتحریک سبب گزری اود پښی دجریان په خیر دټولو کانو په خو کو کښی خپریږی.

که چیری سیا تیکي درد په طبی تداو یو سره نه شی، هغه وخت بیا ددهو کی دجراحی نو بست رسپیری چه جراح غو ښی دپلی له شاو خواڅخه جلا کوی او هغه برخه چه په اعصابو بانندی فشار راوړی، را باسی.

دجراحی عملیات تل پو یا لی دی اوناړوغ ورو سته له هغه چه له بیهو شی څخه رووت، احساس کوی چه ټول دردونه یی له منځه تللی دی. دجراحی عملیات ثابتوی چه دسیا تیک علت دملا غا ښی ددیسک ارتوالی دی. مگر زیاتره پو بنسټی بی خوا به پاتی کپیری. لو مری داچه جراح دملا غا ښی دارتوالی په فکر

ناړوغ عملیات کوی مگر د هغی ضایعی سره نه مخامخ کپیری چه دناروغی څر گندوونکی وی، خو سره ددی ناروغ له عملیا توڅخه وروسته دښه والی احساس کوی. دوهم داچه ولسی حرکت ددرد سبب کپیری؟ په داسی حال کښی چه دهیخ ډول فشار عامل نه دی او ولی په سلو کښی نوی ناروغان پخپله ښه کپیری؟

حقیقت دادی چه دملا غا ښی ددیسک ارتوالی یوازی ددرد علت نه دی اونور عوامل هم شته چه دانسان دنا رامی سبب کیدای شی.



۳- تر شا پو یو زی زنگنو نه کړوپ کړی تر خو دپښه تله مخکی ته ورسپیری دواړه لاسو نه په دی ډول تر شا کښیږی دی چه ځنگلی پو مخکه ځای ونیسی. په دغه حالت کښی بدن پنځه پنځه ځله ښی او کښی خواته و څرخوی.

په هر حال دنا روغی دحملی او سختوالی په وختو کښی سپری باید دلرگی دکت دپا سه وغږپیری. دلرگی کت ددی مانع گزری چه ملاغاښی کاږه او په ملا بانندی فشار راشی او بر عکسی هغه په نیغه تو گه ثابت ساتی. دسپرین او نوری مسکنی دواگانی، درد تر زیاتسی

اندازی پوری چه دزغملو وړوی، ښکته کوی. دغه راز له تو دوو نکو الکتریکي او غیر الکتریکي و سایلو څخه په استفاده سره دملا تو ده ساتل تر زیاتسی اندازی پوری درد دتسکین سره مرسته کوی. ددغی تداوی په مرسته ورځ په ورځ درد کمپیری اود ناروغانو دوه دریمه برخه په دریو هفتو کښی پوره ښه کپیری، پاتی یوه به دریمه برخه پخپله داسی مساله منځ ته راوړی چه دراز راز تداویو پیشنهاده وړ ته شویدی. او هره تداوی دځان دپاره طر فداران لری. ځینی ډاکتران دطبی کریستونو سپار بنسټ کوی او ځینی بیا به جاذبه عقیده لری ځکه چه دغه عمل په ځای ته د خارج شوی دیسک دبیر ته

راستنییدو سبب گرځی، او بالاخره دبی حس کو و نکو دوا گانو مو ضعی تزریق چه درد تسکینوی. په هر حال دجراحی عملیات نن ورځ په هغو ناروغانو بانندی کپیری چه ددرد دایمی حملی عغوی له کاره اچولی او له طبی تداوی څخه یی نتیجه لاس ته نه ده راوړی. دغه عمل ددوه مقصد دپاره سر ته رسپیری. دملا غا ښی ددیسک له منځه وړل یادملا غا ښی دثابتو لو دپاره دیوی ټوټی هډو کی پیوندول.

که نن ورځ دملا درد دیوی پراخی ناروغی په شکل را غلی ده له دی امله ده چه دمیز تر شا کښیستل او، مورتونه او فنری نا مناسب کټونه دملاغاښی دښمنان دی. دلته اصلی علت هغه مز منی ضربی دی چه دومره پټی دی چه سپری هیڅکله نه ورباندی پوهپیری. دناسی وضع اوناختنا سبه غزیدل، دملا غا ښی دو وضع دبدلون سبب شویدی اودغه پښه نه یوازی دملا دو وضع دبدلون سبب شوی بلکه دهغی دجوړ بنسټ دسا تو نکی یعنی عضلاتو داو بنسټون سبب هم شویدی.

کله کله ددغی ناروغی علت «آرتریټ» یا دپښو نو پو سوپ دی دغه پو سوپ یوازی دملا په غا ښی کښی نه بلکه په زیاتو بندو نو کښی

(پاتی په ۶۰ مخکښی)

# جینالولو بر جیدا

● يك ستاره طنز و خيلي قشنگ سينما های امريكا و اروپا

● يك مودل زيبا برای جهان مودساو نهای فيشن اروپائی

● ويك رقيب سر سخت سوفيا لورن و كلوديا كار دیناله



بعد از جنگ دوم جهانی بسیار کم ستاره ی سینمایی وجود داشت که مانند جینا لولو برجیدا چه در حیات خانوادگی و چه در جهان سینما چهره قشنگ و جذاب ، موهای مقبول با فریز یور عالی ، لباسهای شیک و مدرن داشته و از هر حیث مورد توجه و دلچسپی همه قرار داشته باشد چنانچه در هالیوود ، ریتا هیوارد ، الیزابت تیلور ، مریلن مونرو و در اروپا سوفیا لورن، بریزیت باردو و غیره سرآمد همه بودند اما هیچکدام شان بنیایه جینا نمیرسیدند . با وجود که امروز وی در جمله ستارگان کهنسال بشمار میرود ولی تراوت و لطافت وی همانطور پابر جاست و آنقدر در بین مردم محبوبیت و هوا خواهانی دارد که بدون شك تا مدت درازی شهرت وی مانند حسنش حفظ خواهد ماند .

شبهکاری سینمای جینا بیست سال قبل شروع گردیده و بسرعت روز افزونی يك غوغای هنر نمایی و پیشه گری را در جهان سینما بر پا کرد کمپنی های تولید قلم از هر طرف بسوی وی رش بردند چنانچه بعد از فلم معروف (فانغان تولیپ) شهرت وی دوچند گردیده و خواهانی فوق العادهی در میان مردم پیدا کرده و منحیت يك ستاره جذاب و مشهور جهان سینمای اروپایی معرفی شد .

جینالولو برجیدا در آنو قتی که هنوز يك ستاره مشهور نبود ۱۹۴۶ رسماً در اکادمی مذکور پذیرفته شدو در عین زمان مودل جذابی برای مودو فيشن بود که توجه بیشتر عكاسان را بخود جلب کرد . جمال قشنگ وی مراکز مود را وادار به عقد قرار داد با وی نمود . عده برآن در خود روم از فوتو های جینا باسم مستعار (جیانگا از بین رفت وفا میلش بمضيقه اقتصادی دچار شدند . باین ترتیب جینا مدت چند سالی از عمر خود را وقفه کمک بفامیل خویش کرد . جینا از سیزده سالگی در اکادمی صنایع ظریفه سانتاسیسیلیا بفرا گرفتن موسیقی وارت پر داختر ودر

جینا در مسابقات زیبا یی به نام (زیبای ایتالیایی) در سال ۱۹۴۷ جولایی ۱۹۲۷ در شهر سوویا کوی ایتالیا پا بمعرضه وجود گذاشته پدرش مالک فابریکه نساجی بزرگی بود . در آوان طفولیت یگانه فرزند محبوب خانواده خویش بشمار میرفت . در ۱۹۴۳ فابریکه پدرش در اثر آتش جنگ دوم جهانی



۱۳ ۱۹۶۹

شرح فوتوها

۱- جینا لولو برجید ادر آتو قتی که هنوز یک ستاره مشهور نبود .  
۲- جینا در مسابقات زیبایی بنام (زیبایی ایتالوی) در سال ۱۹۴۷ تو نی مقام سوم را اخذ کرد  
۳- جینا لولو بر جیدا ستاره دلکش و مودل زیبایی .

۴- مو لف عکاسی البوم (ایتالیا) شرح فوتو های صحنه دوم به ترتیب سال :

۱۹۵۱ - در فلم (احتیاط رهزن) در نقش اغتشاشی .

دوم ۱۹۵۱ - در فلم عشقی ( فان فان تو لیپ) با اشتراک جیرالیپ نیپ سوم ۱۹۵۲ - در فلم (زمانهای پیشین) جینا منحیت قاتله در برابر چهارم ۱۹۵۱ - در فلم موزیکال (زیبایی شبها) در نقش شهزاده مراکش پنجم ۱۹۵۲ - جینا در فلم کسیدی (نان، عشق و هوس)

ششم ۱۹۵۴ - در فلم (قشنگترین زن جهان) در نقش خواننده کاباره . هفتم ۱۹۵۵ - با اشتراک تانی کورتیس در فلم (تراپز) در نقش اگر و بسا ت هشتم ۱۹۵۶ - در فلم (زنکهای لو تردم) رول یک زن شیاد که روزگار باوی موافقت ندارد .

نهم ۱۹۵۹ - (سلیمان و شیبا) در نقش ملکه شیبا که جینا در این فلم شهرت زیادی حاصل کرد .

دهم ۱۹۵۹ - (هیچگاه بیش ازین نبود) با اشتراک فرانک سیناترا در نقش زن متمول هندی در مقابله عساکر امریکایی .

یازده ۱۹۶۲ - در فلم (زیبایی بایو لیت) در نقش زن اپو لیت . دوازده ۱۹۶۸ (نوامبر زیبا) در نقش خاله که خواهر زاده جوانش عاشقش میشود .

سیزده ۱۹۶۹ - (سلام بر خانم کامبیل) زندگی دختری از ناپل با اطفالیکه از عساکر امریکایی برایش باقیمانده است .

چهارده ۱۹۷۱ - (باز هم همان میلیون دالر را دزدیدی) در نقش زن مکسیکو بی که اولین فلم گوبای جینا میباشد .

پانزده ۱۹۷۱ - فلم (شاه ، ملکه غلام) در نقش زنی ملیو تر .



۸ ۱۹۵۶



۱۱ ۱۹۶۲



۱۴ ۱۹۷۱



۱ ۱۹۵۱



۴ ۱۹۵۲



۷ ۱۹۵۵



۱۰ ۱۹۵۹



۳ ۱۹۵۲



۶ ۱۹۵۴



۹ ۱۹۵۹



۱۲ ۱۹۶۸



۱۵ ۱۹۷۱



۲ ۱۹۵۱



۵ ۱۹۵۳

لو ریس در اکثر های مشهور استغفا ده میگر دند. جینا در همین وقت با داکتر میلکو سکو فیس که اصلا از اهل یوگوسلاوی بود در روم ازدواج کرد . در ۱۹۴۷ جینا در مسابقات زیبایی زنان مقام دوم را از ناحیه (لاتیوم) و در مسابقات زیبایی (مس ایتالی) مقام سوم را از حیث حسن و اندام صاحب شد . که این شهرت او را بفکر هنر پیشه شدن انداخته راه حقیقی جهان سینما را بروی جینا باز کرده او رابه عالم سینما کشانید .

جینا که تازه بجهان دیگر قدم گذاشته بود در اوایل اکثراً در او- پراهای معروف فلمهای موزیکال و بعداً در فلمهای کمیدی عامیانه و فلمهای شور انگیز میلودردم نقش خود را بازی میکرد . قبل از فلم جالب (فانفان تولیپ) جینا در ۱۹ فلم اشتراک ورزیده بود که آنقدر ارزش فوق العاده را دارا نبود ند ولی از طرف دیگر این فلم ها بر شهرت وی افزوده و زمینه را برای موفقیت های آینده وی فراهم ساخت .

باز گشت وی به ایتالیا از لحاظ اینکه مهارت و استعداد فنناپذیر جهان سینما را در اجرای رولهای خود کسب کرده بود استود یوهای اینتا لیائی از تهیه و انتخاب سناریو در مقابل رول او عاجز ماندند و این سبب شد که جینا دو باره بپاریس بر گردد .

ورود وی بپاریس به تهیه فلم (زیبایی شبها) که به طرز عربی و پر از صحنه های عشق بود با کوار فلیوپ مبادرت ورزید ، بالاخره در ۱۹۵۳ ریژیسور معروف لویس کورمتسین رول مطابق به مهارت و استعداد جینا در فلم (ناق عشق بلهوس) ترتیب داد جینا در این فلم در نقش دوشیزه دهاتی رول عالی را موفقانه در مقابل عشق سوزان ژندارم ویتو دیو انجام داد این فلم که معلو از صحنه های آفتابی ، عشقی و یک جهان شور و هلله بی بود به شهرت جینا بیشتر افزود و بخاطر ایفای نقش برجسته ای که در این فلم انجام داده بود مدال نقره بی همان سال سینمایی را بدست آورد .

سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۶ بهترین دوره حیات سینمایی جینا محسوب و اما که زیبایی سینماهای اروپا بی

# آخرین چانسن برای



خانه های فامیلی که با اندازه ۳ متر مربع برای آنها اعمار شده از طرف منتوین ها قبول نگردیده و صرف برای حفاظت مرغها و خو کهای شان از آن ها استفاده مینمایند .

جزیره سیبیروت در ساحل غربی سوماترا قرار دارد که بزرگترین جزایر منتاویا میباشد .

مسافه این جزیره ۱۳۰ در ۵۰ کیلو متر بوده که دارای تپه های زیاد - با طلاکها - دریاها و جنگلات انبوهی میباشد . این جزیره دارای ۱۶۰۰۰ مسکن گزین میباشد که بعضی از آنها را مبلغین کاتولیک و پرو تستانت وعده دیگری آنها را پولیس و تجاران تشکیل میدهند .



زنان قبیله منتوین بقسم عنعنوی از مهره های رنگی بحیثیت زیورات تزئینی استفاده کرده و از مواد ساده محیطی جهت لباس شان استفاده می نمایند .

ساکنین این جزیره نواده های همان مردمان قبلی مالی اند که ساکنین اولی مجمع الجزایر اندو نیز یا در تشکیل داده اند .

چنانچه همین سال از جزایر - سوماترا بطرف غرب ایرین (نیو-گینه اندو نیزیائی) از طریق کالیمنتان (بورنیو)، سولا وپستی

(سیلبس و سیرام) واقع مولو کاس) سفر نمودم و از گروه های مختلف قبیلوی مشاهده به عمل آوردم . طی

تمام این مشاهده اتم تنها ساکنین جزیره منتا ویا مرا بخاطر بومی های امریکای لاتین انداخت زیرا این

قبیله نیز مانند بومی های امریکای لاتین به مشکلات مشابهی مواجه اند . گروه های مبلغین هم رقیب جهت تسخیر ارواح این گروه با همدیگر

رقابت دارند و در سابق پولیس - مسلمانان نیز آنها را از نگهداری

خوک تعقیب مراسم عنعنوی و قبیلوی استعمال تزئین آلات، خال کوبی - نگهداری موهای بلند و زندگی در

گروه های بزرگ اجتماعی مانند نعت مینمود . اکنون کمپنی های بزرگ

جوب بری قسمت اعظم جزیره را تسخیر و تراکتور های ثقیلی را جهت قطع و جمع آوری درختان وارد کرده اند . با اظهار تاسف بایسد گفت که کارگران جوب امراض ناسازگار بیگانه اجتماعی را با خود آورده و درین جزیره شایع نموده اند . هم -

چنین سعی بعمل آمده است تا آنها را درقریه های جدید ساحلی دوباره مسکن گزین نموده و زندگی قبیلوی آنها را درهم و برهم و فساد نژادی و اجتماعی را به تدریج بین آنها رواج بدهند .

**قلمرو پوما :** خانه های بزرگ پوما (قبیلوی) که بالای چوبهای بزرگ قرار دارد بصورت خیلی قشنگ - از چوب و برگهای آن اعمار گردیده

است این خانه ها از سه جانب دارای برنده های وسیعی بوده که در اثنای روز زنان و مردان روی آن نشسته کار میکنند و در موقع شب مردان

روی آنها استراحت مینمایند . هر خانواده دارای اتاق بزرگی در عقب برنده خود میباشد که سطح آن چوبی

بوده و جهت رقص و دیگر مراسم شان از آن استفاده میگردد . این قبیله برای روشنی در شب و طبخ غذا صرف از آتش استفاده مینمایند . چوبهای عمودی و دیوارهای خانه آنها پوشیده

با پوست حیوانات از قبیل تمساح میمون دراز دست ، لکک، آهو و دیگر حیوانات میباشد . سقف خانه های شان مشا به غارجانوران بوده که اشیای متنوعی از قبیل اسکلیت

هاجمه ها، خوکها، میمونها، شاخ های گوزن و استخوانها ، دهل ها - آلات موسیقی ، بته های طبی و غذای خشک اویزان است . همچنان در

خانه های این قبیله زنگهای بزرگ برنگ سیاه که نمایندگی ثروت و سعادت را نموده و از جزیره سوماترا خریداری میشود بمشا هده میرسد منتوین ها هنوز به کار های فلزی

آشنائی ندارند . درین مورد مقالات متعدد در روز نامه های اندونیز یا راجع به عقب

مانی مردم جزیره سیبیروت با تصا - ویریکه چگونگی وزندگی عقب مانده آنها رانشان و توضیح مینماید نشر و به چاپ رسانیده اند در نتیجه که کمکهای مالی برای آنها آمده



این دریا هاغنی از ماهی بوده ولی این قبیله نیاز به اصلاح تکنیک های ماهی گیری و طریق استفاده از صنایع طبیعی دارند .





در موقع تحقیقات و صادرات چوب  
های پریده کمپنی های چوب درختان  
کوچک و تنها لهای آنها را از بیسن  
می برند .

# ای منتوین های زیبا



هلمت بوچالز که مدت هشت سال رادرین جزیره سپری نموده است  
امید میرود تا این قبیله رادر قسمت اصلاح زراعت و تکنیکهای ماهی گیری  
کمک و رهنمایی نماید .



گردیده تا صورت اعمار خانه های جدید را برای آنها بیاموزند. نمونه خانه های مدرن را که نظریه نیاز منطقه اعمار گردیده بود مشاهده نمودم ولی هیچکدام از فامیلهای مزبور آماده سکونت در خانه های جدید نگردیده بودند. این قبیله با لحن مواد پانه اظهار مینمودند که آنها خانه های مرغها و خوکهایشان را بصورت خیلی عامفید ساخته اند در حالیکه خانه های جدید مناسب حال آنها ساخته نشده است ولی نا گفته نگذاریم که راه زندگی منتوین ها در اثر مداخله خارجی تغییر کردنی است ولی درین زمینه آنها جهت اقتباس و توافق خویش در شرایط جدید به کمک و رهنمایی نیاز مندانه مردمان این قبیله منتها درجه زیبا اند آنها دارای چشمهای روشن و کنجکاوی، جلد گندمی متمایل به زرد کمرنگ و دارای تبسم شیرین اند. مردان، زنان و اطفال شان گلها را بر سرشان نصب مینمایند در اطراف سر پیشانی و گردن شان دانه های موره های رنگی را بقسم امیسل استعمال نموده و اکثر زنان شان به دیزا نهای مختلفی خود را خال کوبی مینمایند. مردان اکثرا از پوستهای دباغی شده بقسم لنگ استفاده کرده و آنها به کتان ترجیح مینهند. زنان این قبیله بطور معمول از پارچه های ساده در اطراف کمرشان استعمال مینمایند ولی در نواحی ساحلی جائیکه مبلغین مکاتب تاسیس نموده اند تمام طبقه نسوان آنها حتی دخترهای به سنین ۱۰ و ۹ زیر جامعه های سفید استعمال مینمایند که ایسین تقلید در حقیقت بحال آنها مناسب معلوم میشود.

عمومی:

حیوانات سیبیروت توجه زیادی را بخود جلب نموده است چندین نوع از حیوانات پستاندار بشمول انواع

باوجود مداخله و تاثیرات بیگانگان این قبیله هنوز برای زنده نگه داشتن مراسم عنعنوی شان مبارزه مینمایند این یکتا منتوین رامشا هده مینما-  
ئید که قبیل از اکستن خوک با آن سخن زده و جهت اقناع و تسکین ارواح نیاکان شان که باعث آزار آنها شده معذرت میخواستند.





## کوک دگلاس و پسرش

کوک دگلاس هنر پیشه موفق و بر جسته سینمای غرب، از جمله هنر مندانی است که سخت علاقمند پسرش بوده و تلاش زیاد می کند تا پسرش را خوب تر بیت کرده و بعد او را وارد سینما کند. کوک دگلاس درین مورد گفته که: «من فکرمی کنم برای اینکه نامم برای همیشه جاویدان باشد. پسرم را هنر مند خوبی تربیه کرده و او را به سینما رهنمائی کنم».

هنر مند موفق سینما درین اوخر مصروف هنر پیشه ساختن فرزندش

## هیپی ها چه میکنند



گروه هیپی ها چه در امریکا و چه در اروپا برای تکامل و پرورش راه شان از شیوه های مختلفی استفاده می کنند. این دسته رسم و رواج های عجیبی دارند. مثلاً یکی از شیوه ها اینست که در اوقات معین همگی زیر یک سقف گرد آمده مرد مقابل مرد و زن هم مقابل هم می ایستند و به ذکر اورادی می پردازند. جالب اینجاست که اگر کسی درین وقت صدای بکشد و مزاحمتی ایجاد کند، وی را برای شش هفته از حلقه شان خارج می کنند و به عقیده شان این جزای سنگین است که به چنین کسانی داده می شود.

## پیکاسو و اورن

پیکاسو در هنگام جوانی که نقاشی کو بیسم راتازه ابداع کرده بود، یکی از آثار خود را نزد اورن مجسمه ساز معروف فرانسوی برد تا نظر او را درباره این مکتب جدید بداند و ضمناً گفت:

«رفیق عزیز! باید عرض کنم که تاحال من این تابلو را امضاء نکرده ام و خواستم قبل از امضاء نظر شما را درباره آن بدانم. اورن تابلو بدست گرفت و به آن خیره شد. سپس چند بار آنرا پائین و بالا کرد و بالاخره گفت:

«ولی بعقیده من بهتر است قبل از هر کاری تابلوی تانرا امضاء کنید. تا حداقل فهمیده شود که بالای آن کدامست و پائین آن کدام».



است و امیدی برای هم در زمینه بوجود آمده که ممکن است پسر کوک دگلاس هنر پیشه ای خوبی شود.

## مسابقه پرنس سوزن اروپا

چندی پیش در المان فدرال برای بیستمین بار مسابقه «پرنسس سوزن» اروپا برگزار گردید و ۸۴۵۵ دو زندگان از هفت کشور اروپائی، با سوزن، قیچی و نخ، در آن شرکت نموده بودند. تاج افتخار این مسابقه نصیب خانمی از هلند به اسم ماریان گردید. که یک لباس مهمانی زیبا از ژرسی قرمز و رادوخته بود. مقام دوم را بر یکیت کنور المانی بایک لباس شلواری سبز رنگ بدست آورد.



ژوندون

# کوتاه و دلچسپ خواندنی

## از خواننده‌ها

چنانکه میدانید، بعضی از نویسندگان عادت دارند که اثر تازه خود را بیک نفر تقدیم می‌کنند. اخیراً یکی از نویسندگان فرا نسی در اولین صفحه کتاب خود نوشته است: «اثر نا چیز خود را تقدیم می‌کنم به کسی که هرگز نتوانسته ام قرض او را کاملاً بپزدانم، و تا آخر عمر قرضدار خواهم بود: ما مور مالیات بر عایدات.»

## الماس تراشهای مبتکر

چندی پیش تعدادی از طراحان جوان جواهر در ارو پای غرب، در مسابقه «الماس امروزی» شرکت کردند، تا شیوه‌های تازه تری برای زیباتر ساختن واصیلت‌تر جلوه دادن الماس عرضه نمایند. هیئت داوری که در فرانکفورت تشکیل شده بود، دقت بسیار مرعی داشت، و جایزه اول نصیب «نور پرت و لترز» برای یک سنجاق سینه الماس با سیم‌های زرین گردید. یک انگشتر و سنجاق سینه ساخت یک جواهر ساز «دمولدی» بعلافت‌بتکار خاص در نشان دادن الماس بر روی یک شیشه سیاه، برنده جایزه دوم شد.

## پشیرفت در ساحه زراعت

در پیکار بشر برای ایجاد امکانات جدید زراعتی، توفیق تازه‌ای نصیب محققان آلمانی گردیده است که با استفاده از مخلوطی از بندو مواد ذخیره کننده آب، مانند کود و غیره می‌توانند بالای صخره‌های سنگی اشیائی را بکارند. دانشمندان برای این منظور در حوالی منطقه آزمایش دینبورگ برای بار اول به‌طور امتحانی نظر شانرا به ساحه عمل در آوردند که نتیجه مطلوب داده است.

## یک اختراع تازه

درین اواخر بمنظور زیاد ساختن قدرت دید اشخاص نابینا موسسه تحقیقی علمی جر سلیم یک ماشین بسیار تعجب آور نوری الکتریکی را که بشکل بسیار ساده می‌تواند کلمات چاپی را بصورت بریلی در آورد.

(حالتی است که افق دید خطوط را توسعه می‌بخشد) ساخته است این وسیله که بنام «ترا نسیکون» یاد میشود در یک میز کوچک که دارای دریچه‌ای آئینه دار است میبندند و بعد بالای آن کتابی را یا صفحه‌ای جداگانه‌ای چاپ شده‌ای را که ۷ اینچ عرض و ۹ اینچ طول داشته باشد، قرار میدهند در قسمت پائین یک آله متحرک قرار دارد که هر خط چاپ شده را فوراً خوانده و آنها را بصورت رموز الکتریکی در می‌آورد. این رموز به‌نوبه خود در سرعت فعالیت بریلی کمک می‌کند.

این وسیله توسط اشخاص نابینا مورد عمل قرار میگیرد. و می‌شود توسط آن شش نوع صفحه مختلف را که به لسان انگلیسی پر شده باشد، بخوانند. قیمت این وسیله که خیلی مجهز و بازحمت زیاد بمیان آمده در حدود ۱۰۰۰۰۰ دلار امریکائی تعیین گردیده است.

## شش ماه روی سیم

خوبست بدانید که مردی به اسم هانری رو چاتن اهل فرانسه از جمله اکرو با تیست‌های معروف جهان است، که چندی پیش با سپری نمودن مدت شش ماه یک روز بر روی رشته سیمی به ارتفاع ده متر از زمین ریکا رجدیدی در میان اکرو با تیست‌های جهان قایم کرده است. به اساس اظهار خودش درین شش ماه هیچگونه احساس ناراحتی نمیکرد منتها در ماه اخیر از ناحیه سردی هوا کمی در تکلیف بوده است و قتی اواز این ارتفاع پائین آمد. مورد معاینه دکتوران قرار گرفت و در نتیجه معلوم گردید که اصلاً هیچگونه درد و تکلیفی ندارد.

## صحبت طوطی از راه تیلیفون

شخصی که از سفر آفریقا بر میگشت، طوطی زیبا و پر حرفی را با خود آورده بود. چند وقتی را با خوشی و آرامی سپری کرد یک روز بل محصول تیلیفون او را آوردند، وقتی متوجه ستون اضافه مخا بره آن شد، در یافت که سربه آسمان زده است، چند دقیقه‌ای به صورت آن عدد و حشت آورخیره شد و بعد سرش را تکان داده گفت:

— باز هم محصول تیلیفون را بالا برده اند. طوطی از گوشه اطاق فریاد زد:

— نه، محصول تیلیفون را بالا نبرده‌اند، فقط من چند باری با اقوام که در کنگو سکونت دارند، تیلیفونی صحبت کردم.

## اعلانی در روزنامه

در یکی از روزنامه‌های معتبر اعلانی بشرح زیر بچاپ رسیده بود: «یک موسسه تجارتي آبرو مند به یک دختر جوان سکر تر که در کار خود مهارت زیاد داشته باشد، ضرورت دارد. معاش خیلی کم داده میشود، اما پنج نفر از مدیران موسسه مجرد هستند.»



# روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

## یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

آقای «ص» اول دزدکی نکا سی به بیرون می اندازد، بعد بازویم را میگیرد و با التماس میگوید: خواهش میکنم هیچ حرفی نزن!

آنوقت از پله هایی که شب بالا آمده ایم پائین میرویم و آقای «ص» مثل اینکه فراموش کرده است حرفی نزند تند و آهسته زمزمه می کند:

چه حادثه عجیبی... هیچ انتظاری نداشتم خانم باین زودی بر گردد. آنهم اول صبح.

من تو جهی به حرفهای او ندارم، آرزویم این است قبل از اینکه دیده شوم، قبل از اینکه حادثه بوجود بیاید، آن خانه لعنتی را ترک بگویم و از آن بیرون بروم. سر تا پایم میلرزد، از ترس ملرزد که اگر کسی مرا آنجا در خانه آقای «ص» آنهم در آنوقت روز ببیند چه غوغایی بپا خواهد شد و سرنوشت من به کجا خواهد کشید؟

من از وحشت میلرزم و آقای «ص» هنوز زمزمه میکند:

... برای یک هفته رفته بودند ییلاق، هنوز چهار روز نگذشته که برگشتند... نمیدانم چرا؟

لیلا من از تو معذرت میخواهم. هیچ انتظار نداشتم این حادثه اتفاق بیفتد و آنها...

دیگر از پله ها پائین آمده ایم و قدم روی حویلی گذارده ایم. آهسته میگویم:

بسی است. من از شما توضیح نمیخواهم. خواهش میکنم هر چه زود مرا از این خانه بیرون کنید. مثل انسان راه گم کرده بی باعجله و نامفهوم میگوید:

بلی بلی... تو باید از این خانه بیرون بروی زنه از یک جلد بیرحم تر است، اگر بفهمد...

حرفش را قطع میکند، بازویم را با شدت می کشد و میگوید:

از این طرف... حویلی یک دروازه دیگر هم دارد که پشت ساختمان واقع شده است خیراشکر که من یک کلیدش را همیشه با خودم دارم. امید وارم کسی پشت ساختمان نباشد. بعد جوابش را خودش میدهد:

نه گمان نمیکنم کسی آنجا باشد آن دروازه ماه ها است که باز نشده است. هر دو به پشت ساختمان نزدیک میشویم، وقتی از زیر پنجره ها میگذریم بقدری خم میشویم که همان در وارد سالون شده ایسم.

خیلی خوب... خیلی خوب! من باید لباسم را عوض کنم یانه؟ از پائین دیگر صدای شنیده نمیشود. آقای «ص» با سرعت دراز می بندد و بطرف من که همچنان روی تخت خواب افتاده ام می آید و میگوید:

لیلا! تو هنوز روی تخت افتاده ای؟! خواهش میکنم زود تر لباست را بپوش. آنوقت بی توجه با دست گوشه لحاف را میگیرد و عقب میزند و هنگامی که چشمش به بدن برهنه من می افتد، خجالت زده رویش را بر میگرداند و میگوید:

معذرت میخواهم. قصدم این نبود.

بعد رویش را بر میگرداند و بطرف ارسی میرود و چشم به حویلی پرتاگل و سبزه خودش میدوزد. ترس و نا آرامی از سر تا پایش میریزد و این ترس مرا نیز با وحشت دیوانه کننده دچار ساخته است. باعجله از تخت خواب پائین می آیم و باعجله لباسم را میپوشم، چنان ترسیده ام که خیال میکنم همین اکنون مرا بنای دار میبرند و بایک تکه تناب حلقه شده نفس را در گلویم گره میزنند.

با صدای لرزانی مثل اینکه از ته چاه عمیق بیرون بیاید، میگویم: - لباسهایم را پوشیدم!

آقای «ص» شتاب زده از پنجره دور میشود، خودش را بمن میسرساند و میگوید:

خیلی خوب شد. بیا! بازویم را میگیرد و مرا بطرف همان دری می کشاند که شب از همان در وارد سالون شده ایسم.

احساس میکنم کسی تکان میدهد، مزه هایم را که از هم می گشایم، میبینم آفتاب از پنجره بداخل اتاق دویده است و بعد نگاهم در صورت مردی میماند که رو برویم تا کمر خم شده است و آهسته میگوید:

لیلا!... لیلا! عجله کن... مثل اینکه ترس دارد صدایش از چهار دیواری اتاق بیرون برود و به گوش کس دیگری برسد.

لحظه بایبگانه در صورت مرد خیره میشوم و یکمرتبه همه چیز بیادم می آید، الماری، میز آرایش، تخت خواب دو نفره و بالاخره آقای «ص» که اکنون بالای سرم ایستاده است و از من میخواهد عجله کنم.

میبرسم: عجله برای چه؟ آقای «ص» رنگش پریده است و بالحنی که به زاری بیشتر شبیه است میگوید:

خواهش میکنم، حالا وقت سوال کردن نیست.

صدای گریه طفلی از پائین شنیده میشود و متعاقب آن صدای زنی که میگوید: (فریده! فریده! به بدرت بگو چرانمی آیی!)

آقای «ص» وحشت زده بطرف در میرود آنرا نیمه باز می کند و از همانجا با صدای بلند میگوید:

- آمدم دخترم، آمدم! مبادرت چرا عجله دارد؟ صدای زن از پائین دوباره اوج میگیرد:

- عجله؟! نیم ساعت است که مانتظرت هستم (ز بیبا) میگوید تا برادر نیاید من جای نمیخورم... آقای «ص» میگوید:

من نیم برهنه در برابر آینه ایستاده ام و قسمت بیشتر بدنم، بی هیچ پوششی در برابر دیدگان آقای «ص» قرار گرفته است. او یکقدم بعقب بر میدارد و با کوشش فراوان سعی می کند مزه هایش را از هم بازنگه دارد. آنوقت کف هر دودستش را بهم میگوید، حیرت زده و با تحسین میگوید:

لیلا! تو واقعا... واقعا جسم زنده مجسمه و ینوس یا ستانسی هستی... یا شاید هم روح تودر آن پیکر تراشیده شده حلول کرده است... با انگشتش سعی می کند درضا خطوطی از مجسمه و ینوس رسم کند، بعد از اینکار خوشش نمی آید و میگوید:

نه... تو از وینوس هم بالاتری... تو چیز دیگری هستی، یعنی چیز دیگری داری، نفس گرم زندگی را داری. این چیزی است که پیکره وینوس ندارد.

خودش از حرفهای خودش خسته میشود، دستش را چندبار در هوا تکان میدهد و میگوید:

تو؟! وینوس؟! اینها چه ربطی بهم دارند؟ من باید دیوانه باشم که این حرف ها را میزنم. مرا ببخش لیلا! ببخش که تنها پت گذاردم آنوقت خودش را بمن می رساند و دیوانه وار به آغوشم می کشد و با کج و راست شدن خنده آوری بسوی تخت خوابم می کشاند و به لیه تخت که میبرسم هر دو تعادل خود را از دست میدهم و هر دو روی آن می غلتیم.

<p>احساس میکنم آزاد شده ام ،          احساس میکنم از چار دیواری          زندان قدم به بیرون گذارد هام.          آقای «ص» لبخندی بصورت          میزند و میگوید :          - خدا حافظ!          دیگر آن ترس و نا راحتی در</p>	<p>و ذوی زده میگوید:          - هیچ کس نیست. عجله کن          لیلا! بدو!          آقای «ص» جلو تر از من است          و من دنبال او میدوم. وقتی آقای          «ص» دروازه را باز میکند و من قدم          به خیابان کم عرض میگذارم،</p>	<p>کسی نتواند از درون مارا ببیند.          وقتی من میخواهم پشت ساختمانی          ببیچم، آقای (ص) با عجله دستم          را می کشد و میگوید:          - صبر کن!          بعد خودش جلو میرود و با احتیاط          پشت ساختمان را از نظر میگذراند</p>
---	--	---

نا تمام



# روانشناسی برای همه

همه حوادث و پیش آمد ها و امور جهانی را از پس پرده ای تیره و غبار آلود دیده نمیتوانیم. درست است که ماهمه فرشتگانیم ولی هیچ وجودی خالی از نقاط ضعیف و عیوب ذات البینی نمیشود. شما که اکنون فر دی از افراد اجتماع آید با اشتراک درین آزمایش روانشناختی، میتوانید مقیاسی از خاصیت و کتر خود را بدست آرید. طبیعیت است که هیچکس نمیتواند به آسانی بچنین سوالی که گر چه کوتاه و ساده طرح گردیده است جواب بدهد اما سوالاتی که در اینجا طرح شده است این مشکل را بشما آسان خواهد ساخت.

۱۲ سوال زیر را با دقت تمام بخوانید و پس از اندک تأمل صادقانه در مقابل هر یک از کلمه (بلی) یا (نه) عددی را طبق اعداد داده شده قرار دهید در پایان هم میزان اعداد مراجعه کنید در اینصورت باید بدانید که چنین آینه بی و جود دارد و شما می توانید باطن و زوایای روح و قلب خود را در آن تماشا کنید و این آینه جالب روانشناختی است که بکمک آن هر کس میتواند خود را بشناسد و با پی بردن بنقاط ضعف خویش درصدد رفع آنها بر آید.

## برای آقایون

فرض میکنم که شما همیشه خود را در اجتماع حق بجانب میدانید و در امور زندگی با ذهن آگاه و دیدگان باز قدم می بردارید تا بعدا پشیمانی رخ نهد، اما این امکان ندارد که شک و وحشتی در قلب خود نداشته باشید این بذات خود پیچیدگیهای پیچیده را در زندگی اجتماعی بار می آورد و شما ۱۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰ بار در غفلت و بیخوشی استید؟ پس بهتر است بعد از جواب به سوالات زیر ببینید که روانشناس ما راجع به شما چه عقیده دارد.

- سوالات
- ۱- آیا در گرفتن تصمیم مرد میمانید و یا اینکه برای اقدام آن از تأمل کار میگیرید؟  
بلی نه
  - ۲- در زندگی دوستی دارید که بیشتر اوقات خویش را با او سپری میکنید و نسبت بهمه او بقلب شما نزدیکتر است. آیا میتوانید تمام رفتنی ها و راز های نهانی خود را با او بگوئید؟  
صفر
  - ۳- آیا احساس می کنید که در مورد هر دم بی اعتماد استید؟  
بلی نه
  - ۴- آیا در حیات اجتماعی شما چنان کسی وجود دارد که قلبا از دیدار او متنفر و نفی خواهید اورا ببینید؟  
صفر
  - ۵- آیا نزد خویش رازی دارید و نمیخواهید که هیچکس از آن آگاه شود؟  
بلی نه
  - ۶- آیا آرزو دارید که دایما فراغت داشته و از روزهای آفتابی استفاده کنید؟  
صفر
  - ۷- آیا چنین عقیده دارید که سیر عملی و توریستی از بهترین نوع استراحت هاست؟  
صفر
  - ۸- آیا لطفه و بدله گویی را خوش دارید؟  
بلی نه
  - ۹- فرضا شما در اداره ای اجرای وظیفه میکنید، آیا آمریکا صلاحیت و اعتبار زیادی بشما به حد نزد دیگران بخود میباید؟  
صفر
  - ۱۰- آیا صرف جهت اینکه بخندید به سینما بروید؟  
بلی نه
  - ۱۱- در سرویس مملو از رانگین، آیا بغوش خود بعضی اوقات جای را ب دیگران واگذار میشوید؟  
صفر
  - ۱۲- آیا با پیروی از یک لست غذایی صحیح و درست غذایی خود ترکیب میدهید؟  
بلی نه

## برای خانمها

آیا باین فکر میباشید که همه بسای آزرده شما که برسته اند؛ همه خانمها بسیار آرزومند صحبت با همدیگر بوده و همه باین عقیده اند که هرگز صحبت شان با همونو عا نشان جنبه غیبت ندارد و دایما خود را حق بجا نمیدانند اما ۱۰۰؟ با جواب دادن صادقانه به ۱۲ سوال زیر آینه ای معجزه آسایی در برابر شما قرار میگیرد اگر نتیجه مفایر و یازبان آور اصابت کرد آزرده نشوید زیرا ممکن است بعضی اوقات علمای روانشناسی نیز اشتباهی را مرتکب شوند.

- سوالات
- ۱- آیا وقوع یک حادثه و یا واقعه ای را که حاکی از پیش آمد بدی باشد قبلا حس خواهی کرد؟  
بلی نه
  - ۲- در طبابت امروزی و حیات خانوادگی آیا ادویه یونانی را نسبت به تابلیت و بیچکاری ترجیح میدهید؟  
بلی نه
  - ۳- بعضی اوقات چنان واقع خواهد شد که از زندگی راضی و خشنود نباشید؟  
بلی نه
  - ۴- آیا شما چنین عقیده دارید که زنان نیز مانند مردان خدمت زیر پرچم را بگذرانند؟  
بلی نه
  - ۵- آیا قبل از آنکه بخواب بروید ساعتی را بمطالعه بپردازید؟  
بلی نه
  - ۶- همسایه هایکه چار جانب منزل شما را احاطه کرده اند، آیا آنها را میشناسید؟  
بلی نه

- ۷- هر وقت بخواهید دست بکاری بزنید همیشه جنبه غم انگیز و پراز ناگامی آنرا در نظر میگیرید؟  
بلی نه
- ۸- آیا از ترس چاقی از لذت ترین غذایه چشم پوشی میکنید؟  
بلی نه
- ۹- آیا رفیق ای محبوب و نزدیک بقلب خویش دارید؟  
بلی نه
- ۱۰- آیا شما بخوبی میدانید که کلمه (ترغیب) چه معنی دارد؟  
بلی نه
- ۱۱- آیا بوییه روزنامه و یا نشرات را مطالعه و از نظر می گذرانید؟  
بلی نه
- ۱۲- آیا کف شناسی را خوش دارید؟  
بلی نه

## جوابات

اگر مجموع نمرات جوابات شما به هر ده تصاف کرد، کتر شما متوسط و واقعا مردم شناس خو بی میباشد. عقیده شما بر اینست که هیچ فردی عاری از اشتباه نبوده و لو که فوق العاده محتاط هم باشد از اینرو میتوانید اشتباه بزرگی را مورد لغو خویش قرار دهید.

اگر تعداد نمرات شما بین ۸۸ و ۲۲ ختم شد، دلیل به محتاط کاری و کنجکاری شما میکند. شما دایما کوشش دارید که برای عفو و بخشش کسی اصل مو ضوع را بخود معلوم کنید. اینجا ست که یک مقدار از وقت خود را جهت اجرای این کار صرف و مطلب را بدست آرید. طبیعیت است که عصبانیت شما را تصدیق میکنند.

اگر مجموع نمرات شما با لاتر از بیست و دو بر آمد دلیل بر تند مزاجی شما میکند. در امور خویش دایما جدی و زمانی کسی را مورد عفو خویش قرار میدهید که مرتکب را حتما به اشتباهش ملتفت سازید. در نزد شما کلمه (گذشت) خیلی مهم و پر ارزش است زندگی را بخود خیلی مقید ساخته اید.

## جوابات

حالا اگر تعداد نمرات به بیست و سه برسد شما هلزونی میباشید در صدف یعنی پوشیده و مجزا از جهان در حیات اجتماعی کمتر با دیگران مناسبات داشته خوش دارید که دیگران حرف بزنند و شما گوش بگفتار شان بدهید. این رویه بشما موقع بیشتری را فراهم میسازد تا از غیبت اجتناب ورزید شما محتاط کار خوبی بوده و روحیه آرامی دارید؟  
اگر تعداد نمرات شما بین بیست و چهار تا بیست و هشت رسید شما بموضوعات دلچسپ اجتماعی علاقه مندی زیادی از خود نشان میدهید. خوش دارید که همیشه حرف بزنید و دیگران بدان گوش دهند بشنیدن شما ما موضوعات اجتماعی و وابسته ب دیگران علاقه زیادی دارید. حفظ راز در نزد شما خیلی دشوار است با وجود آکید زیاد باز هم آنرا فاش می سازید.

تعداد نمرات تیکه از بیست و نه الی سی و شش باشد. روی... دقت. از اندازه زیاد شد. گوش کنید تا درد آینه از این نوع غیبت های بی مورد اجتناب ورزید زیرا هنوز هم شناس بدنبال شماست. احتیاط کنید زیرا روزی کسی پیدا خواهد شد و شما را خوب خواهد جوید آنگاه پشیمانی سودی ندارد.

بالا تر از سی و هفت نمره حقیقت است. یکی از علاقه مندان خاص گفت و شنو میباشید و علاقه شدیدی به شنیدن موضوعات اجتماعی دیگران دارید علاوه بر اینکه مشتاق حرف زدن استید همواره تصور میکنید که گفتار شما را دیگران خوب درک کرده و از اینرو به تکرار آن مبادرت میورزید و عقیده شما بر اینست که این همه گفت و شنو ها صرف جنبه مذاکراتی و صحبت را داشته هرگز غیبت شمرده نمیشود. بر شما لازمست تا از همین حال در صدد رفع آن بر آید.

# دهان مندان خار سنان

## جینالو لوبو بریجیدا ۴۳ ساله ستاره فیلمهای ایتالوی که شهرت جهانی دارد

جینالو لوبو بریجیدا : ۴۳ ساله ستاره فیلمهای ایتالوی که شهرت جهانی دارد درین تازه گمی ها در شهر لندن در محضر عام ظاهر شد و بالاپوشی از پوست پلنگ به تن داشت . از دیدن بالاپوش جینا محافظین حیوانات وحشی فوراً اظهار نظر کردند که برای ساختن آن بالا پوش ۱۰ پلنگ کشته شده و پوست آنها بکار رفته دست ولی جینا در مقابل ادعای آنها گفت که : بالا پوشش صرف از سه دانه پوست پلنگ ساخته شده . خیاطی

که آن بالا پوش را ساخته می گوید که پوستهای پلنگ را از یک لیلان پوست در لندن خرید . خوشبختانه مسوولین جلوی گیری از شکار حیوانات وحشی هنوز خبر ندارند که جینا ۵۶ دانه بالا پوش از پوست سگ آبی ۵ بالا پوش از دله خفک ۱۰ بالا پوش از پوست روباه و ۱۲ بالا پوش از پوست شادی شامپا نزه دارد .

با شنیدن این خنز آدم می بیند که جینا تقریباً یک باغ وحش مکمل در منزل خود دارد .



انا مارگرت

انا مارگرت ستاره خوشترکیب و زیبا اندام سوئدنی الا اصل امریکا بی که ۳۲ سال از عمرش می گذرد ، در عین هنر پیشه گمی سینما بصفت خواننده خوش آواز نیز در قلبها راه دارد . مارگرت از کسالت حادثه سقوط از ارتفاع ۷ متری کاملاً صحت یاب شده ، اکنون باشوهرش را جرمیت که هنر مند رادیو تلویزیون است مجدداً تصمیم گرفته اند با هم زندگی کنند .

سه ماه تمام سر و کار آندو محکمه رفتن بود و هر دوی شان از قاضی محکمه خواستار طلاق گرفتن بودند . اما نتیجه این شد که : آنها باز هم در کنار یکدیگر به زندگی ادامه بدهند . اما مارگرت بآثر اختلال حواس ناشی از حادثه سقوط و شکستگی استخوان از چندین جا و زخمها صحت یافته و متخصصان جراحی پلاستیک زیبای اشرا بطور کامل اعاده کرده اند ، تازه به کار فیلمبرداری باپول نیومن ستاره مشهور سینمای جهان بنام (تر یولینگ) آغاز کرده است .



گیلا فون وایتر ها ورن

هنر پیشه ۲۹ ساله و آتشیین مزاج آلمانی ، اهل مونسمن که مردم به او (فرشته گک) نام داده اند ، با طفل دو ساله اش بنام (لونی ماله) در پاریس اقامت اختیار کرده است . درین اواخر دریک فیلم از خانواده های آلمانی (زیر عنوان به صفت ماده اعتصاب می کنم ، در نقش هیروئین در فیلم ظاهر می شود ، وقتی گیلا به آلمان می آید ، پدر مانوئیل که اسمش لونی ماله است از پسر شان در پاریس مراقبت میکند بازی گیلا خین اقامت در آلمان اظهار کرد : بسیار متاسفم که مدت اقامتم در آلمان بسیار کوتاه بود . اما چه چاره دارم ، زیرا زندگی خصوصی من محض در فرانسه میسر است و پس به من نمی خواهم بخاطر شهرت از آن چشم ببوشم و پاریس را ترک بگویم .

فرانک سینا ترا ۵۳ ساله

فرانک سینا ترا ، ۵۳ ساله که صدای امریکا به او لقب داد اند به احتمال قوی در آینده یک میلیون دالر دیگر وزن خواهد گرفت . بدین معنا که در ماه می ۱۹۷۱ مجله امریکا ئی (مید نایت) خبری انتشار داده بود مبنی بر اینکه فرانکی به سرطان حنجره مبتلا شده است . و باید تا نهایت یک سال دیگر در یک شفا خانه بستر شده به انتظار مرگ بنشیند و شنیدن این خبر برای خود فرانک سینا ترا هم قابل تحمل نبود . بنا بر این علیه مجله (مید نایت) اقامه دعوا کرد و مدیر مجله را متهم به پخش خبر دروغی ناخوشی حنجره و یک سلسله اطلاعات نا روای دیگر در مورد خود ساخت .

سینا ترا پنج میلیون دالر غرامت خواسته تا جبران اخبار دروغی و ادعاهای خصمانه که مدیر مجله علیه او بعمل آورده شده باشد .

پرنس فلیپ ۵۰ ساله شوهر ملکه الیزابت انگلستان ضمن یک دعوت شبانه در لندن چکی بمبلغ ۵۰۰۰۰ مارک آلمانی اعانه برای امور خیریه در یافت داشت . فلیپ پس از گرفتن چک لبخندی زره اضافه نمود : حالا که چکی به این مبلغ گزاف در جیب دارم می توانم با هر کسی شام بخورم .

# قربانی پول

خداحافظی میکنم  
دوستت میت

حتی میت درین مکتوب آدرس خود را نداده بود وقتی ماری شروع بخواندن نمود رنگ گونه هایش پریده و وقتی مکتوب را خواند شروع بگریه نمود برای مدت زیادی گریست روز های بعد کاپیتان میدید که از بس گریه چشم های ماری سرخ شده است .  
ماری با خود گفت کمیت مرانها د خسر پولدار خطاب میکند برای او هزار و پنجاه روپل هیچ چیزی نیست .  
ماری نمیدانست که خانم مورد نظر میت باید چقدر پول داشته باشد و از مکتوب میت ماری چنین دریافت که او چیزهایی را که برایش نوشته باور نکرده است .

مکتوب میت به ماری خیلی سوسری و سرد و استهزا آمیز معلوم شد . اشک بچشمان ماری حلقه زد . باین همه بتدریج ماری از متن مکتوب برای خود آرامش حاصل نمود روی اینکه میت قول داده که به عهد خود وفا بیاورد تا وقت که او وعده نموده کند و نایا اینکه وی زمستان نمی آید وی یگانه کسی بود که از این خبر واقف بود .

ماری بعد از شش هفته به میت دو باره نوشت و علت دیرنو شدن مکتوب را مشغولیت های خود و فروش جایداد عمه مرحومش و انمود کرد . در مکتوب ذکر نمود که پول میرانسی او اکنون به پنج هزار روپل میرسد و بر علاوه این عمه اش اثاثیه خانه ، لباس ، جواهرات ، و دیگر چیزهایی نیز گذاشته است و او تصمیم دارد بزودترین فرصت به فنلند مسافرت نموده و اموال میرانسی خود را تسلیم شود بفکر ماری . خطور کرد که آیا هنوز هم میت او را پولدار خطاب خواهد کرد ؟ اگر او قبولش و وفادار و دروغگو نباشد باید اکنون بداند که باین پول چه کند .

قلب ماری با عشق و محبت میسوزد و ماری وفادارش به انتظار میت در بهار روز شماری میکند ، ماری مجبور شد که برای گرفتن آدرس جدید میت دوباره بخانه پدرش برود .

در اوایل ماه جنوری ماری از راه قالمین به فنلند رفت . او برای مدت پنج هفته در آنجا بود تا مسایل میرانسی خویشت را که یک تکلیف بزرگ بود فیصله کند .  
کاپیتان خدمه دیگری بنام لینا استخدام

نمود اگر چه وقت قرار داد کار ماری به پایان نرسید ، بود ولی ویرا اجازه داد که به مسافرت برود او نمی خواست خانم پولداری را بخدمت خویش از این بیشتر نگه بدارد گرچه محبت و دوستی اندرسن نسبت به ماری از حد گذشته بود چنانچه به ماری پیش نهاد نموده بود که پس از مراجعت از فنلند بعوض بودو با ش در کدام خانه محقر تا آمدن نامزدش در خانه او زندگی کند بهتر خواهد بود ، بدین منظور یکی از اتاقهای خویش را آنجا ترتیب داد .  
ماری این لطف کاپیتان اندرسن را قبول نمود و تصمیم گرفت تا آنجا که یگانه جای رهایش برای دختر بر پدر و مادر بود بسربرد چه او میتوانست از آنجا بوجه بهتر سررشته عروسی خویش را بگیرد .

در وقت مراجعت از سفر ماری یک مقدار زیاد بکس ها با خود آورد که همه آنها از لباس های نو بر بود .

سفر تغیر فاحشی در ماری آورده بسود رنگش زرد و گونه هایش لاغر شده بود ولی این تغیر ویرا از دختران دیگر دوستایی فرق داده بود و این تغیر به اثر لباس های نوی که با خود آورده بود بمیان آمده بود لباس جدیدی که بتن داشت او را از جمله دختر های شهر ی نشان میداد .

صحت کاپیتان اندرسن در وقت غیابت ماری روبه خرابی گذاشته بسود رنگ رویش بیشتر زرد و چین های صورتش بیشتر گردیده بود دستاوش بیشتر میلرزید و اغماش خیلی خراب گردیده تا اندازه که از یک چو کی بر میخاست و به چوکی دیگر مینشست و از یک اتاق به اتاق دیگر میرفت و با خدمه همیشه در چنگ بود وقتی ماری داخل خانه شد رنگ و روی اندرسن مانند آفتاب روشن شد در حالیکه گمان میکرد و زنی از روی سینه اش دور شده باشد فریاد زد .

پناه بخداوند !  
دستان ماری را لشرد و صورتش را بدقت معاینه نمود و در حالیکه احساس مینمود قلبش از احساس گنگی می طپید از وی پرسید :  
هر چیز رو براه است ؟

ماری جوابی نداد ولی در عوض تنها لب خویش را با دندان گزید و رویش را بفری گردانید به یک دانه اشک مانند قطره نقره رخسارش بروی دامن پشمی اش چکید .  
سطلک من میدانم که تو گریه میکنی .  
او کوشش نمود که دست ماری را بگیرد

ولی ماری او را از خود دور نمود و به اطاق دیگر رفت اطافی که مرد روف برایش درست نموده بود بعد از کمی دقت اندرسن دروازه ماری را تکتک نمود و ماری بدون اینکه دروازه را باز کند از وی پرسد که چی میخواهد . اندرسن جواب داد :

یک مکتوب از میت پرایت دارم دو هفته قبل این مکتوب رسیده است .

دروازه دفعتا باز شد و دست سفید ماری مکتوب را گرفت اندرسن به اطاق اش رفت و ماری شروع بخواندن نامه میت نمود .

میت بطور خلاصه نوشته بود که در صورت باز شدن کلف فنلند از بیخ در بهار خانه میاید و امید نموده بود که بخت با ماری یاری کند و احتراماتش را به همه اقارب میفرستاد ماری از اینکه میت در بهار آینده میاید از خویشی در لباس نمی گنجد و با خود گفت :

چند دقیقه بعد در حالیکه چشم های ماری از خویشی میدرخشید نزد کاپیتان رفت و قتی اندرسن ماری را دید از جایش پرید و گفت :

من انتظار ت را داشتم در پهلویم بنشین و به آرامی چیزی را که من میگویم گوش کن من میخواهم این بار سنگین را که تا حال تحمل نموده ام از شانیه هایم دور کنم و امکان تحمل بردن این بار در دامن نماند .

ماری در کنار کلکین نشست و سرش را بجوگات کلکین تکیه داد و به آرامی پرسید :

چی باری ؟  
روی بمن بگو که او کجاست ؟  
ماری به آهستگی در حالیکه بطرف کلکین میدید گفت :

غم او را نخور .  
خیلی خوب من از تو کدام سوالی نمیکنم فقط براین بگو که او در خط خود برایت چی نوشته است ؟  
او نوشته که در بهار این جا میاید .

آیا او میاید ؟  
اندرسن یکی دوبار دستش را بفرق سرش کشید و از اینطرف به آنطرف اطاق رفت و با آهی در چوکی پهلوی ماری در کنار کلکین نشست برای لحظه بصورت ماری نگریست و صورتش شکل دیگری بخود گرفت اندرسن با شرمندگی آهستگی گفت :

ماری تو عزیزترین کس من هستی ، تا وقتی که دور نرفته بودی من اینرا نمیدانستم نمی توانم اظهار کنم که از دوریت چقدر رنج دیده ام و من خیلی پشتت حق شده بودم ، چیز هایترا که من بتو اقرار میکنم بیشتر از این است آیا میدانی ماری که من چی میگویم ؟  
در حالیکه اندرسن از یکطرف بطرف ماری میدید ادامه داد :

تا عیارت از عشق است لطفا بالایم قهر نشو و هم از این سخن مرا مسخره مکن از من مرنج و بگذار که تمام مطالب خویش را بتو بگویم !

من ترا دوست دارم من نمی دانم ایسن دوست داشتن کی شروع شده ولی من ترا با تمام وجودم دوست داشتم و دارم و بیش از هر وقت من ترا دوست میدارم . به اندازه نزد من عزیز هستی که من نمی توانم از تو دور باشم .

در حالیکه سفیدی روی ماری را میپوشانید پرسید :

سفصدت چیست ؟

فقط همینقدر که تو از من هستی و من میخواهم ترا بکسی دیگر بدهم و اگر مرا بشو هر ی قبول کنی جزء روح من میشود از خطری که به حیانت متوجه بود مشوش بودم بخداوند خیلی دعا و زاری برای نجات نموده ام من ترا مانند خانم چی در خواب و بایبدری می بینم و تو باید در انتظار مردمم چشمن نمانی و شوی .  
ماری خاموش بود و هیچ توقعی نداشت که

ساکر من قبول نکنم چه واقع میشود ؟  
نرس گفت :  
کاپیتان چنین منظوری داشته باشد . آیا او مزاح میکند و یا اینکه دیوده شده است و یا اندرسن دوباره بچوکی اش نشست و سرش را نزدیک سینه ماری آورد و به آهستگی ضعیفی و زاری مانند یک طفل گفت :

تو باید چیزی را که من میگویم بایسد همانطور کنی زیرا من از تو خواهش میکنم و تو از خاطر اینکه دوستت دارم بامن خوش خواهی بود همه چیز که کار داشته باشی تهبه خواه شد زیرا من پولدار هستم بزودترین فرصت تو از شرمن خلاص خواهی شد و بعد با مردی که دوستش داری میتوانی عروسی کنی . میدانی که من مریض هستم و از من چیزی نمانده است تمام ثروتی که از من باقی میماند از تو خواهد شد بان همه پول ثروت دولت مند خواهی شد این دولت را بزودترین فرصت بدست خواهی آورد .

کاپیتان دقیقه توقف نمود و انتظار داشت که ماری جوابش را بدهد چون ماری خاموش ماند وی باتأثر ادامه داد :

من مریض هستم و نباید دیروز بدهم به نام و من وعده میدهم که زودتر بمریم بعد تو یک بیوه معتبر زیبا و آزاد خواهی بود .

ماری مثل اینکه از خواب بیدار شود سرش را شاور داد اول به آهستگی و متفکرانه و بعد با شدت گفت :

نه .  
نه ؟  
نه ؟

اندرسن پس دوباره بچوکی اش تکیه داد مثل اینکه خیلی خسته است چشمانش را بست ابتدا رنگی صورتش تغییر خورد و خیلی خشمگین و صورتش خیلی بدقواره گردید به اندازه که ماری رویش را بطرفی دیگر دور داد و یک آواز یکنی متغیر گفت :

سطلک تو فراموش کرده که من ضرورت ندارم از تو بپرسم من همانطوریکه میر پا نم میتوانم خیلی سنگدل و بیرحم هم باشم و فراموش نکن ماری که هنوز هم من یو لترا با خود دارم .

بافرید ماری از جایش پرید و گفت :

یک خنده زهر آکین به لبان اندرسن پخش گردید و به آهستگی گفت :

من تا باید میتوانم آنپول هایترا با خودت بکنم . تو اینطور فکر نمی کنی ؟  
ماری چیزی نکفت ولی با چشم های پر از ترس بطرف کاپیتان نگریست .

کاپیتان بروی ادامه داد :

تو بعد میتوانم بعضی حقایق را به میت هم بگویم .

ماری را یک حالت بیحالی دست داد ولی بزودی بیحالی اش رفع شد و فکر کرد او مرا دوست دارد چیزی را از دست نخواهم داد و چیزی را که من خواسته باشم از وی حاصل کرده میتوانم . یک عاشق در مقابل خواسته معشوق چندان مقاومت و خصوصاً که او را تهدید کنی که ترکش میکنی از خود نشان نمیدهد ماری هیچ غم مخور او تسلیم تو میشود .  
ماری گفت :

من هیچوقت چیزی که تو خواسته باشی بان عمل نمیکنم و من هیچوقت باور نمیگردم که تو این چنین دروغگو و بدطینت باشی و من یک چیز دیگر هم برایت میگویم : من هیچگاه از تصمیم نمی گردم و فرق نمی کند از بیزر حیو تو شرم چیزی بیاید از این ساعت به بعد من با تو سروکار نمی دارم و من این خانه را بزودترین فرصت که یک جای بود و باشی پیدا کنم ترک میکنم .

ماری با قهر و غضبی که قلبش را بجوش آورده بود سخن زد و از آن اطاق بعجله خارج شد کاپیتان اطراف اطاق را دید جسم اش بیشتر سست شد و او خیلی بیروخیلی نا توان معلوم میشد .



پتروس و وحشت انداخته بود لیتا بدون آنکه  
از ذهن دروازه باونزدیک شود گفت:  
خدایا پادرم را چی میشود ؟  
به افسندگی و ترس کاپیتان مریض دور خورد  
که لیتا بیستد و او گوشش داشت که آرامش خود  
و باز باید و لرزه‌ای اندام خود را بشنود کند  
تویش نمود که به پایستد ولی خیلی ضعیف  
بود. لیتا به گشش شتافت کاپیتان به لیتا  
گفت :  
سراجیزی نشده ولی کمکم کن که به بستر  
خویش بروم.

های مذهبی را بخواند و از ذکر مرگ در آوازه‌های  
اش خود داری کند.  
یک شب تاریک پارانی آواز چینی از اطاق  
کاپیتان شنیده شد طوری که گمان میرفت  
کسی بواسطه آسائلی مسود حمله فرار  
گرفته باشد لیتا از افاتش به اطاق پادارش  
دوید و دید که اندرسن بازیر جامه اش در میان  
اطاق زانو زده صورتش زرد و چشمانش گهرنگ  
از ترس و وحشت بی پایان پر اضطراب بود  
و او را باهلیزید سرش را بدستش آن  
محکم گرفته بود در روشنی کهرنگ چراغ به  
اندازه اوترس آورد که حتی لیتای دلبر را

میت کرد. ماریا میدانست بعد از میت با پول  
چندی دست لباس های نو خرید و این یگانه  
قیمتی بود که ماریا بالای پول گذاشته بود.  
به همان اندازه که به پارتزدیک میشد سرش  
کاپیتان هم شدت میافت و قدرت جسمانی اش  
کم شده میرفت در اوایل ماه می او به اندازه  
ضعیف شده بود که نمیتوانست از بسترسش  
برخیزد. شاید کم شدن قدرت جسمانی اش نه  
تنها از مریضی بود بلکه او روحا تکلیفی هم  
داشت زیرا اکثر دشمنان میشد که او دعا میخواند  
و از ماریا همیشه خواهش می نمود که بخواند  
و برا بخواند و از او خواهش نموده بود که دعا

آنها درباره دوستی یکدام موافقه ای  
نرسیدند و هم هیچکدام شان به فیصله نرسیدند  
که چی باید کرد تا اختلاف نظر شان را از بین  
برند. به اثر درخواست کاپیتان ماریا بمنزل  
کاپیتان رفیقان و نظر بدرخواست ماریا مسا  
مسولیت های ماریا بخودش واگذار کردید.  
ماریا میدانست که آیا کاپیتان در فکر ازدواج  
هنوز هم باوست یا خیر؟ کاپیتان به پول ضرورت  
نداشت ولی او میتوانست ماریا را و دارسازد  
که با ازدواج کند و دلیل این مجبوریت افشای  
و از ماریا به میت بود پول به ماریا کدام اهمیتی  
نداشت و او میخواست پول سبب بیدست آوردن

بقیه در صفحه ۵۸



# نبرد یک شکاری

وحشی و درنده اند دست و پنجه نرم میکنند و آرزو دارد که از نبرد خود با خرس ها یک فیلم قیمتی تهیه نماید، او با وسایل ساده شکار و کامره عکاسی به شکار خرس ها در همالیا می پردازد هفته ها راه پیمودن خود را به ارتفاع پنج هزار متری رسانید سختی و خودش معتقد است که از مغان این سفر خطرناک بهترین فلم خواهد برد.

او میگوید جریان یک ماه اقامت در دل سخره های همالیا توانستم که سی خرس را هدف قرار بدهم اما من نمی خواستم که خرس ها بکلی هلاک گردند بلکه آرزویم این بود که موفق گردم آنها را زنده بگیرم و بباغ وحش بیاورم با تفنگ شکاری خرس ها را از فاصله بیست متری هدف قرار میدادم و هدف عضلات خرس ها بود تا هلاک نگردند و قتیکه فریم بجان خرس اصابت میکرد اکثرا که شدیداً مجروح نمیکردیدند به بسیار تندی و سرعت فرار میکردند و من هم مسیر شانرا تعقیب میکردم و قتیکه خرس زخمی خسته می شد در بین جنگل ها که انسان قادر به دیدن آن نگردد دراز می کشد اما من می فهمیدم که جای خرس ها زخمی در کجا میباشد و قتیکه این مفکوره برای من پیدا شد که باید خرس ها را زنده بگیرم و با خود بیاورم باید همکاران عضلات آهنین نیز داشته باشم لذا چند تن از همکاران قوی پنجه پیدا کردیم و یک قفس آهنی درست نمودیم و قفس خالی به اندازه سنگین بود که چهار نفر به دشواری موفق به حمل نمودن آن به روی کوهپای همالیا گردیدند ویرنر میگوید بیش از ده سال است که من به شکار حیوانات درنده و غارتگری پردازم اما این سفر از همه خطرناک تر بود زیرا گرفتن خرس هایی بصورت زنده بصورت زنده خرس های شکاری رنگ از نوع خرس های خطرناک محسوب میگردد این حقیقت در جریان شکار و قتیکه

با یک چوپان همان حوزه رو برو گردیدم برایم معلوم گردید او می گوید خرس های نضواری رنگ به گله ها من حمله میاورند و از این ناحیه ضرر زیادی را متوجه من میگرداند او برایم قصه کرده که یک دفعه خرس به گله من حمله کردید تا آخرین قدر تیکه داشتیم فریاد کشیدم تا شاید از صدای من از غار تگری خود دست بردارد ولی خلاف انتظار او بر خودم حمله نمود و بروی سینه من نشست با پنجه های خودی خواست مرا پاره پاره کند اما من که چاره جز دست و پا زدن نداشتم نیز از دست او محکم می گرفتم نبرد من با خرس خطرناک و مخوف بود و قتیکه پنجه هایی او پرده های چشم مرا پاره کرد دنیا در نظرم تاریک معلوم گردید و بعداً جراحات شدیدی به سینه و گردن من نیز وارد نمود.

که آثار آن تا هنوز باقی است و از همان وقت به بعد یک چشم من کور شد در آن قتیکه خرس ها بمن حمله آوردند نه تنها خود را متضرر ساختند بلکه بزها و گوسفندان مرا نیز غارت نمودند اما از قتیکه صدای فیر تفنگ تو دربین دره های پیچیده نه تنها خرس از نبرد با انسان عقب نشینی اختیار کرده اند بلکه اصولاً مزاحمت برای شبانان نیز خلق نمیکند.

در حالیکه یک دفعه در اثر یک حمله ۱۴۰ گوسفند و بز را از گله من ربودند.

اگر چه در همان وقت پنج دانه خرس را من کشتم. ویرنر و قتیکه قصه از شبان شنید بهترین موقعیت برای شکار خرس های نضواری رنگ پیدا کرد باید یک هفته در همان جا باقی ماندم در حالیکه بزها و گوسفند ها در بین علفچرها بچرا مشغول بودند گله های غارتگر خرس ها نیز نمایان گردید ولی به شبان تو صیه نمودم که حواس اش پریشان و پرت نگردد

ویرنر میگوید و قتیکه با چوچه های خرس بر خورد می نمودم آنها که قدرت مقاومت را در مقابل من نداشتند بایک صدای مخصوص از مادر خود کمک می خواستند. او میگوید که خرس های نضواری رنگ بمراتب از خرس های سیاخترناک میباشند خرس های نضواری در بلندترین قله کوهها زندگی می نمایند و دو صد کیلو وزن دارند اگر بر شکاری و چوپان راه یافت بیک چشم برهم زدن به چشم می رسانند و من علاقه داشتم که از این نوع خرس فلم برداری کنم لذا در جریان شکار هم تفنگ و هم کامره را فعال میگردانیدم.



بیش از بیست میلیون انسان میدیدند که ویرنر فیندس شکاری بر ماجرا چگونه از قلب دره ها برای پرده سینما و تلویزیون هیجان می آفریند و با حیوانات تیکه

# ازدوستان

## چناغ شکسته

دیشب بت من مگر می آغوش کی بودی  
 همبستر کی سرو قبا پوش کی بودی  
 من دست بیای فلک ا ندا خته بودم  
 اما تو یگو دست بر دوش کی بودی  
 پیوسته دلم می تید از آتش عشقات  
 ای شعله برافروز تو مد هوش کی بودی  
 دربنگده عشق تو دادم دل و دیندا  
 یغما گمرايمان کی وهوش کی بودی  
 سینای من و باده پرشور منی تو  
 ای درد بجا مانده من نوش کی بودی  
 شکسته چناغ من و در یاد - منی تو  
 یاد ار که گاهی تو فرا موش کی بودی  
 بسمل شده تیر نگاه نو ز یادند  
 آهسته بسم کو که سیه پوش کی بودی  
 ای نام تو آویزه گوش دل عشاق  
 چون پند حکیمانه تودر گوش کی بودی

از سعید الله افغانزاده

فرستنده ملک تاج



سگ : بازهم سرت را خوب نشستی!

## جشن سعادت



صبحم خورشید جمهوری ز مشرق سرکشید  
 برده های ظلمت شب های نومیدی درید  
 از قدمت ای رژیم دلپسند شیخ و شهاب  
 خون آزادی کنون در پیکر ملت دوید  
 مر حبا صد مر حبا ای قهرمان مردوطن  
 تهنیت باد ا بان فرزانه فرزندان وطن  
 آنکه این جشن سعادت را به نقد جان خرید  
 مرحبا بر همت والای اردوی جوان

دست استبداد و جور و ظلم را ز خاک ما  
 خنجر غمگین و تیغ سر یا زی بر یسد  
 از قدم نظم جمع وری و نسق دل پذیر  
 ملک ما شد بر فرار و ملت ما شد شهید  
 میخروشد همچونسی دل اندورون سینه ام  
 تا که در باغ امیدش باد پیروزی و زید  
 دوره مردم فریبی و خیانت گنه شد  
 بعد از این خائنین بکنج یاس می باید خزید  
 بعد ازین هر خود سری را در مقابل گیرست  
 دوره مطلق عنانی از وطن شد تا پدید  
 جای آن دارد که در پای تو جان قربان کنم  
 خویش را در حفظ نام تا میت سا زم شهید  
 با سر بر دربر ما آمدی جمهوری  
 پیش ازین از دیده ما اشک حسرت می چکید  
 از تاثیر آوای دل انسرودگان  
 آفتاب بخت مادر نیمه شب ها سر کشید  
 ای وطن ای ما من اجداد و هم اجداد ما  
 رنج و محنت از وجودت تا ابد با ما بعید  
 بیک جمهوری که دارد نامه عشرت بکف  
 صبحگاهان میدهد مارا ز پیروز مندی نویسد  
 ای وطن دیگر بریشان حال وابسترنستی  
 چون ز مات درگف داؤد حق گستر رسید

از: غلام علی رجاء

## صبح امید

از : غلام علی (رجاء)  
 گریه طفلان مایوس در فضای بیکران  
 در دل شب های تار ، اندرون خانه  
 تاریک و تار  
 لرز لرزان در فضا پیچیده بود  
 بیوه بر آب و نان و طفلکان  
 گریه میکرد ، غصه می خورد هر  
 زمان  
 جرخ بازیگر چنان مستانه مست  
 شاخه های عمر شان را می شکست  
 هیچر جمی در دلش پیدا نبود  
 آنک های طفلکان و بیوه زن ،

عاقبت دریا شد و طوفان شد  
 راه بیمود در دل شب های تار  
 نعره زدی بالای روح مردمان  
 زود باشید ، خواب تاکی ای و طمن  
 داران ما  
 درینای خدمت قوم و وطن  
 زندگی راسر زانو رونق دهیم  
 ظلمت شب را نگو ن صبح امید ایجاد  
 کنیم  
 تا شود این کشور مامر گز نا موشان  
 درینای نام جمع و ری بدینا سر  
 بلند  
 دور از چشمان حاسد بر کنار از صد  
 مزنند.

دامین افغانپور لیکنه

دجمهوری انقلاب په ویاړ

«بیری» همدا چه سترگی لهخوبه راپرا -  
 نېستلی نوله کونې نه ووت چه اودس وکړی  
 دکونې لهکوت نهی کوزې راواخیسته ا و  
 روان شو .. خو شیبې وروسته پداسی حال  
 کی چه ترشوندو لاندی یی سور تونه ویسل  
 کوشی ته بیانوت اوپه یوه زاړه اوخیر ن  
 دوستمال باندی یی خپل مخ وچ کړ. لهپیری  
 نهی شاخکی شاخکی اوپه خچیدلی .....  
 لولخ نیوکې - اوپا ترخنده تاست وو او  
 دعانی یی کولی.  
 ناخاپه یی پامشو چه زوی نی وشركه او  
 دزوی دملگری ترپور شینکی وخته پاشید لی  
 اوپه کوټه کی نشته لهخانه سره یی فسر  
 وکړ.

شپایی هغوی اوداسه ته تللی وی.  
 اوپا نی خان په دعا واورو دوئومشغول  
 لی. شیبې یی دوزوستی خل لپاره دعاوکره  
 اوپایی په خان اوهره خوا کوف کړه اودچای  
 نماز خنده نی واروله اوچه لهخایه پاشیده  
 نو دوره کړپ شو اوشرک را ننوت. شاته یی  
 شینکی و له هغوی سره یی سترگی مشی وکړه  
 دشرک په لاس کی توده دوی وه اوپه پستی  
 پوری کی نی پوره نغاپلی وه. همدا چه دوی  
 یی خوندي کړه نویی پلاز ورته وویل:

- هلکه نی بهیا خهکوو ته راسره شی  
 چه دهغی عریضی خه پته ولگوو؟ خوهمداچه  
 خړک اوشینکی عریضی نوم وارید اود سو  
 جادی سودانی حالت ته یی پام شو یویل ته  
 نی سره وکتل اوشیبې پس دواړه کتکت په  
 خندا شول ..... اوپا نی خندا ووزور  
 واخیست. دپودا سترگی دآریانی او غوسی  
 له زوره گردی گردی شوی وی - اودمرگو  
 په شان نی دهغوی خواته غړولی .... اوچه  
 هغوی د بیری داوضعه ولیدله بیامم په خندا  
 شول داسی چی خړک خان کړوب کسری  
 واوخیله گنده نی تینگه نیولی وه.  
 اخر دپودا حوصله تنگه شوه - خپل زوی  
 ته یی په غوسی سره وویل:

سخه دی ... خوبه دی نه وی تللی چه  
 داسی خاندی خیریت خودی.  
 خړک په موسکا سره شواب ورکړ.  
 - ستا پهخبری خندا راغله. اخر تهچاته  
 عریضه کوی ... باچسی رنگه شوی او ته  
 لادعریضو خوب وینی. ....  
 بیری تیره تیره خپل زوی ته وکتل ..  
 - زوی دی لسوی شه .... ته له دی  
 گنده خبرو شخه نه اوری .... لپی بلاوی را  
 بیسی دی چه بیاداسی خیری هم کوی.  
 خو ایشینکی یی په خبره کی ودانگل :  
 اکا زه ټوکی نه کوم .... دا خبره ریشیا  
 شوه .....

پودا شینکی ته وکتل اوپایی په گیله ورته  
 وویل:  
 - زمونږ په زمانه گندی مود له سپین زیرو  
 سره ټوکی نه کولی.....

داکیسه چه سرله همدی گنی خغه یسی خبریدلی پیل کیزی ،دزازه نظم درنگیدو او  
 دیوه نوی دوران دچویدو نیم روڼ تصویردی، هغهولس ته چه له وخیرستانه مینی سره وړاندی  
 کیزی چه نن سبا یی دویار او افتخار پرتیمه جنبه رسمیزی او ریزی او یا هم هغه  
 ولس ته وړاندی کیزی چه دانقلاب مشر اوسر غندولی یی دژوند او بوی نوو نورو  
 افقونو ته لارښوونه کوی ،او بالاخر دجمهوری انقلاب مشر ته وړاندی کیزی ،هغه چاته چه  
 دهیلو سپین گلانی زمونږ دولتس په زړه کی وکړل.

الف ، الف

یادونه: پدی کیسی کی ټولی صحنی اونومونو دلیکوال دخیال محصول دی.

شینکی په جدی اوله غلر غوښتنی خغه  
 په دکه لپچه ورته وویل:  
 - اکا زمتوکی نکوم ... داخبره ریشیا  
 کوم .... پدی پوه نشوی چه سپین بیگا  
 چیری ورک و ... سپین دوی باچسی رنگه  
 کړیده ..... تر همدی اوسه پوری تانگو نه  
 اوعسکری موټرونه په بازار کی گرشی ....  
 یو وار بازار ته ووښه چه در معلومه شی.....  
 خو پودا بیا وویل:  
 - هلکو زه قاضی ولسوال والی مالی کم  
 شورولی یی چه تاسومی هم پدی شنه سپار  
 کی خوړوی ....  
 او خړک دوی دی ته اړ ووتل چه هغه ته  
 قسونه وخوړی.....  
 خودا خبره هغه ته دعنی وروو... آخر  
 باچسی شنگه رنگیدلی شوه ؟... با چسی  
 چارنگولی شوه؟ آخر دیوه خان اوملک گلانه  
 غله نشی ور ولیدلی اوپا پایی باچسی مسانه  
 ته ورننوتل اود باچسی رنگول !!  
 بیری په نظر داد لیونتوب خبری وی.....  
 خویوه شیبې وروسته خړک ورته وویل:  
 - بجه دهچه ته یی نعمتی وروسته ترسیاناری  
 بهولاشو اوستا عریضه به یوسو .. ....  
 انشالله چه داسی امرونه به در کړی چه  
 بیخله خواریان ورته پاته شی.

اولیمه گری وروسته هغوی په واپ باندی  
 روان و ..... چارپه یوه عجیب شور او هیجان  
 کی دویو .. دشار لېشونه دیر جتک الوتل  
 ښخی اوتارینه وارپه اوژاپه خواتان او بیغلی  
 سپایان ټول اوتول داحساساتو او خویشی په  
 غور شنگونو کی وو خلک بودبل له اور و  
 نه پورته کیدل او شانونه نی زغره والوتانکو  
 توته چه دگلانو په گیلویو سینگار شوی وواو  
 پرخولو باندی نی دگلانو امیلونه شړول شوی  
 ورسول.....

- خلکو چیغی وهلی دسپاهیانو په دورو  
 شوی شیری موسکی وی... لندگی ټوکیو ته  
 نی په لاسونو کی وو ... بریالیو سپایانو  
 په دیره خویشی اوپراخه حوصله له خلکو سره  
 روغیپ کاوه ..... دهغوی په غیرو کسی د  
 ویاړو سر لوری نشی له وراپه شرگندی وی.  
 بیری دیوه سپایی له خواته تیر شو په  
 اوزه یی وپیاوه اوپه دیره ویره خسو

په بیری باندی غمخو شو :  
 - اکاستری مشی !  
 اوچه بیری پاس وکتل نویی سپین ولید  
 چه سپایانو په شان یی دپرانگانو کالسی  
 انوستی دی . او چیغه یی کړه :  
 - سپینه ... سپینه...  
 خواتانک ژرتیر شو اودسیمی وړه له  
 منخ نه هاخوا پوری وت پودا ولیدل چه سپین  
 لاس ورته خوخواه او ویل به یی :  
 - سزه کونی ته درزم ... اوس دخدای پامان  
 بیری په دیره خویشی سره وروویل:  
 - په مخه دی شه الله مومل شه ...  
 اوپه زور چرت کی روان شو.

سپین یی داخو میاشتی کیده چه نه ولیدلی  
 .... دهغه اوس نویی پاور راغلی وچه  
 هلکانو دروغ ندی ویلی اوباچسی په ریشیا  
 هم رنگه شوی ده ... که داسی نه وی نو  
 سپین به په تانک باندی سپور اودی مانی ته نه  
 ورننوت.

آخر هغه پخوا پدی خایوکی چانه  
 پریشود..... او زړه نی دهیجان له زوره  
 دویکی وهلی ورو ورو روان شو . او همدا  
 سی یی چرتونه وهل آخر سپین خوماته  
 داسی سرشوخه نه ښکاریده.  
 اوپا یی دزمی هغه شپه وریاده شوه چه  
 له سپین سره ناست و خړک هم د اوده دخپل  
 ژوند اوخپل زوی دمیزی دوبرجن داستان  
 ورته وایه ..... اودحکومت په دایرو کیسی  
 یی دتاستو لیوانو کیسی ورته را اخیستی  
 وی او سپین یی کیسه په دیر غیر سره اوریده  
 اوپدی خاطر وکی دپوب شو بیری من هغه  
 ورخ له ټولو جزئیاتو سره پیاده  
 - سپیدی نهوی چاودلی چه بیری په خپل

شلیدلی او زاړه کت کی وپشورید .  
 دکت مونجونه چه دیر وراسته شوی  
 وو. په کړج او کړوج سره وشکرویدل بیری  
 خو وارده خپله خو له چپوله اولمپونه یی  
 وچپدل ورو یی خپلی چو خونی ستر کی  
 ومویشلی اوپه داسی حال کیسی چه سترگی  
 یی بریشیدلی دتوری او دود غرلی کو ته له  
 دوریخی نه نی سپورکتل ورویی ترشوند و  
 لاندی وویل.  
 - بسم الله . خدایه خیر کړی.  
 اوپایی په یوه توب سره پنیس واکو لی  
 کړی اوپه یوه خویس له کت نه کبسته واچولی  
 دپنیس په خوکو یی یوه شیبې خپلی خپلی  
 ولټولی اوپایی خپلی غمی او چاودی چاودی  
 پنیس پکنی وماندلی.  
 په پنیس ودید خپله زړه پرستنه نی  
 شای کړه او شوخایه پیوند شوی چادر نی  
 یی ونه وواوه.....

همدا چه کویچی دوریخی ته ودید نو  
 نی ورو دخپل واسکت چپ تالاس کړ  
 دکوتو په شوکه نی خپل اوږد اوکهور

# خبازه ووتله

وز- می جیب ولناوه او دتصوار و کوتی نی راوویست د خپل کمیسه د شاه له منی په دکتوی بنسبه پاکه کړه او بیایی په هنداری کسی وکتل.

دند یی گونځی یی ژوری شوی وی . په پیری او پریوتکی نی سپینی لگیدلی وو او ستس کی یی کشته کشته تللی وی په پیره رځه یی خپله خیره ولیدله او بیایی یوسو پ اسویلی وکینس داسی لکه چه دخپل تیر عمر رځه او جسرت خوری او بیا لکه چه ناخاپوئی څه شی ورپاد شوی دی په بیی \* له کوتی نهوت خو اړه نی په ژور \* ژور \* وتوخل او خراشکی نی د کوتی دمخه په سویه باندي توكړل اوسارانستی ته ولاړه پداسی حال کی چه هغی خوانه روان ژ چیغه یی وکړه گل بشری ماته یوه کوزی اوبه کیسده - گل بشری چه دهغه ایکی یواخی لورده نه پیلونه لره نیمگی ښکاریدله او دهیل یی په **هال کړه کړه** په لاره تلله ۱۵ کلنی کلشیری همدا چه دخپل پلار سپاریشته او ورید له نو یی په پیره یوه کوزی اوبه دیتی خوانه په یوله باندي ورته کیسوده.

اوڅو شیبی وروسته بیری دخپلی کوتی په غوئی ولاړ او لومونځ نی کاوه . خدایه پ مونظ تو لو چه ستا ستاینه کوو له جنجا له خلاص کسی ی... خدایه نیول مری وبخښه او دتولو څای جنت کړه... ورحیمیزه... خدایه زمونږ دتوری تیار ری رڼاکړه.....

اوچه بیری دخپلی دعادی برخی تله راو رسید چه : خدایه زمونږ اولاد ته دنیو لاریښو نه وکړه... خدایه هغوی داسی لوی کړه چی د خدای دمخلوق خدمت وکړی .... نوسخته اوترځه ژ راوړغله دزبه دقت ورته پیښی شو او په ژړا شو مری نی سخته ډکه شوی وه سترگی نی پتی نیولی وی اوله هغو تله رنی اوښکی روانی وی لاسو ته یی ښه په اخلاص پورته نیولی ور.

او دی وضعی نیمه کړی دوام کړ... د ښه اولاد نه مطلب دهغه زوی څوک وچه په ښار کی یی پوهنځی وایه... بیری چه دستر خوان ته کیناست اویر سوکړک نی مات کړ نوی بیام بسم الله ورسره وویل او په سباناری یی پیل وکړ... میرمنی یی پداسی حال کی چه څگر ویدله هغه ته په ریږدیدی لاس سره دچاپو پیاله په لاس کی ورکړه... هغی زهری یی سترگی داسی ښکاریدلی لکه چه یو شیبه مخکینی نی ژړانی وی ... عرق چینه یی چه تر لوی تگری لاندی پته وداوتندی یی وپوښلی وه.

سر یی لپ څه ریظدیده او چه سوکړک نی ژوودو داسی ښکاریده لکه چه د زامی څو نواښونه یی نه وی څکه خوله په یی راتولی شاو خوانه ته نی گونځی پیداشوی همداج خپله مری یی په دیر زحمت سره تیره کړه بیری ته یی وویل :

-من په بیای څی ؟

بیری په پیره عافلانه توگه خپل سر وښود راوه یعنی داچه هو . اوبیایی له چای نه یو غږ غوړپ وکړی ... لکه چه چای ډیر سووږد تالوی وسوزیده .. له چر څی نوستر گونځ یی اوښکی روانی شوی .

خپلی ښځی ته یی وکتل اوبیایی ورته وویل : سدگل بشری موری رښتیا رښتیا درواغ یی درواغ سخت ستومان شوی یم ... ښځی یو سووږ اسویلی و کینس او خواب یی ورکړه ...

نوخنگه په کوی ..... چه پر پیری یی هم نه کیږی نو . اوچه دپلار امور دا خبری گوډکی کسل بشری واوریدی په مخ یی دخواشینی یو شپول چار چاپیر شواو مری نی ډکه شوه - نژی وچه پرنک په زاشی څو ورونی د خپونی په خنوی اوښکی پاکه کړی بیری چه دخپل گوډکی لوږ غم او خواشینی ته پام شونو یی ښه ترڅه کړه او ښځی ته یی وویل :

سدگل بشری موری یو غم خوندي داترښځوکی پښتو ته نه راسره کښینی اوبه حکومت زما زور برندی آریان پاته یم چه اخیر په څه کوم... ښځی بیا یوسوږ اسویلی وکینس او سړی ته یی وویل : دوی که مېرونه وای دښځو کار په یی نه کاوه ..... کاشکی دوی میرنی وای دسړی دښمن دی وای خومیرنی دی وی...

بیری دتصوار و د کوتی سر په خوندي خلاص کړ... خپل رغوی یی دپرتا که په رنگانه پاکه کړی اوبیایی یو تانک نصوار په رغوی کی واچول اوڅولی ته یی کړل ... یو

څو وشیبی په چرت کی ډوب زپه کوته کی یواخی دگل بشری اودمور شور هارو هغوی په شور هاری سره له خپلو پیالونه دچای څر پونه کول بل نیرنه اوریدل کیده.

دزمی یوسوږ سپار وه نیول له غره نه هغی خوانه د سیند تر غاړی پوری په سپینه واوره کی پت دکلی نری لاره یخک نیولی وه .... د سیند شنی اوپه ددوانو په واورو پتو غاړو تر منځه پیدلی اوبه گودرونو کی دکنکل یوه پرپړه او ماته شوی تیغه ښکار یده یو نیمه سپه سیلی به را والوتله اوتنه څانه سره به نی دواوریی کردله پورته کړه اوبه هوا کی به نی وشندله ... اوبه همدی یغنی کی بیری له خپلی کلانه ووت پداسی حال کی چه د غوړ و بولوی ډزین دوستمال یی خوواره پر سراو غاړی پوری تاو کړی ودکلی په نری لاره روان شو همدا چه دکلی جومات ته ورسید میرگل اکله بری یوږ وکړ.

- آها ... بیریه . بیری سترگی مشی ورسره وکړه ... او هغه وپوښته .

- حال معلوم نه دی . بیری چه داوخت ورته نژدی ولاړوه داسویلی نه وروسته ورته وویل :

- میر گل په لاره ... حال مال ښکاره ندی هسی په تروپم کی نوری وهو ... مدعیان هسی اوپه خلک دی نه په حکومت کی خوند پاته دی اوتنه هغوی پښتو ته راسره کښینی کانه خوما مرکبتیان ورته پیدا کړی وو... اوداخبره میرگل اکا به فیلسیوفانه اندازکی ورسره و منله چه :

- په رښتینه چه په حکومت کی خوند ندی پاته کانه څواوس بهری ددوی قاتلان



وخته په دار باندي خړول شوی وو . بیری څو واره خپل سن دحسرت اوافسوس په دود وښو راوه او میر گل اکانه یی وویل .

ښه ... ولاړ شو د خدای پامان ... ایله چه ورسپرم دا ادی نرییا روان یم چه یوه بله عریضه وگرم واهی وریدل چه وا کی نوی پاکل شوی ... غم او عریضه ورکوم کوندی چه خپل آخرت او ایمان وگوری او ښه داسوه وگړی ...

میرگل اکا ... ورته وویل : - درڅه . درڅه خدای دی ل شه... کوندی چه حق ته وگوری... خدای دی داغونته خلاصه کړه!

اوبییری وروسته تر خدای پامانی روان شو بیری همداجه مخ په ښارو خوکید نو په ذهن کی یی خپله همیشنی اوبه تیره بیسا دسپار تر لمانځنه وروسته دعاور یساده شو چه خدای ته یی کړی وه...

خدایه زمونږ اولاد داسی لوی کړه چه ستا دمخلوق خدمت وکړی بیا کشر زوی ورپیداد شو ...

څوک چه به ښار کی یی لوست وایه او یواخی به به رسختیو کی گوته ورته ... اوترهغو چه ښارته ورسید په همدی چرتونو گڼی ډوب و...

بیری سترگی ستو مانه دوات په منځ کی روان ژور وری یغنی بسی را اخیستی و دپوزی اوبه یی خفیدلی او خپل لاسونه یی دخپل زاړه کوت په جیبو کی ننه ایستلی و په همدی لالیانندی کی دپوی ودانی هغی ته ودرید، خو خنگ په خنگ کوتی یی وشمیرلی اوبه دلیل سره یی هغه کوته چه نښه یی له چانه اخیستی وه پیدا کړه له نری زینته پورته شو اودپوی تنگی اوتیار یی کوتی ورته ودرید . وری پرانیست اونوت...

قضا مازدیکر و دودانی لاندی په وا م باندي دطوفانو او گړخنده خر خوونکو یوه روږه اوشور بکت جوړ کړی و همدا چه کوتی ته ننوت لپږه داغیرونه وروښول ...

کوته نیمه تیاره وه او یواخی دوات خراغونو یوه تته رڼا پکښی خوره وه... خپلی خپلی یی وویستی او یو اوږده او غور سلام واجوه یو جگ اونری خوان له کمپ نه پاخیده او

په غیږ یی پوښته ورسره وگړه ... دخوان ډیره لږه رسیدلی وه نری پوزه یی وه او سترگی یی دکارغی دښکی په شان تکی توری وی څیری اوبیری وروخی یی دمنځ له جوړښت سره ډیری موزونی ښکاریدلی...

بیری خوان ته وکتل اوبیایی په څا ص مجحوبیت سره پوښته ترینه وکړه : - زما څرک پکار وه .

اوچه خوان دڅرک نوم واورید نو یی لهجه څه لایسی هم له احترام نه ډکه شوه او زدی خواب ورکړ... هغه به هم راشی وعده خو یی کړیده تاسو دڅرک پلار یاست ؟

بیری په خوښی سره خواب ورکړ... او خوان ورته وویل چه مودسره ملگری یو. هغه چه دجو می شیبه شی نوله پوهنځی نه دلته راځی.

او بیری دخواستحالی او ویار احساس وکړ اوچه څو بیری له خوان سره چای څښه نو څرک هم راپیداشو . البته مخکینی تردی چه دبیری څو څرک راپیداشی او کوتی ته راشی نو خوان چه سپین نومیده او متصبدار و تولی کیسی نی له هغه سره کړی وی او بیری پدی دویا و احساس کاوه چه دکشروزی ناسته یاسته نی له ښوواو پتمنو خلکو سره ده ... زپه ترله غروونه په گوگل کی مستی کوله. سپین هغه ته ویلی وه چه زوی یی ډیر ښه ځوان دی اوبه خپلو همزولو کی یوختلی اوتکره هک دی، او هیله شته چه هغه دخپل پلار دهیلی سره سم دخدای دمخلوق خدمت وکړی... او دی څیری لایسی بیری په شوق راوستلی و

# شاعر کلاسیک پشتو خوشحال خان خټک

## زندگی و فعالیت خوشحال خان خټک.

نیز رخنه وارد کند و سر انجام برخی از اربابان محلی بار دیگر با مغلها همکاری کردند که در جمله آنها پسران خوشحال خان خټک نیز شامل بودند.

درین آوان یوا آشوب و کشمکش خوشحال در میان قبایل خټکها رفته آنها را با اتحاد و همبستگی و نبرد مشترک علیه مغلها فرا میخواند. این دوره زندگی قهر مانانه خوشحال خان خټک در نتیجه نزاع و کشمکشهایی که بین فرزندان وی روی میدهد، به دوره ای مشحون از درد ورنج و تلخکامیها مبدل میگردد.

اشرف در سال ۱۶۸۳ هنگامیکه سمت ریاست خټکها را بدوش داشت، از طرف مغلها دستگیر شده بزندان بیجا پور افکنده میشود و مدت دو سال در آنجا

محبوس میماند و در طول این مدت وظیفه ریاست او را پسرش افضل خان بدوش میگیرد. افضل خان شهبزاده مغل شاه عالم را که بنام بهار شاه براریکه دهلوی تکیه زده بود، مورد تایید قرار میدهد.

خبر وفات اورنگ زیب در سال ۱۷۰۷ هنگامی که افضل خان میرسد که به بعیت شاه عالم در اټک میگذرانند. شاه عالم به افضل خان دستور میدهد تا راه پشاور را نگهداری کند. اما در سالهای اخیر سلطنت او رنگ زیب، حاکمیت مغلها نتوانسته بود در

کوهات بنو و دیگر مناطق کوهستانی افغانها عملاً تا مین گردد.

«تاریخ مرصع» که توسط سطنواسه خوشحال خان خټک در اوایل قرن ۱۸ تحریر یافته، در باره زندگی و فعالیت شاعر، معلومات دقیق و مفصلی میدهد. مؤلفین کنونی افغانستان چون ع. بینوا، گ. الفت و م. عصمتی که با استناد پائین اثر و سایر منابع موجود در افغانستان هر کدام راجع به حیات و فعالیت ایجاد خوشحال خان خټک و نوگرافهای جداگانه ای برشته تحریر کرده اند نیز در باره شاعر معلومات جالبی داده اند (۱) نظر بمعلومات منابع مذکور خوشحال خان خټک در محلی بنام اکوړه که در ناحیه شرقی شهر پشاور موقعیت داشت در ماه ربیع الثانی سال ۱۰۲۲ هجری قمری مطابق سال ۱۶۱۳ میلادی زاده شد.

در آن موقع شهباز خان پدرشاعر ۲۲ ساله بود و در خدمت شاهجهان باد شاه مغل میگنجد.

خوشحال خان خټک از همان آغاز کودکی، استعداد درخشان خود را نشان داد و علوم مروج زمان را دقیقاً فرا گرفت. خوشحال بحیث شاعر و سرگرده آینده قوم، بر اساس تعالیم معمول در خانواده خان سوار کاری، کشتی گیری، شکار و فنون جنگی را آموخت و چون بسر حد بلاغت رسید، کتب علمی و ادبی زیادی را بزبانهای عربی

(۱) ع. بینوا، «خوشحال خان خټک خه وایی؟» کابل، ۱۹۵۱، م. عصمتی، «خوشحال خان کیست» کابل، ۱۹۵۶،

و هندی مطالعه کرد. علاقه او به شعر و ادب، از همان سنین شانزده سالگی مبلور گردید. نظر به معلوماتی که م. عصمتی در مولف گراف مربوط به زندگی و ایجاد ادبی خوشحال خان خټک میدهد، شاعر بی آنکه مطالعه خود را به کتب مربوط به موضوعات دینی و ادبی منحصر سازد، در زمینه حکمت، فلسفه پیو لوی، هیئت، کیمیا، فارمکولوژی جامعه شناسی، تخیلی جنگی و استراتژی نیز معلومات وسیعی بدست می آورد.

خوشحال خان خټک در عصر اعمار آبدیه های تاریخی معروفی چون تاج محل و مسجد مر وارید آگره (که در زمان سلطنت شاهجهان

۱۶۲۸ - ۱۶۵۶ اعمار گردید)، مسجد جامع دهلی، دیوان عام و دیوان خاص (که در سرای امپراطوری مغل بسا

نهاده شد) میزیست. بقول جواهر لال نهرو «این آثار که از حیث زیبایی، شهره آفاق شده اند، مظهر شکوفانی دو زبان مغلها بشمار میروند» (۲)

خوشحال خټک بحیث خان قبیله خټکها سر از سال ۱۶۴۱، در مرکز

(۲) جواهر لال نهرو «کشف هند» نشر تاریخ و ادبیات جهان، مسکو ۱۹۵۵ ص ۲۸۴

گ. الفت «ملی قهرمان خوشحال خان خټک»، کابل، ۱۹۶۵

امپراطوری مغل در سرای شاهجهان که محیط پر از فلاسفه، دانشمندان شعرا... و رسامان شرق بود، حیات بسر میبرد.

شاه جهان که شعر و هنر را ارج زیادی می نهاد، به استعداد جنگی و مهارت خوشحال خان در شعر و ادب ارزش عالی قایل شده بود، و او را «شیر میدان جنگ» و مرد قلم می نامید، شاه جهان از رهگذر ما دی

نیز با شاعر مساعدت میکرد. خوشحال خان طی لشکر کشی های پسر شاه جهان، مراد بخش، به دیکن، با سر با زان دلیر و جنگجوی خود یکمک وی میشتا بد. خوشحال بیاس خد ماتی که در اسفال قلعه

تریکه ده از خود نشان میدهد از امپراتور مغل دریافت چهل هزار روپیه انعام پول نقد و جا گیری که سالانه یکصد و پنجاه هزار روپیه عاید داشت، موفق گردید.

امپراطوری بزرگ مغل در سالهای اخیر سلطنت شاهجهان و مخصوصاً

در دوران پسر او اورنگ زیب به نحو محسوسی دچار ضعف و فتور گردید. در سراسر قلمرو امپراطوری شورش و تمرد به نحو مستمر روی میداد. از یکطرف را جیو تها

سیکها و مرتبه های هند و ستان و قبایل پشتون علیه مغلها سر بر میدارند و از طرف دیگر در زمان

حاکمیت او رنگ زیب، سر از سال ۱۶۸۵، استعمار گردان انگلیس تلاش میوزند تا ساحه خویش را در بقیه در صفحه ۵۷



ن. حافظه

### پښتنه پیغله وایي

دجمهورية ملی اختردی  
لایه اتاسره په گڼه سبیل ته شمه  
دجمهورية  
بښکلی بیرغ دجمهورية دی  
زموږ په سروریه اوچت دی  
په کښی موراژ دحریت دی  
په سرو لاسونو ورته تل کړم سلامونه  
دجمهورية

دجمهورية علم پر داره  
تیره مبارک دی لویه چاره  
زموږ دټولو افتخاره  
نن دافغان ملت پوره دی ارمانونه  
دجمهورية  
نن دافغان ملت خوشحال دی  
دجمهورية موپوره کمال دی  
دخوښی حال دخوښی نال دی  
مونږ په کښی کړی دی دډیر عمر کارونه  
دجمهورية  
سور شال می راکړه گرانی موری  
ستړگی په دایره کره موری  
ډیری ملگری لرم نوری  
دوطن پیغلی خپل وطن آباد وونه  
دجمهورية  
مونږ دزلمونه نه یو کمی  
یو دوطن دتیار وشمی  
ملی وحدت په لاره شمی  
بلی ډیوی یوهره خوارنا کوونه  
دجمهورية  
یم دوطن پیغله ملاله  
دجمهورية په نوم خوشحاله  
دملک خدمت ته یم لیواله

زه دوطن دپاره سر خیراتو ومه  
دجمهورية  
په سرمی شمال انقلابی دی  
دشونډو رنگمی گلایی دی  
دتلندی خال می شرابی دی  
په پت کښی ناسته یم آشفته بی سانه  
دجمهورية  
دنوی ژوند په نوی لاره  
راڅه چه درومو گرانه یاره  
مټ او بازو یم سنا دپاره  
وطن زموږ څه غښتلی خدمتونه  
دجمهورية  
خویندو راشی چه روانیرو.  
له خپلو ورڼو مخکی کیرو  
خو چه مطلب ته ورسیرو  
چه سبانه وی مونږ ته پاتی پیغورونه  
دجمهورية  
دوطن کانی پوتی خاندی  
دخوشحالی خیری کاندی  
زمکه بخیل ده لاندی باندی  
دی هری خواته غوریدلی سره گلونه  
دجمهورية  
شه مبارک موو طنوالو  
داملی جشن او لسوا لو  
وطن پرستو وطن پالو  
دافتخار مویه جهان لوږ شو مبر و نه  
دجمهورية  
حافظه شه بښکلی دنیا ده  
زمکه آسمان رنا رنا ده  
سپوږمی ولاړه په خنده  
دآسمان ستوری له خوښی کړی اتونه  
دجمهورية

(بینوا)

### د آرزو گانو نخا

بیا په څه مستی را پارید لی دی، او څه خو بښی ناڅی . تمناوی هم  
ورته مسکا مسکا کیږی.  
دآرزو گانو دانا څا په نخا، او ورسره ورسره د تمنا وو دانر مه  
مسکایی څه ند ده.  
ټولو ویل چی آرزو گانی مری ، او تمنا وی ژواندی دی، د محفل  
نفری بی اوره ، دمطرب سرود بی شوره، او درندانو زړونه مات دی ،  
سره سنا ، او چپه چپتیا وه ، چاپه خوب کی لاد آرزو گانو د ژوند، او  
دتمناود هڅی اټکل کولای نه شو.. خو - دانا څاپه نخا ، او دا  
ناڅاپه مسکا هرو مرو له خانه سره یو نوی زیری لری، هو - نوی  
زیری د (نوی ژوند) او نوی ژوند (نوی افغانی جمهوریت) دا څکه نو،  
آرزو گانی را پاریدلی او تمنا وی راخوځیدلی .  
سدراتلونکی ژوند په امید !!  
او په نخا او مسکا کی داسندره بولی :  
تر سره آرزو سوه، تمنا لاپاته ده.  
دعزم غځوندد مطلب و خواته دی واری دی سر ته سترگو ساقی  
ستا په لوږ همت طوفان د میو راغی خو مینا لاماته ده بڼه بڼی دی راته  
جوړکی، خو بڼو اله پام کوه اغز نه کړونده لا، دگلونو شاته ده

### نوی نظام

نوی ژوند ، نوی جهان ، نوی نظام دی  
نوی واك، نوی اختیار ، نوی زمام دی  
داودی نغمه خپره شوه په فضا کښی  
نوی ساز، نوی آهنگ ، نوی مقام دی  
آرزو دنوی نسل را ژوندی شوه  
نوی روح، نوی بد لون ، نوی مرام دی  
امیدونه د مقصد لوری ته خا ندی  
نوی لار، نوی رهبر ، نوی امام دی  
پژمرده زړو نه بی بیا په نڅاگه کړه  
نوی زیری، نوی بزغ ، نوی پیغام دی  
دافغان زلمیو پا څی لیځی غږی  
نوی وخت، نوی فرصت ، نوی قیام دی

### پا خیره و وطنه!

راوږې انقلاب خلکوته زیری دبری  
خته شوه وطن کی تل لپاره بربری  
رڼی په آسمان کی لوږ بیرغ دجموری  
ددیر په پښو شه درنه جار شه زر ختنه  
پاڅیره وطنه!  
پاڅیره وطنه!  
.....  
راغله ستا درشل ته د تاریخ انقلابونه  
بند په بند متیری ستاد متو خنځیرونه  
نیسی انقلاب لاری نوی سنگرونه  
ستا په پاگه خاوره د بریو رنا پلنه  
پاڅیره وطنه!  
.....  
ته که اوس پاته شی، بیا په جبری پاشیدی نشی  
جبری که را پاشی بیا به څای ته رسیدی نشی  
دی توری تیاری نه به رمانه راوتی نشی  
زه دی قربانی شم راجنک شما زما شه  
پاڅیره وطنه!  
پاڅیره وطنه!  
.....  
سوله آزادی او عدالت زموږ شعار  
کار او آبادی او پرمختگ زموږ لار  
ستارا پاشیده زموږ دنسل افتخار  
پلنه که په لوڅو ددی غرو باندی لمنه  
پاڅیره وطنه!  
پاڅیره وطنه!

# فرزند خیانت پیشه

از - مودکی

مترجم : عارف عزیز پور

در بارهٔ مادران بصورت بیبایان میتوان سخن گفت ...

چند هفته میشد که دشمن شهر را در حلقهٔ محاصرهٔ شدیدی گرفته بود . شبانه آتش افروخته میشد و شعله های آن از ورای تاریکی شب پدیوار های شهر میرسید چنان که گوئی کابوس چشمی پدید آمده باشد این شعله ها بابدخواهی زبانه میکشیدند و نور تهدید آمیز شان افکار تیره و غم انگیزی را در باشندگان شهر محاصره شده بر می انگیخت .

از دیوار های شهر میدیدند که دام دشمنان سخت تر و تنگ تر شده می رود . می دیدند که سایه های تاریک بدور آتش چرخ میزنند شیمه اسپان شکم سیر - آواز اسلحه چهچه خنده های بلند و آواز خوانی مرد مانی که به پیروزی خویش مطمئن بودند بگوش می رسید . چه چیزی در گوش تکان دهنده تر از آواز خوانی و خنده دشمن است دشمن در همه جوی هائیکه شهر را آب میداد لاشه ها و اجساد را انداخته تا کستان های اطراف دیوار را سوزانده ، کشتزار ها را پایمال کرده و باغهای میوه را نابود ساخته و باین ترتیب شهر از هر جهت نمایان بود و تقریباً همه روزه توپ و تفنگ دشمن بروی شهر رگبار سرب و آهن مذاب میریخت .

دسته های عساکر خسته از جنگ و نیمه گرسنه با اوقات تلخی و ترش رویی در جاده های تنگ و تاریک شهر اینسو و آنسو میرفتند . از ارسی خانه ها آواز ناله در دناک زخمی ها ، شیون آوارگان ، دعای زنان و گریه کودکان بگوش میرسید . مردم با سرگوشی با هم گپ میزدند و با

احتیاط و زیرکی خاصی جمله های خود را ناتمام گذاشته و می پرسیدند : آیا این دشمن نبود که پیشرفت نمود ؟

در شبها وضع بدتر بود . در سکوت شب ناله ها و شیون ها شمرده تر و بر جسته تر بگوش میرسید . از گردنه کوههای دور دستی که کمب دشمن را از نظر پنهان می ساختند سایه ها و اشباح سیاه دزدانه بسوی دیوار های نیمه ویران شهر میخیزیدند . بر قلعه سیاه کوهها مهتاب بسان سپری که از ضربه های شمشیر فرو رفته باشد سر میکشید .

مردم شهر که ناامید از رسیدن کمک فرسوده از رنج و گرسنگی امید نجات شان روز بروز ضعیف تر شده میرفت بر آن ماه و دندانها قلعه های کوه - گردنه های سیاه و کمپ بر سرو صدای دشمن با ترس و وحشت مینگریستند . همه چیز برای شان سخن از مرگ میگفت و حتی ستاره هم در آسمان نبود که آرامش شان بخشد .

میترسیدند از اینکه چراغهای خود را بیفروزند بنابراین تاریکی سنگینی جاده ها را فرا میگرفت و درین تاریکی زنی خود را سراپا در چادری پیچیده و مانند ماهی که در اعماق دریا شناور باشد بدون سرو صدا براه خود میرفت .

هنگامیکه مردم او را میدیدند با هم زمزمه میکردند : آیا این همان زن است ؟

آری خودش هست . میگفتند و برگشته در رواق ها خود را پنهان مینمودند و یا سرخود را پانین افکنده از کنارش رد میشدند .

پاسبانان با ترش رویی با گوشزد مینمودند :

«مونا مارپانا بر گرد - احتیاط

کن - شاید کشته شوی و هیچ کسی بخود درد سر نخواهد داد که شخصی مقصر را پیدا کند ...»

او سر خود را بلند کرده و می ایستاد مگر پاسبانان از پهلویش میگذشتند یا جرئت نمیکردند که دست خود را بروی او بلند کنند و یا اینرا اهانت میدانستند .

مردان مسلح چنانکه از لاشه ای بگریزند از او دور میشدند و تنها اش میگذشتند و او آواره و سراسیمه سرک بسرک براه پیمائی اش ادامه میداد - بیصدا و سیاهپوش بسان بدبختی شهر . چنانچه گوئی همه چیز دور و برش همیشه دنبالش نمایند آواز های دیوانه کننده در گوشش طنین میافکنند : ناله ها - گریه ها - دعا ها و زمزمه اعبوسانه عساکری که امید پیروزی را بکلی از دست داده بودند .

او بحیث فردی از شهر و یک مادر در بارهٔ پسرش و در مورد شهرش می اندیشید : زیرا در اس کسانیکه شهرش را و پسران مینمودند پسرش قرارداد داشت - پسر بشاش زیبا و بیرحمش . در حالیکه در گذشته های دور پسر خویش باسر فرازی می نگریست و آن پسرک را بحیث هدیهٔ گرانبهائی بکشورش و همچنان بحیث نیروی محسنی جهت کمک بمردم شهریکه هم خودش در آن بدنیا آمده و بزرگ شده بود و هم آن پسرش ، بحساب میآورد . قلب این زن با صدها رشته نا مرئی به سنگبائیکه نیاکانش خانهٔ خود را برانها بنا نهاده و دیوار های شهر را بلند کرده بردند - با خاکی که استخوانهای اقوامش در آن مدفون بود با افسانه ها ، آهنگها و امید های مردمش بهم پیوسته بود .





اکنون این قلب محبوبی را از دست داده و میگریست. او در دل عشقش را به پسر و عشقش را به وطن با هم مقایسه میکرد و نمیتوانست فیصله کند که کدامیک گران تر است.

بهمین گونه شبانه در جاده ها راه میرفت و بسیاری کسانیکه نمیتوانستند او را بشناسند میتراشیدند و قیافه سیاهش را به شبیح مرگ که بهمه شان بسیار نزدیک بود به اشتباه میگرفتند. و همینکه میشناختند ازین مادر آن وطنفروش روپر میتافتند.

روزی در يك گوشه دور افتاده نزدیک دیوار های شهر زن دیگری را دید که در کنار نعشی زانورده و چنان بیحرکت است که گوئی پارچه ای از زمین باشد. آن زن که روی غمزده اش بسوی ستاره ها بود دعا میکرد - بر دیوار بالای سرش دیده بانها با آواز آهسته سخن میزدند و اسلحه شان در تماس با سنگها سائیده میشد.

مادر آن وطنفروش پرسید « این شوهر شماست؟ »  
« نه »  
« برادر تان؟ »

« این پسر من میبا شد. شوهر من سی روز پیش کشته شد و پسر من امروز؟ مادر شخص کشته شده بر زانو هایش بلند شده و با آواز حقارت آمیزی گفت:

« مریم مقدس همه چیز را میبیند و میداند و من او را شکر گذارم؟. اولی پرسید. بخاطر چه؟ و دوومی جواب داد:

« اکنون که اودر نبرد بخاطر کشورش با افتخار و شرافتمندانه جان داده است میتوانم بگویم که میتراشیدم. او دل نازکی داشت و بسیار مایل عیاشی بود و من میتراشیدم که مبادا بشهرش خیانت کند - کاری که پسر ماریانا یعنی آن دشمن خدا و بشر و سردسته فعلی دشمنان ما کرد. نفرین باد بروی و بر کسیکه او را زائیده است.»

ماریانا رویش را پوشانیده و براش رفت. صبح روز دیگر پیش مدافعان شهر ظاهر شده و گفت:

« پسر من دشمن شما شده است. یا مرا بکشید یا اینکه درها را باز کنید تا نزد او بروم... » پاسبانان جواب دادند.

« تو يك انسان هستی و کشورت باید برایت بسیار گرامی باشد. پسر تو همانگونه دشمن هر يك ماست دشمن تو نیز میباشد... »

« من مادرش هستم و دوستش دارم و بخاطر اینکه دشمن ما شده پایست سر زنشش کنم.»

سپس آنها با یکدیگر مشوره نموده و چنین فیصله کردند: « شرافتمندانه نیست که بخاطر گناهان پسر تو ترا بکشیم. میدانیم که تو نمیتوانی اجازه دهی که از او چنین گناه و حشتنا کی سر بزند و نگرانی را ازین رهگذر میتوانیم درك نمائیم. مگر شهر ما بتو حتی بحیث گروگان هم ضرورت ندارد. پسر تو بتو هیچ نمی اندیشد. ما عقیده داریم که این شیطان لعنتی ترا فراموش کرده و این کیفیست توسست اگر فکر میکنی سزاوار آن بوده ئی. بنظر ما این خود وحشتنا کتر از مرگ است.»

« اری برآستی که وحشتنا کتر است.»

و پس از آن درها را برویش کشوندند و موافقه کردند که از شهر بیرون شود. هنگامیکه او از خاک پدری اش جدا میشد - خاکی که اکنون آغشته بجوانیست که پسرش ریختانده تا دیر باز نظاره اش میکردند. وی آهسته آهسته راه میرفت زیرا با هایش میل آن نداشت ازین خاک دور شوند. او باجساد مدافعان شهر سر تعظیم فرود آورده و سلاح شکسته ای را با اکراه بدور افکند زیر اتمام سلاحها برای مادر آن منفورند و تنها هما نهائی را نگاه میدارند که نگهبان زندگی باشند.

چنان راه میرفت که گوئی شیشه کوچک آن گرانبهای را در زیر چادرش حمل میکند و میتراشد ازینکه مبادا قطره ای از آن بریزد. و هنگامیکه در نظر آنانکه از دیوار شهر نگاهش میکردند - قیافه اش کوچک و کوچکتر شده میرفت برای شان چنان مینمود که افسردگی و ناامیدی شان نیز یکجا با وی

رخت پر بسته باشد. دیدند که در نیمه راه ایستاده و روسری اش را افکنده رویش را بر گرفتند و مدت زیادی بسوی شهر خیره شد. و دیدند که در کمپ دشمن بتنهائی به پیش میرود. و دو شبیح سیاه دیگر مانند خودش با احتیاط باو نزدیکتر میشوند آنها نزدش رسیده و پرسیدند که چه کسی میباشد و از کجا آمده است. او گفت: سر لشکر شما پسر من میباشد. و هیچ کسی این گفته او را تردید نکرد. سپس دورش را گرفته و بستایش و نئای پسرش پرداختند، که چقدر هوشیار و دلیر است و اوهم بگفتار شان با گردنی افراشته گوش میداد بدون آنکه اضطرابی از خود نشان دهد زیرا بنظر او پسرش نمیتوانست غیر ازین باشد.

بالاخره اکنون پیشروی کسی ایستاده بود که نه ماه پیشتر از تولدش میشناختش - کسی که هرگز دور از قلبش نمی بود. وی پیشروی ایستاده بود پوشیده با لباس ابریشمین و مخملی و سلاحی مرصع با درو گوهر. همه چیز طور دلخواه بود - مادرش او را چندین بار دو رویا چنین دیده بود. نروتمند - مشهور و قابل ستایش. در حالیکه دستهای مادرش را میبوسید گفت: «مادر - تو نزد من آمدی؟ تو با منی؟ و من فردا آن شهر لعنتی را تسخیر خواهم کرد. مادر بیادش آورده گفت: «همان شهر یکه تو در آن بدنیا آمده ئی.» او مست از دلیری خویش و دیوانه و خراب از تشنگی بشکوه و جلال پیشتر با حرارت سر کشی جوانی در پاسخ مادر گفت:

«من بدنیا آمده ام و برای دنیا - قصد دارم دنیا را بلرزه در آورم تا حیرت و شگفتی بیا فرینم. آن شهر را تا کنون بخاطر تو گذاشته بودم و این امر چون خاری در گوشتم بود زیرا سرعت مشهور شدنم را بتاخیر انداخته است اما فردا این آشیانه احمق های لجوج را خورد خواهم کرد.»

مادرش گفت « جانیکه هر سنگش ترا میشناسد و کودکی ات بقیه در صفحه ۵۹



## سلام

سلام ازمن بیدل به صفحه رویت  
سلام دور چه حاجت که دربرم باشی  
اول به نرگس چشم و دوم به ابرویت  
عزاز بار بگردم به مرد عرویت  
(۱)

## سلام صبح

سلام ازمن برگشته نامه برنامت  
سلام صبح چه حاصل که دربرت گیرم  
اول به نونک زبان و دوم به پیغامت  
عزاز بار به پیچیم به زلف چون شامت  
(عارف پژمان)

شعر تازه از: محمود فارانی

## راز نهان

زندان خال مشکین بروخ تو، راه دلهارا  
بیای نازنینت عنایت از آشیان افتد  
چنان خم گشته زلف نقرین بردوش گلگامت  
ز چشم مست تو اشکی بروی سینه ات لغزید  
خیم رانت زچاک دامت دیم بدل گفتم :  
خدایا ! کی بیرون از پرده آن راز نهان افتد؟  
دلور و عزنی دنور مه بر کاروان افتد  
که برف ناپیشتگامی بشاخ ارغوان افتد  
چون کوب که بر برف سپید از آسمان افتد  
خیم رانت زچاک دامت دیم بدل گفتم :

از: علامه اقبال

## متاع قافله

غلام زنده دلانم که عاشق سره اند  
به آن دلی که برنگ آشنا و بیرون گشت  
نگاه ازمه و پروین بلند تر تا رسد  
برون ز انجمنی در میان انجمنی  
بچشم کم مگر عا شقان صادق را  
به بندگمان خط آزادی رقم کردند

نه خانقاه نشینان که دل بکس ندهند  
عبار مسجد و میخانه و صنم گدواند  
که آشیان به گریبان کبکشان نه نهند  
بخلوت اندولی آنچنان که باهم اند  
که این شکسته بهایان متاع قافله اند  
چنانکه شیخ و برهمن شبان برده اند

۲۱ ثور ۱۳۴۳  
راه تنگ نارو - کابل

دکتور سبیل

## ستاره شام

آسمان ای زاد گاه کبکشان  
جلوه دارد نیمه ظلمانی افق  
در دل ما از شفق ، رنگی بریز  
صد پیام عاشقی آید ز تو  
ای شرار مهربان تو مگر م

صد هزار راز و رمز در نهان  
شام آید روز گردد از جهان  
آنچه ماجو بیم بر ما کن عیان  
در حریم جسرگه ای، ای آسمان  
تابش آن زنده ساز خاکیشان

کوبک تابنده ای شام سپید  
سوز و ساز عاشقی ها در تیش  
چشم دل الهام گیرد از افق  
شام گردون کرده آتش بر نهان  
از دل شاعر فرو ریزد چو می  
کرده دوران بی پر و بال زغم

کرد روشن دیدگان کا و وان  
آرزو روشن شود از تاب آن  
رنگ آن باشد پیام ز ند گمان  
داغ دل سوزد بجان گردد لغان  
شعر سوزان تا زنده آتش بجان  
تابسوزم بی اثر در آشیان

نوبهاری مست می تابد به دهر  
من نسردم در جوانی از جفا  
چون سبیل آرم لغان آتشین  
می گذارم شیوه دیرینه را

ابر نیسان مستی آرد از مغان  
عالم پیر از سر نوشد چو ن  
گرم خیز از سینه ای آتش بیان  
بشکنم بالکر نو قید ز مان

یک دم از تاب خودی بیرون بیا  
در خم اندیشه و بند ا و ما  
عمر مادر جرقه ای نمی شور  
می توانم راز آن دیانت زود  
خوشتر آنست از غمش فارغ شوم  
مست سازم دل ز چشم و می گشتم

تابینی راز ها آینه سان  
این جهان بیکران ناید گران  
بی حدود افتاده - عمر کبکشان  
عمر کوتاه گردد علقم ناتوان  
چند روزی بگذر رانم بی گمان  
می پرستم می ! به آیین مغان

## سرود

زیست شیشه در شامانه می تگرم  
در آسمان سحر رنگ ارغوانی را  
و با سرور سحر نیز زانهای جوان  
و با ترانه کنجشکهای بی آرام  
بگوش می شنوم شور زندگانی را

هنوز پرتو مهابت آشیان ساز است  
میان شاخه پر پرنگ سنگهای گیود  
هنوز چشم درخشان زهره بیدار است  
نگرده است ز دیدار خاکیان بدوود

بیم گنبد همسایه دورتر، آنجا  
دو بچه گرمی بیگانه مست نازم اند  
بچشم روشن شان خفته آذرخش هوس  
ز خویش بی خبرند و بی نیاز هم اند

شفق بدامن زیبای آسمان بنشست  
بشاخ شام کتون مرغ صبحم آویخت  
ز کوجه دختر کی شادمان گلشت و سرود  
که (آتشی بدلم عشق نازنینم ریخت)

در آستانه این صبح زندگی پرداز  
در آبگینه این چشم ساز بر آواز  
دل چو سینه مرغا بیان رنگین پر  
پراز ترانه امید و شور شیرین است  
به گلستان فلک دیدم و بخود گفتم:  
جهان هستی ، هر چه هست رنگینی است

## احساس

شعر من،  
باده نابی است که شام  
چون سحر خیز و لعین چشم آبی، یک نگاه  
که بجوشد  
در بانیزی سرد -  
می چکد از لب جام  
دست نجیب .

## سرودی برای آنکه بازش یافته ام

بیم آن ندارم که روزی آسمان ترا ازمن بگیرد .

بیم آن دارم که روزی تو خود را از من بگیرد  
بیم آن دارم که شب در وجود تو طوفان کند  
خورشید مهر ترا پنهان کند

درختی را که من در تو کاشته ام، براندازد  
و برگهای طلایی دوستی را بر خاک اندازد  
تو خود را از من بگیر .

تو در من زاده شدی و بانو: صبح زاده شد  
تو در من پدید آمدی و بانو امید پدید آمد

تو بمن لبخند زدی و روزهای جهان بمن  
لبخند زدند

تو بر گهلبهاری و در من رویا ندی !  
- تونسی می -

تو آفتاب مهربان را بر من تاباندی  
- تونسی می -

رنگین کمان لبخند تو از ازل تا ابد کشاده  
است

و آسمان در زیر طاق چشمان تو جاری است  
صبح از لبان تو سر میزند

و خورشید از نگاه تو  
تو در میان من و تقدیر، دریچه ای :

دریچه ای بروشنی آفتاب و کشادگی آسمان  
تو خود را از من بگیر .

من در تو و بانو زاده شدم  
بگذر که در تو و بانو بهیوم

از: فروغ

## تو بهتر میدانی یادا کتر؟

یک مرد دهاتی مریض شده بود  
بالاخره مجبور شدند داکتری بر ای  
اوبیاورند. داکتر فهمید کار از کار  
گذشته. اطرا فیان را دلداری داد:

- مرگ و زندگی دست خدا است  
ناراحتش نکنید. کارش تمام است  
مریض باوحشت از جا پرید و گفت:  
- چی چی. داکتر صا حب منکه  
نمرده ام...

زن با عصبانیت شوهرش را  
روی تخت خوابانید و گفت:  
- خاموش باش آدم ساده تو بهتر  
میدانی یاداکتر؟



رقابت و همپشمی درگدا بی

## پولدارها

خانمی که تازه به دوران رسید  
بود، کلید مو تر آخرین سیستمش  
پشت کوچ سالون افتاد خد متکا ر  
برای پیدا کردن آن خم شد. خانم  
باناز و تکبر گفت:

- زحمت نکش... فر دایک مو تر  
دیگر میخرم.

### کجا میرویم؟

یک نفر تور یست که از برج ایفل  
دیدن میکرد از مامور امانسور پرسید:  
- اگر سیم لغت کنده شوه کجا  
میرویم؟

مامور لغت باخته معنی داری  
جواب میدهد:

- بسته به عمل خود شما است،  
اگر آدم خو بی هستی بهشت میروی  
اگه آدم بدکاره هستی میروی  
جهنم.



مترجم: ژرف بین

## شهرهای بی نظیر

قشنگی است. و راستی چرا گفتید و تا دیر  
نشده؟

- بطور ه شما هیچ نمی دانید؟  
- نخیر.

- شهر الف شما فرود می آید ه ساله  
السطح بحرین و پائین تر شده می رود.  
علما حساب کرده اند که وقتی بکلی زیسر  
آب خواهد شد.  
- اوه، خدای من، من سه روز است که از  
انجا حرکت کرده ام و هیچ چیزانی دانم.  
- ببینید که اشتباه می کنید، من  
انسان بی طرف هستم و با وجود این هم میدانم  
که هر سال محل الف یک ونیم سانتی متر  
پائین می نشیند و در سال ۳۰۰۰ میلادی بکلی  
زیر آب می شود.

اولی گفت:  
- من بر میگرم تا خانم را با خبر سازم  
دومی بعد از کمی فکر گفت:  
- و من هم باید به محل ب برگردم تا  
مفازه را ببینم و آن انسان ماقبل التاريخ ...  
شاید تا هنوز همانجا قرار داشته باشد.

همجوار آن خانه پیدا می نماید.

- چه حرفها نیست که شما میزنید هیچکامی  
فکر نمی کردم که در شهر ما مفازه باشد و  
آنهم به این درازی  
- البته، مفازه دیدنی و زیبایی است.  
فرصت باشد و انسان از آن دیدن کند هم  
اینجاست که در ایستگاه اولی نظری به  
انسان ماقبل التاريخ بیندازید.  
- از دیر زمان است که او آنجاست؟

- کی؟  
- انسانی که راجع به او حرف زدید.  
- کجا؟ ..... از قدیم، بعضی ها  
می گویند از دوران نیاندر تالو برخی هم  
میگویند از دوره گراماتیون، ولی چه فرق  
میکند به هر صورت جالب و دیدنی است.  
- بد نیست اگر انسان وقتی بدان جا ها  
سری بزند، متاسفانه وقت آنرا نداریم،  
فعلا که عجله دارم به محل الف بروم و تادیر  
نشده باید آنجا برسم  
- پیشیمان نخواهد شد - شهر زیبا و

اتساقا وضع چنان شد که توریستی از  
محل الف به محل ب مسافرت نماید.

کاشش به همین قصه پایان می یابست  
توریست دیگری برعکس از محل ب جانب الف  
بار سفر بست.

هر دو توریست بکلی بطور تصاد فی در  
محل ث بد جا یسی نیست بصورت  
دروسط راه بین الف و ب.  
اولی گفت:

- محل ث بد جایی نیست بصورت  
عمومی قصبه زیبا و جالبی است  
دومی تائید نمود:

- واقعا جالب و تماشا نیست  
اولی یادچسپی خاصی پرسید:  
- ببخشید شما از کجا نید؟  
دومی با غرور کامل جواب داد:  
- من از محل ب.  
اولی مثل اینکه فریاد میکشد:  
- اوه، از محل ب، من در محل ب  
بوده ام واقعا شهر بی نظیری است.  
دومی با توافق نظر جواب داد.  
- البته محل ب بی مانند است.  
- شما میدانید که در آنجا بیش از همه  
از چه خوشم آمد؟ چپیل زیبای شما.

چه ساحل مقبول که در عمر ندیده بودم...  
- چی؟ چپیل در محل ما؟ کدام چپیل؟  
- همان ذخیره آب را می گویم، گفتم  
چپیل اعمار کرده اند چپیلی بی مانند و خارق  
العاده.

چپیل اعمار کرده اند چپیلی بی مانند و خارق  
حدوسال قبل.

- عجب است بار اول است که می شنوم  
راستی کار خوبی کرده اند زیرا من برای  
ماهگیری یابه چپیل کسپین یا چپیل سلینگر  
می رفتم راستی در چپیل شهر ما هم می  
مجاز است.  
- بم ماهی راستی، من چندان علاقه ای  
به ماهگیری ندارم.

من در چپیل شما از طریق مفازه معروفی  
وارد شدم.

- چی مفازه؟ در شهر ما مفازه...؟ کدام  
مفازه؟

- بطور کدام؟ مفازه طولانی ۳۵۰ کیلومتر  
که از منطقه شما آغاز می یابد و در منطقه



## داماد و خوشو

خوشو:

- دختر من آواز میخواند. بیانو میزند. نقاشی میکند و به زبانهای انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی بلبل وار صحبت میکند. شما چی میدانید؟

داماد:

- بنده هم غذا پختن و ظروف شستن و جوراب د و ختن و بچه داری را خوب میدانم.

## شاگرد

حسن برای اولین بار به مکتب رفته بود خواهرش پرسید معلم تان چگونه آدمیست.  
حسن گفت: آدم خوبی است ولی بسیار ناقص است.  
بمن گفت اسمت را بنویس، وقتی نوشتم نتوانست بخواند



زمانیکه گولکیر بوتل را بجای توپ به اشتباه میگیرد

## دکتور و مریض

دکتور در ختم معاینه بمریض گفت:  
فشار خون نور مال، ضربان قلب عالی، شش کاملاً خوب.  
لطفاً لباسها یتان را بیوشید. بعمکتی کرد و گفت:  
نمیدانم چرا ناف بدشکل دارید؟ ممکن است نقص زایمان باشد یا به اثر حادثه مریضی...  
بیمار حرف دکتور را قطع کرد و گفت:  
آخر آقای دکتور از ۱۵ سال باین طرف در اتحادیه ما وظیفه حمل لوازم سنگین بمن سپرده شده است.



زن من اخبار را برای مطالعه تو نگذاشتم، آنرا بجای پطنوس ماند م روی میز تا سر میزی نسوزد.



نرود میخ آهنین در سنگ

## آدم احمق

بچه ده یازده ساله ای يك كراچی دستی پر از بار را به زحمت از يك سر بالایی بالا میبرد. مرد سا ده لوحی دلش بحال او سوخت و دستها ماشین را گرفت و عرق ریزان كراچی را بالا کشید. در ضمن راه از بچه پرسید:

- این بار سنگین را کی به تو داده که ببری؟  
- پدرم.

- چرا برایش نگفتی نمیتوانی اینهمه بار را ببری؟

- گفتم نمیتوانم، پدرم گفت يك احمق پیدا میشود کمکت کند!



سبا وون غرنی

### تصمیم دبری لومری شرطدی

# د جمهوریت ورخپاڼه یو کلنه شوه!

پدی کی هیڅ شک نشته چه معنوی فرهنگ دعلم، هنر او ادبیاتو او همدا شان همد فلسفی، ښووننی او روزنی، دودونو او رواجونو په برخه کښی دپریو او ثمراتو یووسی مجموعی ته ویل کیږی او پدی لړکی مطبوعات یوه ځلانده او روښانه برخه لری. په تیره بیا چه دغه مطبوعات دیوه ملی او مترقی دولت دارزښتونو درهاوی په زمینه کښی خپلی وظیفی سرته رسوی .

له هغه وخته چه زمونږ په هیواد کښی دجمهوری انقلاب ښکلی رڼا خپره شوه نود مطبوعاتو په اوږو بانندی یوه درنده وظیفه ور ولویدله او هم همدا مطبوعات (راډیو- جراید)

وجه دانقلاب زیوری اود انقلاب دمشر پیغامی زمونږ د هیواد په گوټ گوټ کښی وطنوالو ته ورساوه .

دلومری ځل لپاره د هیواد مطبوعاتیو داوظیفه احساس کړه چه نور په دیوه اکثریت، یعنی د وطنوالو په خدمت کښی وی اود وطنوالو او افغان ولس د دردونو، ستونزو، بریو پرمختگونو او هیلو هینداره به وی، اودا ندینښته هم ورسره هچه څنگه باید یوه صادق او رښتینی هینداره وی او خپلی وظیفی پدی برخه کښی سرته ورسوی .

اولاد جمهوری انقلاب له بری څخه اتلس ورځی نهوی تیری شوی چه د انقلاب مشر (تصمیم ونیو چه د هیواد په مطبوعاتو کښی دی د(جمهوریت)

په نامه ورخپاڼه خپره شی چه د ورځپاڼی وظیفه به داوی چه دغه انقلاب ارزښتونه، هیلی، او هدفونه ځکو ته روښانه کړی او وطنوال پدی پوه کړی چه جمهوریت انقلاب څه غوازی اود کومو وطنپرستانه هدفونو په بنیاد منځ ته راغلی دی. او پدی توگه وچه د(جمهوریت) ورخپاڼه دتیر کال دخمری دمیاشتی په ۱۳ نیټه له چاپه ووتله .

ددغی ورخپاڼی لومړی گڼه د انقلاب دلار ښوونکی او دجمهوری دولت دکابیننی په عکسونو ښکلی کړی شوی وه. دجمهوریت ورخپاڼی دخپل تیر یوه کال په عمر کی ډیر څه خپاره کړل، اود انقلاب دارز- ښتونو په زمینه کښی یی ډیر مطالب دوطنوالو ذهنونو دروښانه کولو په تکل په خپل منځ بانندی وکړښل. دغی ورخپاڼی دجمهوری دولت کارونه، بری او بر مختیاوی، په خپله سینه کښی دوطنوالو دخبر تیا او قضاوت لپاره راو ویستلی او همدا ورخپاڼه، دجمهوریت ورخپاڼه هم وچه وطن ته یی دیو شمیر خاینانو، اود جمهوریت دولت پرضد دتوطیبه کړو اغترافونه خپاره کړل او وطنوال یی پوه کړل چه لا ارتجاع خپل سنگر ونه ندی پرینسی او لانر اوسه پوری هم توطی اود سیسی کوی .

هوکی، پدی توگه دجمهوری دولت دهدفونو درو ښانه کولو په دریځ کښی د جمهوریت ورخپاڼی خپلی وظیفی ترسره کړیدی . د جمهوریت انقلاب مشر په خپل هغه پیام کښی چه د جمهوریت د ورخپاڼی دیو کلنی کیدو په مناسبت یی د جمهوریت ورخپاڼی ته لیرلی دی ویلی دی .

دخوبنی ځای دی چه د جمهوریت ورخپاڼه خپل لومړی کال دخلکود ذهنونه رڼاوی اود جمهوریت د مترقی نظام دهدفونو په روښانه کولو کښی تیر کړی دی... هیله لرم چه دغه ورخپاڼه تردی وروسته همو کولی شی چه خپل تاریخی رسالت په بریالی توگه سرته ورسوی ...

پدی توگه دغه ورخپاڼه د هیواد دتاریخ په یوه حساسه مرحله کښی په خپلو خبرونو پیل کوی او زمونږ دوطنوالو په ویښیدو اود هغوی د اذهانو په رڼاوی کښی خپل نقش لوبوی . لکه هماغسی چه ددغی ورخپاڼی

رئیس په خپل یاد داشت کی ویلی دی لدی کبله چه ورخپاڼی لومړی او برا زنده مقام لری نود سلطی دوران له تیریدو اود جمهوریت نظام دتاسیس په اته لسمه ورځ دجمهوریت ورخپاڼه دانقلاب دمشر اود جمهوریت ریت دموسس ښاغلی محمد داؤد دتصمیم او روښانه هدایت په رڼاکی د۱۳۵۲ کال دخمری په ۱۳ نیټه دهمدی اوچت منظور لپاره تاسیس شوه دجمهوریت موسس وغو ښتل چه دجمهوریت آیینی، دجمهوریت مفاهیم اود جمهوریت سوغا تونه ځکو ته دهمدی ورخپاڼی په وسیله ورسوی ...

(دپیری خوبنی ځای دی چه د جمهوریت ورخپاڼی دخپل نشر جمهوریت نشراتی یوه تیر کال په اوږدو کی سره له ډیرو ستونزو مشکلاتو او نښکې تیاوو بیا هم د انقلاب دهدفونو په رڼا کی، دخلکو ذهنونه روښانه کړی او خپل دغه رسالت یی په ښه وجه سر ته رسولی دی .

پدی کی هیڅ شک نشته چه هر کار په لومړی سر کی یو لړ ستونزی او مشکلات لری، اود جمهوریت ورخپاڼه هم چه خپریده یواږ مشکلات موجود و خو له کوم ځایه چه داستر تصمیم نیول شوی و نو ورخپاڼی په بریالی تو که قول پراوونه شاته پرینسودی او خپله لاره یی پرانستله هغه څه چه دورخپاڼی په بری یی ځلانده نقش لری، هغه داچه د وطن پرسته لیکوالو بی شایبه مرسته او همکاری اوله محبت څخه ډک کار دی دغو وطنپرستو لیکوالو له هماغه اولو ورځو څخه لدغی ورخپاڼی سره خپله مرسته کړه او پرله پس یی وغزوله او همدا وجه ده چه ورخپاڼه په بریالی توگه منځ په وړاندی ځی او خپل یو تیر نشراتی کال یی شاته پرینسود او خپل دویم نشراتی کال یی پیل کړ. داڅکه چه تصمیم دبر یو لاره نیما یی کوی اولکه څنگه چه هر مسبار دورخپاڼی په تندی بانندی داچمله لو ستله کیږی چه (تصمیم دبری لومړی شرط دی) نوله همدی کبله هم ورخپاڼه خپل بریالی گامونه منځ په وړاندی اخلی .

د ژوندون دمجلسی لیکوال او ملگری دجمهوریت ورخپاڼی ددویم نشراتی کال دپیل کیدو مبارکی وایی او بری یی غواړی .

# د زوی په آرمان

کښی به ئی د سا تلو شو یو خو میوو خخه له ډیره خوړ وایسی او خوند نه ددژی ټکو نه ایستل نوخکه هم زرغو نه ډیره ښه مزی، ښکلی اوسالنه نجلی پر یښمیده خواسوس چه مور او پلار ئی «زرین اوخر ما» دخپلی لور دمعنوی مزبست اولوپتیا په خاطر کوم کتور او ژور فکر نه کاوه اوزرغو نه دو مړه بی اډبه اوبی حیا لویه شوه چه دخپل پلار او مورسره به بی هم مړه کړی لانجی روانی وی او حتی چه دهغوی په خو لو اوخبرو پوری به ئی هم خندل .

له یوی خوا خو کلیوا لی ژوند او هلته دنجو نو دپاره دښوونخی او زده کړی لاره هواره شوی نه وه اود تیاره محیط په غیبه کښی داجتماعی آدابو رعایت او پیروزی په مسئله بانندی خو ک دو مړه ښه نه پو هیدل او له بلی خوا هم داچه زرغو نه دمور او پلا یوازی لوروه او له هغی ورو سته ئی بیا نو تر او سه پو زی کوم نارینه او یا ښځینه اولاد نه درلود نو بندرد و پل او له نا و پ و عا دتو نو خخه منع کول خو لاخه کوی چه و ر بانندی ئی پیرزو نه درلوده وائی پهخوپه ژبه هم زرغونی ته سیخه او معقو له لاره او انسانی چال چلند نه و ر ښوداو حتی زړه ئی نه غو ښتل چه زرغونه له خپلو خو یو نو خخه واپ و ی خکه دوی دواړو فکر کاوه چه گو ندی زرغونی ته به ناوړه عادتا نه په معقو لو کړنو یا نندی بد لول کوم ستر تکلیف و لری او ناز و لسی زرغو نه به آزاده شی .

زرغو نه او س نو ښه لو په اود کالی وگرو به چه ددی کړ و په لیدل نو ټول به ور با نندی افسوس ښکا راوه اوویل به ئی چه زرغو نه ډیره بی پر وا، پوچخولی اوبی تربیی لویه شوه .

خلکو به زرغو نه گناهکاره او ملا مته بلله چه گو ندی زرغونه هرڅه دخپل زړه به خو ښه سره کوی او پو چه خو له لری و لی ما به هر وخت کلیوا لو لو ته ویل چه داد زرغونی نه، بلکه دزرین او خر ماگناه

ولاری وی او سر بیره پر دی چه ددغو میوه لرو نکو و نو میوی به ئی تازه مصر فولی دخوړو انکو رو خخه به ئی دانگورو روغ او سالم اوبښکالی هم ساتل، ممیز به ئی هم کول او توت او خوازه انگور او به تو پرو به بی هم وچول او ژمی په موسم کښی به ئی د کینگینو خخه تازه

ښه هم ښه وه دیوی برخای ئی دوه غواوی در لو دی او د چر گانو هگی هم ور ته پر یمانه رسیدی، هر ژمی به ئی دوه ښه مزی، مزی پسو نه حلالول او دانگړی داړخه سره ئی یوه ښکلی کو چنی باغچه هم در لو ده چه دمپو، زردالو، گیلا سو، تو تو او خینی نو رو میو و ونی پکښی



زرغو نه دخپلی مور او دخپل پلار دخاص لطف او مینتی په غیبه کښی داسی نازولی لو ئیده لکه چه انسان دخپل انگر به منخ کښی دکل دیوه پوقی روزنه او پالنه کوی .

زرغونه دزرین او خر ما دگ ژوندانه دامید واره کوونکی و نی ډیره په زړه پوری خوړه او لمړنی میوه وه نوخکه به هم مور او پلار دواړه ور بانندی را تاو بدل او هغه وخت چه زرغو نه لا دوه کلنه نجلی وه نو له ډیره نازه به دخپلو والدینو پهختونو او اوږو بانندی و رسپرسه مور او پلار به ئی لاهم زیات و رته خو شا لیدل او دهغوی سره هپو هم دغه فکر موجود نهؤ چه دخپلی لور دغوری روزنی او عاقبت په هلکه خه فکر وکړی بلکه زرغونه که هرڅومره لوئیده په هماغه اندازه ئی دوجود جسمی طاقت او حر کی قدرت هم زیا تیده . فکر ئی هم ور سره وده کوله خو داسی وده چه کمزوری منفی اړ خو نه ئی در لو دل اود هغی دبد مرغه را تلو نکی ژوندانه په عاقبت بانندی ئی دلو پو کولو زړه پر ښو نکی منظرو نه ښکارول .

تر دوه لس کلنی پوری خو زرغونه دخپلی مور او پلار په وړا نندی بیخی داسی داسی پر ښمیده تا به ویل چه گوندی یوه دوه کلنه ما شو مه ده اونه یوازی داچه دناز اندازه ئسی داتکل نه و تلی وه دخپلی مور سره به ئی په کور نیو چا رو کښی هم به یو مخیزه ډول سره مر سته نه کوله اوددی برخای به ئی دکلی او کوشی له اوه کلنو اواته کلنو ماشو ما نو سره لو بی کولی .

دزر غونی دپلاردژوندانه اقتصادی

ده، نجلی نی دکو چینیتوب نه لا همداسی و رو زله او هر وخت به کله چه دزین کره خیل، خیلوان او میلما نه و ر غلل نو زین به فقط ورته همدا ور بنو دل چه:

«زرغونی لور کی ماما جان ته دی بنکنخا وکره .

او زر غو نی به هم دخیل پسلار دامر او ور بنو دنی سره سم ورکره ورغلی میلما به ناوپه الفا ظو سره بنکانخه او همدغه رو به دزر غو نی دراتلو نکي ژوندانه سره داسی جوته شوه چه ورخ په ورخ نی همدغه کر نلاره پیسی پیاوړی کیده.

په کلی کی خینی داسی میندی هم وی چه ددیرو تا مسا عدوشرايطو سره، سره نی لایبهاهم خیل او لادونه داسی بنه رو زل چه دسری به ورته په خوا کی تلل. ولی خر ما هغسی مور نه وه.

خرما یوه بو الهو سه او لنه فکره موروه، زرغونه نی ظاهراً خوشا له ساتله او هره کړی. به نی نوی جامی ور اغو ستلی ولی خپله گرانسه زرغونه نی انسانی ممتازو خو یو نو او کمال په گانه هیخکله هم بنکلی او سینکار نه کړای شوه.

زرغو نه شپا پس کلنه شوه او اوس نو زین او خر ما دواپه په ژور خیال کیو تل چه هغوی لا تر او سه پوری هم دزر غو نی نه پر ته کوم بل اولادنه لری اوددی دپاره چه مال او هستی نی تر برو ته میراث پا تسی نه شوی نو زوی در لو دل خو یوه حتمی خبره ده خکه چه زرغو نه خو لورده او لور آخر هم دپر دی کور وی او کله هم په لور باندي نه چا خپل میراث را خو ندی کړی دی او نه هم ورباندي دچا مینه و دانه شوی ده.

زین ورو سته له هغه متی را نغبتی او هره ورخ به نی له یوی او بلی خوانه له ملا یانونه تاویزونه راخغلول، خر ما به نی په زیارتونو گرزو له اود کلی نارینه او بنکینه طبیبان نی ټول په خر ما باندي ستړی کړل خو هیخ ونه شول.

زین خو موده و رو سته یوه اندازه پیسی برابرې کړی اوخرمائی دکتنی او تداوی په خاطر د بنارپه لوری را روانه کړه. دپو بستنی نه ورو سته دو لادی او نسائی یوه پوهه ټاکتر ته و ر غلل اود لازمی معا ینی

نه ورو سته و ر ته دارو و درمل ورکړل شول او بیا دواپه بیر ته مخ دخپلی کلی په لوری وخوخیدل.

زرغونه خو نو دخدای زرغونه وه، هغی کله هم دکور کو لو او مال پر خای کو لو له سر شتی سره آشنائی نه در لوده او نه نی هم ور باندي موردغه چاری تر سره کړی وی نو خکه همدغه وخت چه په کور کنبی دخپل یوه گا و نهی له لور غو نچی سره او سیده او هغه به هم ددی دیوازی توب له خاطره ور کړه را تلله خپلی دواپه غواوی نی له کور له اړخه دشو تلی په یوه پتی کنبی سرایله پرینبودلی وی او دوا پو غوا وو دومره شو تله خولی وه چه له ټنیدو نه ورو سته پیسی دواپه مری شوی او چه زین او خر ما کور ته ورسیدل نو دغو اوو پته نه وه او هغه کتوی او دیگو نه ټول خت مخ نسکور شول چه خر ما به پکنبی شیدی مایه کولی او یا خو به نی هم کوچ او غوری پکنبی ساتل.

زرغونه چه هر خو مره پیسی لویه شوه په هماغه اندازه په کور کنبی دبی خایه تا وانو نو اووران کاریو لمنه هم پیسی خوریده.

خرما او زین دواپه دغواوو په مرگ خوا بدی شول او کله نا کله به نی پخپل منخ کنبی سره وویل چه زوی نه وی لور به خه شی.

دټاکتر نسخی اودر ملو ورتسه کته وکره او خو میا شتی ورو سته خر ما امید واره شوه.

اوس نوزین او خر ما دواپه په عمر پاخه وو اودبل اولاد دامید واری په وخت کنبی نی دزر غو نی دکور و کینو کړو و پو له آمله له هغی خخه خه نا خه زرو نه هم تور شول او دواپو دآرمان در لوده چه کوم زوی نی په نصیب شی.

دشپوه ورخو او یو خه مودی- دتیریدو په عا قبت کنبی خر ما یو بنکلی او سالم زوی و زین اوه چه دخر ما او زین دخو شالی او هوس اتپونه هم ور ته پیل شول.

دزین ید و په دریمه شپسه دکلیوالی دود اود ستور سره سم به نوی ما شوم باندي «زمری» نوم کینبو دل شو چه په دغه شپسه سازونه غر یدل، میوی اودستمالونه ویشل کیدل اود زین ید و دلو مری

نییی دکار طو سو دپوزی لا شنسی تاویدی اودپو پکو نو خو لسی لا سړی شوی نه وی چه دآر مو نیی، دهلك، رباب او تنبور غرو نه ورپیسی اوچت شول چه هن تر سپاره پوری د «زمری» دنوم اینبو دلو به مناسبت دچکچکو او سندرو میله روانه وه.

زمری نه یوازی داچه په زین او خرما باندي ډیر گران و بلکه زرغونی به هم خپل دغه کو چنی و رور دو مره مجاوه وه چه له ډیره گرا نبتسه او بنکلو له نه به یی دزمری تنکی غومبری ورباندي تک سره واپول.

زین ددی دپاره چه هلك بنه مزی اومور و ساتل شی یوه پیسی غوندي شیده وره غواپی هم واخیستله اوی له دی چه یوه پلان او پرو گرام له مخی زمری ته نی او خواپه ورکړی بی له خنډه او هر وخت به یی شیدی او کوچ ورتخته کول چه ماشوم به کله روغ او کاله هم ناروغه و او ددی نه پرته زمری هسی شانی لهنده لونیده چه دورخی نه پرته کړی شپه به یی هم زړل او په همدی توگه زمری دماشوم توب شپي او ورخی په اورنی او زانگو کنبی به تلوازونکی توگه سره تیرولی ترخو چه دخاپو خواو پیسو شو .

هغوی به زمری دخپل کور دغولی یو گل باله .

زین خوددی دپاره ډیره خوشالی کوله چه د زمری په هستی پاندي می مال او میرات له تربرونو نه راخوندي شو او خرما به ورته خکه من، من غونسی اخیستی چه دپنی خخه ورباندي خلاصه شوه .

خرما ددغه زوی دزین په واولونیدو سره دکورنی ژوندانه د سر شتی سره خپله علاقه تریوی زیاتی اندازی پوری بری کړه اود زوی په مینه مسته خرما به پوله ورخ دزمری په وړاندي لکه دیوه ماشوم په شانی لوپیدله، دزمری سره به یی لوبی کولی اود خبرو ورزده کولو په ترخ کنبی به یی ورته ناوپه عادتونه او نامناسب حرفو نه ورزده کول .

زمری به خبرو راغی او زرغونه دویشت کلنپوه خولانی هم چاخل نه پورته کاوه خکه چه هغه یوه بی کماله، پوالبهوسه او په خپل سر لویه شوی پیغلهوه تر خوپه پای

کنبی زین او خرما دواپه ووریدل چه گوندي لور مو رباندي ناوت شوه .

په کلی کنبی (خیرو) نومی یو مشهور جوارگر خوان و چه دخپل عمل به خاطر هیچا هم ورته خور او لور نه ورکوله او دادی چه په پته سره نی دزرغونی سره تار و اچاوه تر خو چه په پای کنبی زین خپله لور زرغونه همدغه خیرو نومی ته ورپه نکاح کړه. دیو خو مودی نه وروسته دهغوی دواوه او نکاح سرود وغریده اودیوه جوارگر په کورباندي په بنه بنکلی اوله کمال نه صافه زوی وردننه شوه اودوو ناپو هانو دزو- ندانه لمرنی شپي او ورخی سره په هوس تیرولی .

زمری لایوه کلنو چه دخپلی مور سره به د زرغونی کره ورتی او ورو- سته، وروسته په دغه لاره باندي دومره بلد شو چه په یوازی توگه سره به یی هم خیرو دکور دلاری منزل ورواهه او آته کلن وچه دکلیوالو په تشویق زین خپل زوی به بنو- ونخی کنبی شامل کړ.

مگر چیری بنوونخی او چیری د کور او زر غونه خورکی... او دلته هماغه متل مصداق مونده چه وایی. (بامانشینی) ماشوی، بادیک نشینی سیاه شوی .)

خیر و خو پخپله تور و او اوس نو یوه معصوم ماشوم هم ور سره دبد مرغی به لاره قلمونه پورته کول او چه زمری به دخپل کور نه دبنو- نخي به بانه ووت نوییا به مخامخ د خیرو دکور به لوری ورپه منلو شو اوناپوهی خور زرغونی هم ورتسه نصیحت نه کاوه .

خیرو به چه کله په جوازی کنبی بنه لمن وړی وه نو په دیک کنبی به یی دچرگ سپینی سینی اتپونه وهل اودومره به په غور او پور سره غریده چه د زمری خخه به یی هلو بنوونخی اوینو ونکی، لوست او کتاب پاک هیر کړل .

هغه متل دی چه وایی، (چه اوسی په خوی به دهغو سی) .

زمری دخیرو سره اوسیده او آخر هم دخیرو به گنلو ککړ شو .

زرغونی هم خپل ورو ر ته دومره خه نه ویل چه گوندي زمریه ولی - پاتی په ٦٠ مخ کی .



# ورزش

## «باز هم یک بار دیگر جولویز و ماکس شمیلتنگ»

آنها يك بار ديگر بتاريخ ۲۲ جون ۱۹۲۸ در عين سالون و عين رينگ مسابقه دادند كه ۷۰۰۰۰ نفر برای تماشاى آن كرد آمده بودند اما اين مسابقه همانطوريكه پيشش بينى ميشد دير دوام نكرد ز يرا جولویز حتى از دقايق اول حريف را مورد حملات شديد قرار داده بود با وجود يكه شمیلتنگ ضربه خيلى قوی تر از همه وقت خود را از طرف راست رسا نيد اما جولویز آنرا خيلى سرعت رد کرده بسود بعد از آن به عين صورت شمیلتنگ ضربات قوی تری از طرف راست رسانيد كه در مقابل هر کدام چندین ضربه شديد بخود شس اصابت كرد و در نتيجه شمیلتنگ قدرت خود را از دست داده و جولویز توام با سرو صدا ها ي تماشا چيان با ضربات قوی حريف را بطرف ريسمان می کشانيد بدین ترتيب ببر و يا شمیلتنگ به زا نو افتاده و بعد به زمین افتاد و از همين سبب دونووان بالای سرش تا به سه حساب كرد اما او بر خاست و جولویز باز هم ضربه راست رسانيد كه او را دو باره بزمین انداخت و دو نو وان باز هم تا پنج بالای سرش حساب كرد و باز هم از طرف راست مسو رد حمله قرار گرفت و دو نووان باز هم شروع به حساب نمودن كرد تا چار حساب کرده بود كه تریشر شمیلتنگ ماك ماکسون يك دستمال روی بالای رينگ انداخت و تسليم شدن شمیلتنگ را اعلان كرد اما دونووان تابه ده حساب كرد.

تمام مسابقه دو دقيقه و چار ثانيه دوام کرده بود. از دعوت بعد از ختم مسابقه جولویز خطا به ایراد كرد كه جمعا هفت كلمه بود كه عبارت ازین بود :

( حالا شما ميتوانيد مرا شامپيون دنيای خطات كنيد )

مترجم : البته مسابقه سوم آنها رابعه از آنكه قرار شد با نتيجه و تفرعات آن بعد از بدست آوردن اطلاعات جديد به مطالعه خوانندگان محترم خواهيم رسانيد .

داده اند ولی فعلا بيك روند آنها اکتفا می کنند و حکمیت مسابقه را پير مرد ۸۰ ساله بنام «آرتودونو وان» به عهده دارد كه در سال ۱۹۲۸ نیز حکمیت مسابقه آنها را به عهده داشت .

برای بخش و انتشار این مسابقه راديو تلویز يون های ۶۶ مملكت حاضر شده اند كه حصه بگيرند اين دو قهرمان بار اول از ۱۹ جون ۱۹۲۶ در مقابل ۴۲۰۰۰ تماشا چی مسابقه اجرا کرده اند كه در عين زمان جريان مسابقه آنها توسط امواج راديو به گوش مليون ها نفر شوقی بكس رسیده بود در آنوقت جولویز لقب (مبارد مان برنجی) كمانی کرده و ۱۷ كپ قهرمانی صاحب شده بود او حرکات بطی و بانتيجه و موثر داشت اما خيلى متكى به خود و هيچ توجه نداشت تا از خود دفاع كند و از همين سبب مشت محكم و راست (ميرسيا) و يا ماکس شمیلتنگ از طرف چپ برای او مجال نداد تا بخود آيد و در روند دوم به عين صورت از طرف راست ضربه قوی خود را رسانيد كه در نتيجه جولویز به زمین افتاده بود . بعد تر جولویز اعتراف كرد كه مشت دوم كار او را ساخته بود زیرا بعد از آن ديگر نفهميده بود كه بارو يش چه واقعه رخ داده بود و در روند چهار همن

بعد از آنكه مليون ها نفر تماشا چی شوقی بكس دنيا با تمام علاقه و انتز ست مسابقه های اخير را تماشا كردند بعضی ها قهرمان آنرا جام قهرمانان همیشه و مسابقه آنها مسابقه قرن خواندند . از جمله اين قهرمانان مان ماز «روكي مرچيانو» همچنان از مسابقه تاريخی «جولویز» و «محمد علی كلی» و مسابقه فورمن و فرايز نام می بریم و بدین ترتيب خوانندگان را به چهل سال عقب يا گذشته دعوت می كنيم .

از چندین سال بدین طرف مردمانی گرد هم جمع شده و سازمانی ساخته اند كه قهرمانان رينگ و قديمی را كه بحال فراموشی بسر می بوند كشف کرده و دو باره معرفی نمايد یکی از تازه ترين كشمقيات آنها حريف های رينگ ۳۰ سال قبل كه در آن وقت آوازه کمی از قهرمانان امروز نداشتند بنام های جولویز و ماکس شمیلتنگ كه آنها گو شنيدند تا اين د و حريف سر سخت را با وجود يكه پير شده اند دو باره با هم رو برو سازند اما بازی آنها فقط يك روز دوام ميكند . ماکس شمیلتنگ فعلا ۹۶ سال دارد و جولویز ۶۳ بهار زندگی اش را گذر شتاند . البته تاريخ مسابقات بكسس شاهد است كه اين دو قهرمان از ده تا پانزده روند مسابقه ادامه

مسابقه باز هم از طرف راست ضربه محكم بوی رسیده بسود شمیلتنگ بسو كسر خون سرد باز هم افتخارات زياد تری كمانی كرد زیرا در روند های بعدی به حملات شديد تر دست نمی داد تا حريف از موقع استفاده كند در روند ۱۲ هر دو قهرمان ضربات شديدی بيك اثر رسا نيد بودند اما لویز واضحا احساس خستگی ميكرد زیرا تا آن وقت هيچ گاه مسابقه آنها تا به اين اندازه دوام نكرده بود و از يك لحظه حساس شمیلتنگ با يك ضربه او را بطرف ريسمان انداخت و در همان لحظه سه ضربه قوی از طرف راست به حريف رسانيد و لویز بی حرکت بزمین افتاده بود و دونووان از بالای سرش تابه ده حساب كرد جولویز دوام بعد از این شكست به همراي قهرمان مطلق جهان جك شتوك مسابقه داد و در روند سوم او را شكست داد و بعد از آن با شش حريف ديگر مسابقه داد كه آخرين نفر آن باز دوك نام شش قهرمان لقب قهرمان دنيائی را بخود گرفت اما به اعتراض شديد سيا هيوستان رو برو شد كه تا شمیلتنگ را شكست نداده او را به صفت قهرمانی جهانسی نخواهند شناخت از همين سبب

زوندون



# په آزاده هوا کښې د ورزش نقش



له دې کبله چه په آزاده هوا کښې په کافي اندازه آکسیجن شته اودغه عنصر د ژوندانه په بیلو بیلو مرحلو کښې دارگو نیزم د پیاوړی توب او غښتلیا دپاره یوه مهمه او ضروری ماده بلله کیږی که چیری دزده کړی اویا په نورو دورو کښې ټول ورزشی فعالیتونه په آزاده هوا کښې اجراشی یقین دی چه ډیری گټوری نتیجی به ورڅخه تر گوتو شی .

د ښوونې او روزنې په دوره کښې دښوونځیو او تربیوی مرکزونو ورڅیرمه دگر څکه د ورزشی اوفزیکي تمرینات دنورو ورزشونو په نسبت پوری مرکزگنل کیږی چه له یوی خوا څخه زده کوونکی او د ورزش د تدریس لابراتوارونو او درسی خونوته نژدی پراته وی او له بلې خوا د ورزشی د بیلو بیلو حرکاتو او تمریناتو راپورونه ، ارقام ، اعداداو نور احصائیوی معلومات هم په ښه اوفنی توگه ثبت کیدای شی .

په بلغاریا او د بالقان د حوزی په ځینو نورو هیوادونو کښې جمناسټیک اودآزاد تورنمنټ زیاتره پروگرامونه

داوړی ، دوی او پسرلی په موسمونو کښې په آزاده هوا کښې تر سره کیږی خو د ژمی په موسم کښې د دغه راز فزیکي او جمناسټیکي ورزشونو د سرته رسولو دپاره خاص ترتیبات نیول شوی چه دهغو په جمله کښې جمنازیمنونه او ډیتوریمونه نه دذکر وړ بلل کیږی .

دورزشی او اتلټیکي تمریناتو وروستیو څپرو او تجربو وښودل چه نجونی د هلکانو په نسبت د جمناسټیک او په آزاد ډول د فزیکي حرکاتو د سر ته رسولو سره زیاته مینه لری چه دادی د همدی اصل له مخی دنړی په یو زیات شمیر هیوادونو کښې نجونو ته موقع ورکوله کیږی چه د بدن د ښکلا او دغړو د تقوی او پیاوړی توب په برخه کښې د جمناسټیکي لوبو څخه زیاته استفاده وکړی .

په آزاده هوا کښې د جمناسټیک پرو گرام باید چه معمولا په دوو تیمو نواو شفتو نو کښې سر ته ورسیری اوددغه مقصد دپاره دسهار

اوه بجی او د مازیگر پنځه بجی غوره وختونه گنل کیږی . که چیری په آزاده هوا کښې دور زشی او

جمناسټیکي لوبو د بشپړولو نه وروسته ورزشکارانو ته یو یوگیلاس تودی شیدی برابری شی گټوری نتیجی به ورڅخه تر گوتو شی .

دغه راز که چیری ورزشکاران د ورزش او بدنی روزنی د حرکاتو څخه وروسته په توده او همدغه اوبو باندی ځان پری منیځی ددغه کار څخه به هم په زړه پوری نتیجی ترلاسه شی . په زیاترو مواردو کښې ماساژ هم د یوه ورزشکار د ارگونیزم او غړو د پیاوړی توب او غښتلیا سره پوره مرسته کوی .

په بلغاریا کښې چه د چینو او کاریزونو په شکل په کافي اندازه معدنی اوبه لری ورزشکارانو ته داسی شرایط شته دی چه د هغوپه سیوری کښې هر ورزشکار په معدنی تودو اوبو کښې ځان پر مینځی اواجرا او تر سره کړی شی .



## تشویش عصبی



چنین حال مشخص گمان میکند که بکدام مرض گرفتار است . بطور عموم این مرض تصویری بسوده و عواقب آن وخیم تر است، مریض سراسیمه شده گمان میکند که بکدام مرض دچار است و فوراً می میرد و سعی میکند که از یکن مرض بگریزد ولی موفق نمیشود . در شفاخانه چنین شخصی رامی

بینیم که بر بستر نشسته سرش را بین دستان خرد پنهان میکند و از غایت خوف خود را اینطرف و آنطرف می شوراند . چیخ می زند از جای خود جست زده دیوانه و از بهر طرف میدوند، خواب ندارد بخوردن تشویق شده نمیتواند پرستاران و دکتران را محکم گرفته زاری میکند که ویرا از مرگ

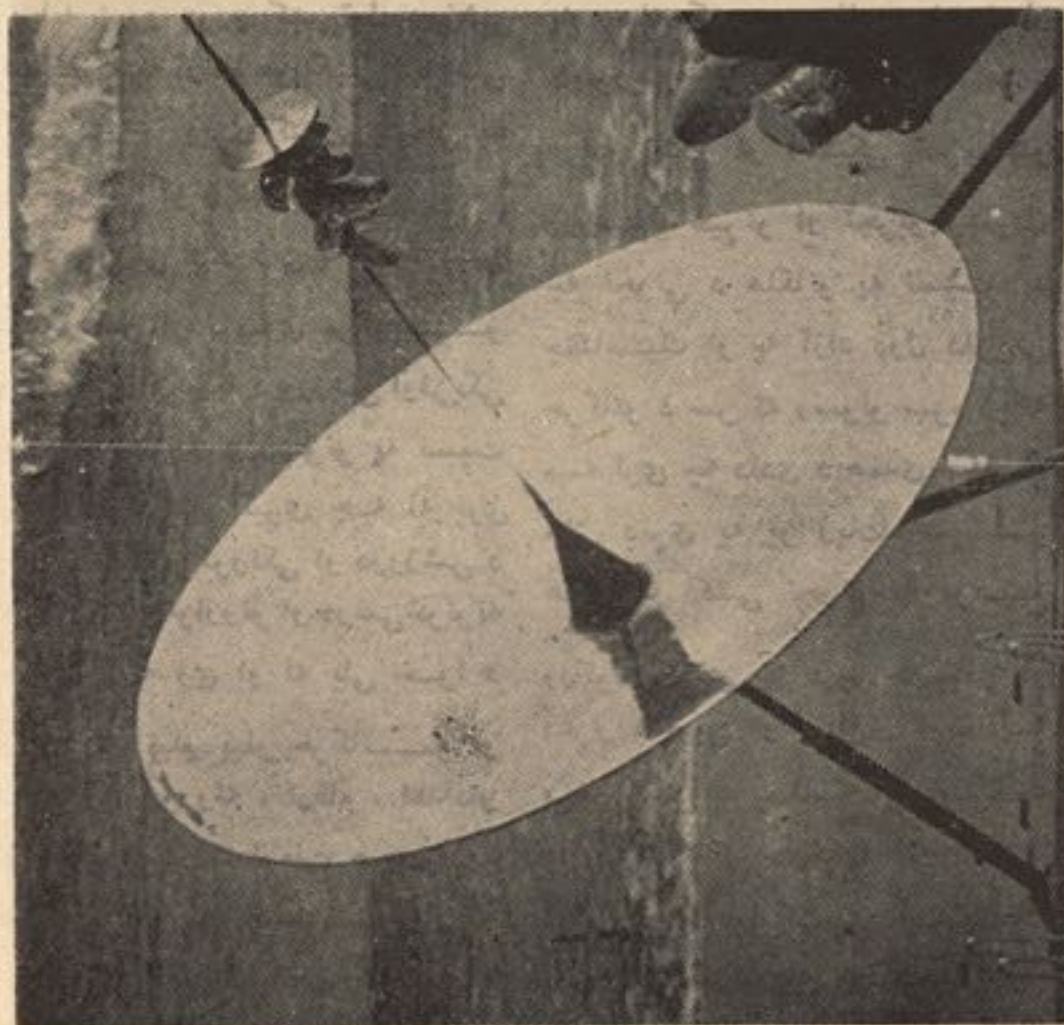
علایم مهم آن تشویش شده ید میباشد این مرض از تشویش فزیک، ذهنی و احساساتی ید می آید کسانی که با آن مبتلا می باشد از عدم تمرکز دماغ، پریشانی افکار و خستگی شکایت میکنند . این اشخاص بسیار مضطرب و حساس میباشدند خواب ندارند .

هاضمه شان بخوبی کار نمیکند مرمک چشم کلان میشود و دستهایشان میلرزد و گمان میکنند نفس شان بند میگردد و تصور میکنند که حلقوم شانرا کسی میفشارد . با آسانی سرا یا عرق میشوند چهره شان زرد - زود سرخ و زرد میگردد . هر گاه مرض زیاد گردد شخصیت بیمار بکلی در هم و بر هم میگردد در

نجات دهند . اما کسی موفق نمی شود که او را قانع سازد زیرا از یکطرف عقیده بسیار را سخ دارد و از طرف دیگر حرف کسی را نمی شنوند ...

### معلومات برای جوانان

## استفاده از انرژی آفتاب



در اکثر ممالک جهان متخصصین و دانشمندان بدین فکر اند که هر چه بیشتر از نیرو و انرژی آفتاب استفاده اعظمی نمایند و ازین قوه در راه صلح استفاده کنند .

به همین منظور امروز صدها اختراع در زمینه های مختلف صورت گرفته است که همه از انرژی آفتاب استفاده شده است. موتریکه با انرژی آفتاب حرکت میکند، بطری ها ماه نور در آپولو و صدها وسیله دیگر . در عکس شما یک وسیله ساده را می بینید که با انرژی و شعاع آفتاب از آن کار گرفته میشود و این وسیله از یک فلز براق که قابلیت جذب و انعکاس قوی را دارد و معمولاً از آن برای کباب نمودن گوشت و غیره استفاده می شود . این وسیله قابل انتقال بوده دارای وزن کم قوای پخت زیاد می باشد در اثر مزایای که دارد در اکثر خانه ها مخصوصاً کسانی که برای تفریح و استراحت کنساز

دریا و یکنیک میروند از آن استفاده میشود . و از همین سبب است که این وسیله خریداران زیاد پیدا نموده است و اکثراً خریداران آن

توان

# آیا واقعاً من شخص مغرور هستم

## در جستجوی دوست

اینجانب محمد زبیر میخوام با علاقمندان آرت و مجسمه سازی مکاتبه نمایم .

آدرس - محمد زبیر متعلم صنف نهم لیسه خان آباد .

...

مایلم با کسانیکه علاقمند به جمع آوری کلکسیون مسکوکات قدیمی اند مکاتبه کنم .

...

آدرس - جمیله متعلمه صنف یازدهم لیسه مهری هرات .

...

آرزوی مکاتبه را با خواهران خویش که در قسمت ادبیات افغانستان علاقمند باشند دارم لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

آدرس - ماری متعلمه صنف هفتم لیسه آریا نا .

...

من به هنر عکاسی علاقه دارم آنانیکه به این رشته علاقه و معلومات داشته باشند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

کابل - نجیب الله متعلم صنف نهم لیسه حبیبیه .

...

آرزوی مکاتبه را با کسانیکه در قسمت جمع آوری جیک قطعه و دستمال کاغذی علاقمند اند دارم . آدرس - نادره از لیسه ملالی .

...

به موسیقی علاقه داشته و هم‌نا اندازه به این هنر دسترسی دارم . کسانیکه به این هنر علاقمند هستند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

محمد نبی - متعلم صنف نهم محمود طرزی .

...

میخوام در قسمت فلم برداری و سینما توگرافی معلومات حاصل کنم کسانیکه به هنر علاقه دارند و هم معلومات دارند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

کابل - محمد فاروق از لیسه نادره .

شود که آنها مرا شخصی خود خواه و مغرور تصور کنند .

اما من تمام این ها را رد میکنم بدین معنی که من امروز میخوام آن همه خرافات و سنن غیر ملی و

خرافی را که بکلی منکر بوده بر تمام آنها خط بطلان میکشیم و تمام بدبختی ها و بیچارگی های گذشته را فراموش میکنم تصور نکنید که گذشته خود را فراموش

میکم بلکه يك قسمت از زندگی گذشته خود را میخوام از پیاد ببرم گذشته ای که نباید انسان بر آن نام زندگی گذاشت حالا که

میخوام مرد موفق باشم اطرافیا نم مرا سرزنش میکنند و بر من صدها تهمت ناروا می بندند

پارها گذشته مرا بیاد میاورند که چه پسر فقیر بودم هیچکس به من اعتنا نداشت روزها و شب

هاشکم گرسنه بخواب میرفتم و میگفتند این ما بودیم که تن برهنه ات را (پت) و شکم گرسنه ات را سیر نمودیم حالا که صاحب يك خانه و موتر شده ای آن روزها را فراموش میکنی .

برایشان چه جواب بدهم ؟ آیا این ها نبودند که بخاطریک

لقمه نان که به من می دادند آنقدر برایشان کار می کردم که بعضی

اوقات ضعف مینمودم آیا اینها نبودند که مانع رفتن من به مکتب میشدند و برای اینکه کارهای خانه را انجام داده باشم دو سال از بهترین ایام زندگانی خود را از دست دادم .

امروز که به نیروی تحصیل و

همت تو انستم برای خود کسی شوم چرا اینها چشم دیده ندارند

و همیشه گذشته مرا بیاد می آورند ؟ امروز که به گفته آنها اعتنای نمیکنم آیا واقعا من شخصی مغرور و خودخواهی هستم ؟

شما بگوئید آیا واقعا من چنین شخصی هستم :

بوده است . خیر - من نمی خواهم که آن جوان ده سال قبل باشم امروز که تحصیل نموده ام و دانش آموخته ام میخوام برای خود کسی باشم



چقدر قناعت و به این اندک خود را دل خوش ساختن .

من نمی خواهم که آدم خود خواه و مغرور باشم و تصور میکنم که چنین انسانی نباشم .

ولی اطرافیانم همه مرا به این صفت متصف میسازند . آیا واقعا من اینطور ؟ فکر من میکنم که چنین نباشم . حسادت اطرافیانم باعث

بر من نخندید و مرا بی تربیت تصور نکنید این سرشت من است و به آن اعتقاد و ایمان دارم میدانم که چکار میکنم و میدانم که آینده من بدان بستگی دارد . آینده که امید آن تازه برای من شروع شده

آینده روشن ، روشن به مانند آفتاب و روش منتر از هر چیز .

آخ ، که چه تفاوتها در میان افکار ما وجود دارد و این تفاوتها چقدر باهم فاصله دارند .

من پسر غریبی هستم مانند صد ها هزارها پسران غریب خانوادها

های مان .

بلی غریب و بیچارگی را از همان آوان کودکی آموختم ، کوچه های تنگ و تاریک و پر از گندگی و کثافت را بیاد دارم که ما در آنجا

زندگی میکردیم و بیاد دارم که به چه شکلی زمستانها از کوچه ها میگذشتیم تا خود را به یگانه دکان

محل برسانم و ... ولی امروز چه ؟

آیا امروز هم آن احمد ده سال قبل باشم ، خیر نمی خواهم .

چه مسخره و خنده آور است که انسان با وجود تحصیل کردن و آموختن و گرفتن و تخصص باز هم همان انسانی باشد که در گذشته

## مودبرای جوانان



تازه ترین مود لباس برای جوانان که سن شان در بین ۲۰ و ۳۰ میباشد .

آنانیکه علاقمند مود اند و درین قسمت سلیقه بخصوص دارند شاید ازین نوع طرح و دوخت بیشتر خوششان بیاید .

لبا سیکه شما در عکس می بینید تکه آن از جنسی پشمی نازک بوده و دارای رنگ خاکستری

(گره) میباشد . معمولا این نوع تکه ها دارای رنگ روشن بوده و

اگر رنگ تاریک آنرا انتخاب کنید برای شب لباس مناسب خواهد بود .

بهر حال بسته به میل شماست . شماره ۲۰

# به آنانیکه میخوانند کودکشان سالم و بانشاط باشد



های خون بصورت نورمال بدوران خود ادامه داده از جمع شدن آن واز گیودی آن جلوگیری بعمل می آید.  
اگر میخواهید کودکتان زود کلان شود برای دوهفته سه مرتبه آب برنج بدهید چون آب مذکور دارای ویتامین و پروتئین کافی بوده برای رشد و نمو استخوان ها کمک می نماید.  
البته هر مرتبه به مقدار یکقاشق و یادوقاشق جایغوری کافی است.  
فرستنده میرمن کریمه (اکبری)

اگر میخواهید طفل شما سحتمند باشد باید آنرا هفته دومرتبه غسل به آب شیر گرم بدهید و کوشش کنید که طفل تا نرا در مدت تقریبا سه دقیقه به ورت طبیعی در بین آب نگهدارید تا خود آب بازی کند.  
اگر میخواهید طفل تان بصورت سالم رشد و نمو کند او را هرگز در بین قنذاق نه پیچید این عمل باعث میشود که طفل بصورت طبیعی و حالت عادی بزرگ شده از کجی استخوان های پاها و دست های آن جلوگیری بعمل می آید و هم این که نه پیچیدن طفل در قنذاق شریان

## پاسخ به نامه ها

برادر عزیزم ، ن از کارته پروان.

نامه تانرا که حاوی مشکلات که از یکسال گریبان گیر تان شده گرفتیم باکمال تاسف باید عرض شود که ما از رهنمایی این گونه مشکلات عاجزیم و شما میتوانید نزد داکتر متخصص مراجعه کنید .  
الله بارتان

...

شاهلی نورالله ، ن از شاه شهبه:

برای جلوگیری از ریزش مو باید گفته شود که شما از استعمال هر نوع شامپو خودداری کنید و دیگر این که شما در نامه تلگراف داده بودید که :  
(دندان هایم زرد شده با استفاده از هر نوع کریم زردی آن کم نمی شود)  
باید به حضور شما عرض شود که کشیدن سگرت زیاد باعث می گردد تا زردی دندان ها از بین نرود .  
به امید موفقیت تان

...

دوست عزیز میرمن فاطمه (احمدی):

در مورد مشکل تان باید بگویم که شما از همه زیادتر باید متوجه حرکات طفل تان بوده و چیزهای مورد ضرورت آنرا در اختیارش قرار دهید . البته با دقت نظر گرفتن شرایط و تغییر آب و هوا امکان دارد که تشناب برای کودکتان ضرر برساند .

سلامت باشید



تهیه و ترتیب از: مریم محبوب

## چیدن میز مخصوص دختران



یکی از کارهای ساده و در عین زمان جالب و بدون زحمت، چیدن میز است . معمولا دختر های بیسن و سال ۱۶ و ۲۰ این کار را به عهده می گیرند که از این ناحیه هم کمکی به مادرشان میشود و هم چیز جدیدی را طرح و ابتکار کرده و در عین زمان سرگرمی برای خود فراهم می سازند .

در چیدن سرویس غذا خوری باید دقت زیاد به خرج داده شود و همه چیز باید بر طبق معمول یکرنگ و باشقاب ها و گارد و پنجه از نقطه نظر رنگ هم آهنگ باشد . در چیدن میز باید هیچ چیز فراموش نشده و گذاشتن گارد و پنجه و گذاشتن بشقاب و دستمال بر طرز زیبایی آن می افزاید انتخاب کردن رنگ ظروف و طرز گذاشتن آن در الماری و یا هنگام غذا خوردن بروی میز مربوطه به ذوق و سلیقه ای خود شماست . در انتخاب ظروف باید کوشش شود که رنگ آن ها روشن بوده و متناسب به رنگ اتاق و میز غذا خوری باشد .

# من خواهری دارم که آرایش را خوش دارد

متصدی محترم صفحه:

(صدای مرا از نوآباد قلعه شاده بشنو پس  
چندین مرتبه خواستم تا نامه ای برایتان بنویسم  
و مشکلات خواهرم را باشما در میان بگذارم  
ولی فرصت مساعد نبود و وقت اجازه ایسن  
کاررانی داد تا بالاخره موفق شدم وقت پیدا  
کنم و نامه ای برایتان بنویسم .

من خواهری دارم که ۲۱ ساله است در یکی  
از دفاتر رسمی مشغول کار میباشد و تا آنجا که سنتش  
تقاضا میکند به آرایش صورت علاقه مند است و

او خوش دارد که موهایش را آراسته بسازد ولی  
باید بگویم که پدرم سخت در صداست تا  
از این کارش ممانعت کند البته خواهرم  
نمیخواهد که هر روز صورتش را بپاراید و خود را  
مثل گدی درست کند او در این قسمت از حد  
متعادل قدم فراتر نمیگذارد ولی با این هم  
پدرم از اینکار خوشش نمی آید.

خواهرم چند روز قبل موهایش را با بیگودی بیچیده  
بود من هر چند برای خواهرم مگفتم قبول نکرد  
گفتم.

(من دلم میخواهد تاچه وقت از سخنان  
شما اطاعت کنم حالا خودم جوانم بز رنگ  
شده ام اختیار م دارم و در این مورد می فهمم  
که چگونه تاچه حد آرایش کنم.)

وقتی خواهرم این سخنان را گفت من هم  
خاموش ماندم راستی که حق به جانب هم  
است . ولی پدرم به مجرد دیدن فوری او را  
مجبور ساخت که موهایش را صاف کند  
و در این جا بود که فاجعه شروع

گردید پدرم با حاجت و یکد ندگی خاصی او را  
مجبور ساخت که موهایش را صاف کند و  
خواهرم با الجش زیادت در این کارها را  
میکنند.

من نمیدانم چه کنم . پدرم همیشه به کار های  
دخترانش کار دارد دخالت می کند مثلا  
می گوید:

(جرا دامنت کوتاه است؟ چرا پیرا هنت  
کوتاه است؟ چرا ناوقت به خانه آمدی...؟  
چرا فلان کردی و چرا بسمان کردی .)

لطفا شما بدین پدرها نصیحتی بکنید و برای  
شان بفهمانید که این گونه دخالت کردن  
هرا در خود در مقابل زن و فرزند خود کمتر  
بسازند .

شریفة از نوآباد قلعه شاده

بروز چمیلکی های صورت شان عمیق تر  
میشود سن شان پخته تر میگردد و مو های  
شان سپید.

و دیگر این که سخت گیری نکنید در مو رد  
دختران زیاد پرسو و پال نکنید زیاد آنهارا  
تحت فشار قرار ندهید و در پایان باید به عرض  
تان برسانم که روز بروز بر تعداد دخترهای  
مجرد و پسر های مجرد افزوده میشود و تعداد  
(خانه مانده) پسران و دختران زیاد میگرد  
و بالاخره همه پدر و پشوهری و بی زنی مبتلا  
گردیده تا آخر زندگی می سوزند و  
می سازند.

ف. ش از کارته نو

صفحة ۱۵

# بی اعتنایی جوانان تحصیل کرده ما در مورد ازدواج

## من ۳۵ ساله ام و از تنهایی رنج میبرم

برود . و او این طور به نامه اش ادا مه  
میدهد .

من پسر دختری ۳۵ ساله ای هستم که  
تقریبا ۱۳ سال قبل از مکتب فارغ شده ام  
و اکنون معلم یکی از مکاتیب شهری ام  
او مینویسد :

« من در صنف برای همه توصیه میکنم که در  
مورد خواستگاری خود سختگیری شدید و بیجا  
نکنند و همینکه احساس کردند مردی می تواند  
وسایل آسایش و خوشبختی شانرا فراهم  
کند جواب مساعد بدهند و فوری حلقه نامزدی  
را به انگشتان بنما یند .

شاید دخترها در سنین جوانی در دوران  
بلوغ به این چیز ها توجه نمانند و با حرکات  
دخترانه و غرور همیشه پشت پایه همه چیز  
بزنند ولی وقتی به سن و سال من رسیدند ،  
متوجه خواهند شد که بسیار دیر شده است  
و در آن زمانست که به اصطلاح سنگی نمی رانند که  
به سرشان بزنند از من نصیحت برای دختران  
این است که نگذارند مرد پیری به سر و صورت  
شان سایه الگند و بی شو هری آنهارا رنج  
دهد .

این دختر ۳۵ ساله با اندوه فراوان برای  
مأمی نویسد :

البته من در مورد خواستگارانم مثل دختران  
۱۶ ساله و ۱۷ ساله سختگیری نمی کردم بلکه  
عقیده داشتم که تحصیلاتم کامل شود خود م

به اندازه پخته شوم که بتوانم از عهده همه  
مشکلات سخت خانوادگی بیرون شوم و بعدا  
در این صورت میتوانم با پسری موافقت کنم اما  
وقتی چشم کشودم که (چای است و چو لا  
درک ندارد) روزها می نشستم تا کسی بیاید  
بنام خواستگار دروازه منزل را بزند و یا کسی  
لااقل نامه عاشقانه برایم بنویسد ولی افسوس  
که هیچ کس نیامد حالا من سالها ست که تنها  
زندگی میکنم ای رتمانی گریه کرده ام و تنهای

تنهایی من وقتی جوانی را می بینم که تشکیل  
داده اند ، با آن همه گرمی و صفا می بینم دلم  
در میگیرد . . . میسوزم و می سازم . . . و قنسی  
همکارانم را می بینم وقتی هم صنفانم را می بینم  
که راجع به شوهران شان و فرزندانشان با علاقه و  
عشق گپ میزنند بغض شدیدی گلویم را  
می فشارد . . . از من که دیگر گذشته است ولی  
دختران جوان باید بدانند که تنها ماندم  
در سال های بعد از ۳۰ و ۳۵ سخت و  
دردناک و غیر قابل تحمل است از من  
نصیحت که زود شوهر کنید البته با دلالت و با توجه  
به شخصیت و خوبی مرد و عمر تا تراهنر  
نریدید .

به همین ترتیب برای پسر های جوان  
باید گفته شود که در سنین ۲۸ الی ۳۰ ازدواج  
کنند که دیگر دوران جوانی با گذشتنی نیست روز

این حقیقتی است که یکزن و یک مرد . . . در سنین کمبالت و پیری رنج تنهایی را باشند  
هر چه بیشتر احساس میکند و بی مونسی و بی همدمی آزارش میدهد .  
این حقیقتی است که سختگیری های بی مورد و نامعقول خانواده ها و توقع بیجای  
جوانان موجب میگردد که بر تعداد مجرد ها روز بروز افزوده شود .

دختر جان ! این قدر در انتخاب شو هر  
سختگیری های بیجا نکنید!  
پسر جان ! اینقدر در انتخاب همسر تردید  
نشان ندهید و این قدر دخترهای را که  
ممکن است برای همسری شما مناسب باشد  
با شرایط عجیب و غریب تان فراری ندهید!

چرا میوه های جوانی کنید .  
چرا قدم بگذارید به عالم زیبایی (مادر ها )  
نمی گذارید ؟ چرا وارد دنیای پر شکوه  
پدرها نمیشوید؟ چرا تاکنون مجرد مانده اید؟  
و چرا میگذارید که روز بروز تعداد مجردها  
بالاتر برود و بر تعداد آن ها افز و د ه  
شود .  
بگذار فوق را از خلل نامه دختری گرفتیم  
که تقریبا ۳۵ سال عمر داشته و با غم و اندوه و آه  
و افسوس مکتوبی برای مانوشته و خواسته  
است که دختران و پسران از موقع استفاده کنند  
و نگذارند که سالهای عزیز عمرشان به هد ر

چرا نمی خواهید که کانون گرم خانواده  
تشکیل بدهید و چرا نمی خواهید که کودکی  
دوست داشتنی و محبوب فضای منزل تان را مملو  
از شادی و سرور بسازد؟ چرا علاقه ندارید که  
دوران جوانی تانرا با بهترین خوشی های جهان  
توام سازید و خوبترین سالهای عمر تانرا



پسر دختری برای  
همه نصیحت میکند

### شرح جدول

### از تاریخ چه میدانید

این قصه تاریخی بکدام دو شخصیت تاریخی کشور ما تعلق میگیرد؟

(... بر بالای کوشکی در چهاردری نشسته بود پیاغ هزار درخت روی با دانشمند کرد و گفت من از این چهار در از کدام در بیرون خواهم رفت حکم کن و اختیار آن بر پاره کاغذ نویس و درز پر نهالی من نه و این هر چهار در راه گذر داشت ، دانشمند اسطراب خواست و ارتفاع بگیرد و طالع درست کرد و ساعتی اندیشه نمود و بر پاره کاغذ بنوشت و در زیر نهالی نهاد ، امیر گفت حکم کردی گفت کردم امیر بفرمود تا کننده و تیشه و بیل آوردند بر دیواری که بجانب مشرق است دری پنجمین بکنند و از آن در بیرون رفت و گفت آن کاغذ پاره بیاوردند ، دانشمند بروی نوشته بود که از این چهار در هیچ بیرون نشود بر دیوار مشرق دری کنند و از آن در بیرون شود ...)

افقی :

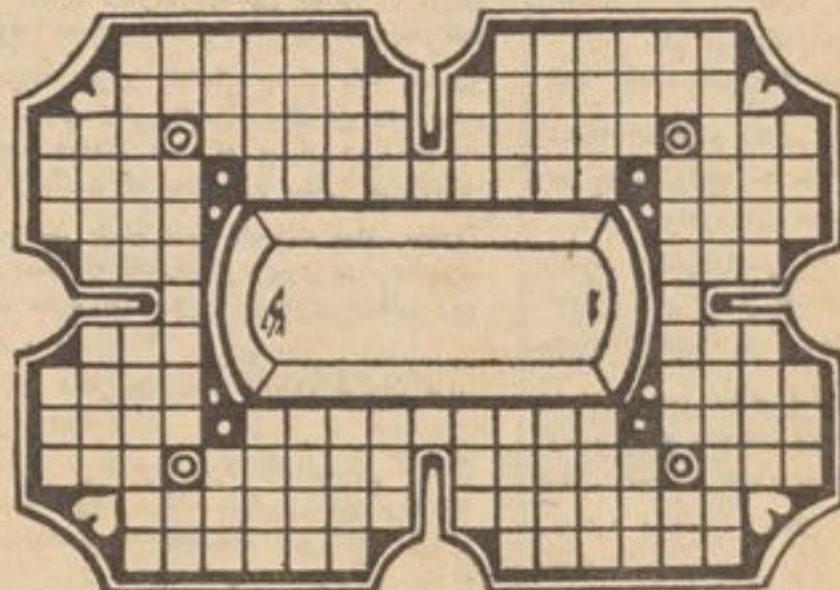
- ۱- تکامل یافته ( معکو س ) اجنبی ها با تکرار حرف سوم ۲ -
- وقت گل و سبزه و کشت و کار - از گلهای زیبا ۳ - از موجودات بچه تر سانک معکوسش روانشناس مشهور و نامی اطریشی است .
- حتما مشکلی پیش آمده که چنین است - مادر باران ۴ - از لبنیات است (معکو س) بهمت اینها و رهبری قائد محبوب ما بود که رژیم جمهوری در مملکت استقرار یافت - از رنگها نیکه منسوب به یکی از اعضای داخلی است ۵ - با حذف آخر کمانگیر معروف - انتخابات وکیل باینست .
- ۶ - نزدیکی - عدد یست ۷ - ۸ - متاع و کالا - اینرا هم عساکرمی روند ۹ - نژاد روس ها - قانون چنگیزی ۱۰ - باشد - هم اکنون پیش روی تان قرارداد - قروتش را در تلك بدهند .
- ۱۱ - همچنین دایمی کاسه - بشما تبریک باشد - از آثار بهار هر اسب ۱۲ - شهر آسیائی وارو پائی - پایتختی در قاره افریقا
- ۱۳ - مطیع و آرام ( معکو س ) نشر شده .

#### کتاب شناسی :

#### بگوید :

طاهر بن حسین، حسن بن زید، نام نویسنده گان کتب زیر را  
 یعقوب بن لیث ، اسد بن عبدالله معرفی کنید :  
 البتگین ، قطب الدین محمد ، المجستی ، امید دهقان ، آشتی  
 موسس کدام سلسله از دولت ناپدید ، ندای جنگل ، هفت حصار  
 گذشته تاریخی بوده اند . سیاست نامه ، الهی نامه ، مذهب  
 سال تاسیس سلسله آنها را نیز بشر ، و مکرران ، خوشه های  
 بنویسید .  
 خشم

۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳

### مرتب: مهر و جواهر

عمودی :

- ۱ - خاصیت کارد تیز - از ظروف ساخته شده از شاخه ۲
- لوا - اینرا هم با ماهی می خورند ۳ - از اصطلاحات ادبی - بی خبری - از آنطرف خاموش بر بد اینهم از پلها نیست که برایش ترانه ساخته اند - پساو ندیست ۵ - سرای مهر و کین بدون حرف آخر همه آنرا بپوشا نند ۶ - مرکز چیه شده یکی از ولایات - طرف وجهت ۷ - بی باکی - حتم از پیاست که دل از عاشق برده است :
- نمایشنامه معکو شن - مجسمه زیبایی ۹ - ترمیم قالین - بچه ها توپ را میدهند ۱۰ - ۱۱ - جایش ویرانه است - خر بوزه نارس ۱۲ - مدل و نمونه مهار کنند اسب ۱۳ - معکو سشن قسمتی از دست است .
- تازه و نو ۱۴ - ساده - زیادت ۱۵ - پایتختی است در ارو پا - دانائی ۱۶ - جنس مردان - از چیز ها مورد پسند مردم ما - میوه ۱۷ - نرمه گوش - یکی از ماه های ارو پائی است .
- ۱۸ گویند که از حرکت پدید آید - مرکز است و خوردنی ۱۹ از وسایل حمل و نقل شکنجه و عذات .

### بد نیست بدانید

نفوس جهان طبق آخرین راپور ملل متحد .  
 نفوس جهان به ۳ میلیارد و ۷۸۲ میلیون نفر رسیده است .  
 پر نفوس ترین ممالک جهان چین کمو نیست است که (۸۰۰) میلیون نفر نفوسی دارد .  
 پس از چین هندوستان دارای ۵۶۳ میلیون نفر ، اتحاد شوروی دارای ۲۴۸ میلیون نفر ، ایالات متحده امریکا دارای ۲۰۸ میلیون اندو نیز یا دارای ۱۲۱ میلیون ، جاپان دارای ۱۰۵ میلیون نفر ، برازیل دارای ۹۸ میلیون ، آلمان غربی دارای ۶۱ میلیون ، بتگله دیشی دارای (۶۰) میلیون و نیجر یه دارای (۵۵) میلیون نفوس می باشند .

#### پوشیدن جورابهای زیبا و

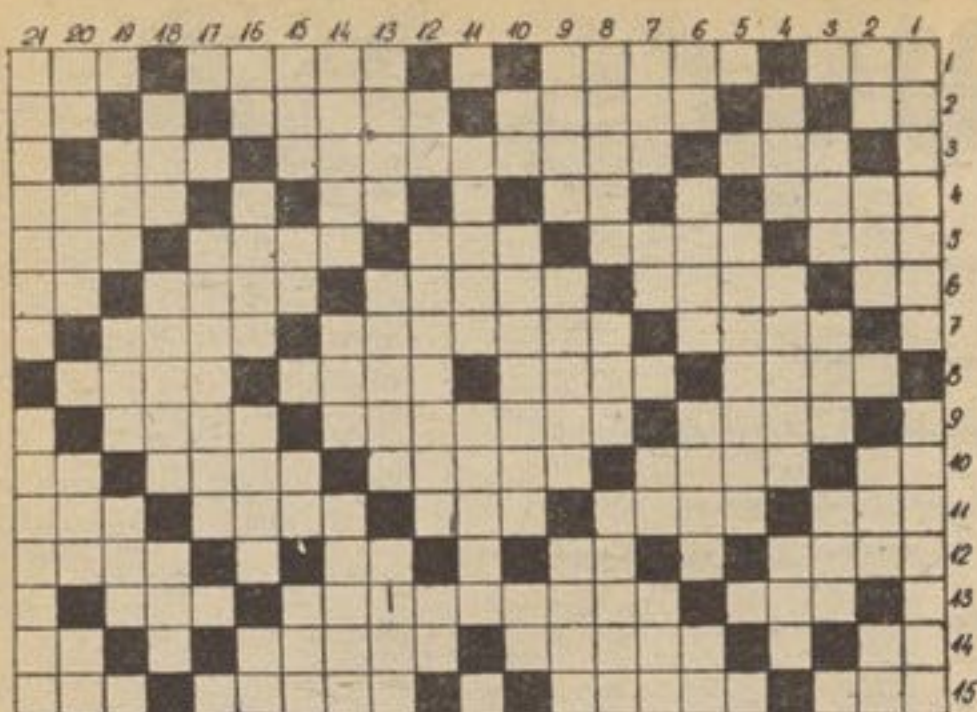
شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید . برای يك نفاذ جمله کسائیکه موفق به حل معمای صفحه مسابقات میشوند بحکم قرعه يك سیت جوراب اسپ نشان



HORSE BRAND SOCKS.

جایزه داده خواهد شد .  
 ژوندون

# جدول کلمات متقاطع



## افقی :

- ۱ - يك حرف دری - جمع تجربه - کورس بزرگسا لان - به معمار گویند .
- ۲ - عمر - ولسوا لی ۱ ست در فاریاب - کفایت کردن - از آنطرف اعضای بدن .
- ۳ - خود بینای مردم - از هنر پیشه های سینمای غرب - بختن .
- ۴ - يك نوع گاز - ضمیر مفرد غایب - مردم بریده - از اصناف کارگران (معکوس)
- ۵ - سوهان بی پایان - عالم نیست - نام یکی از فلم های هندی معکوسش حلال نیست - ... ما به سعادت است .
- ۶ - زیاد نیست - تکرار يك حرف - نام منطقه ایست در بکتیا از آنطرف از خورا که باب است - پدر میگفت یوسف اینقدر ....
- ۷ - ناهید بی پا - اسم دریائست در کشور - از حبوبات خوشبو .
- ۸ - شادی (پشتو) - عبادت میکند - وسایل ترا نسبو رتی که در کشور ما نیست - به تعمیرات هم شکل گویند .
- ۹ - بدون قروت چندان مزه دار نیست - کلمه بی معنی - مرتبش از حیوانات يك سلو لی است .
- ۱۰ - استادان (پشتو) - کم نیست - شهر های سیر حدی - آنکه می آموزاند - مرکز یکی از کشورهای ارو پائی .
- ۱۱ - در جاکت بکار رفته - تریاک بی پایان - بلی را گویند - معکوسش مثل ومانند - آمد رمضان نه صاف داریم و نه ...
- ۱۲ - نصف نام یکی از هنر پیشه های هند - در حیوانات بجوئید - از سلاحهای تباه کن - مجرای آب از يك مانع ( بصورت محلی) .
- ۱۳ - با سگرت همراه است - هنر پیشه فلم سیار تا کوسس بسته نیست .
- ۱۴ - مادر عربی - مسلمانان ... یکدیگر اند - نام هنر پیشه فلم داغ - ... بامیان مشهور است . ۱۵ - از درخت های میوه دار یکی از اسمای خداوند (ج) - مرتبش از بین بردن و حذف کردن است معکوسش آرد است .

## عمودی :

- ۱ - قهرمان سابق شطرنج جهان - ملزم ناهق ... را رد می کند .
- ۲ - از معکوسش آب بجوئید - از آنطرف خوانده شود از میوه های مناطق حاره است . از حیوانات مضر - ضمیر برای جمع متکلم
- ۳ - ... را با تیشه کنیدی بی حیا از ... - از جمله میوه جات از اعداد دو رقمی بحرف -
- ۴ - از میوه جات - اگر آخرش نمیبود ماه سوم عسوی میشد برای تقویه زمین بکار می رود .
- ۵ - استقرار ... خواست درین اکثریت مردم بود - ... جهد به خاطر اعتلای کشور وظیفه هر فرد وطن پرست است - استفاده از میوه جات در وقت ...
- ۶ - مفید نیست - کمک و معاونت در میان کباب جستجو کنید ...
- ۷ - اگر مرتب شود راه پشتو میشود ...
- ۸ - معکوسش اسم اشعه است - معکوس کنید بکه انگلیسی میشود - درک جمع شود .
- ۹ - شهر یست در شوروی - تلیک - تیره و تارک .
- ۱۰ - ترانسپورت شهری - نام فلمیست که راجیش کهنه در آن بدو رول ظاهر شده - درد بسی انجام .

- ۱۱ - از جمله سبزیجات - پایتخت کشور یست در اروپائی شرقی .
- ۱۲ - ناک بی ریشه - جزیره ایست که قوای فاشنیزم در آن شکست خورد - از نیشکر بدست میاید .
- ۱۳ - نام است - مرتبش کبوتر شود - شهر عربی -
- ۱۴ - اگر آخرش را حذف کنید کاکای تان میشود - خواندن وظیفه هر متعلم است - خانه کعبه از ... مقدسه است .
- ۱۵ - از گلها بجوئید - کوتان نیست - با خودش سر و کار دارید - از آنطرف زیستن .
- ۱۶ - پیشنهاد فرنگی - می نوشید - امت بی اول - خطا -
- ۱۷ - دوست خدا معنی دارد -
- ۱۸ - پیوست و ارتباط - تبریک گفتن (معکوسش) - بوجی و یا پوری را گویند .
- ۱۹ - از اجزای گل - نام قدیم هرات - معمولا زلزله در عمارت بوجود میاورد .
- ۲۰ - مقابل ماده - بچه انگلیسی (معکوس پا یتخت يك کشور اروپایی - صبر تلخ است ولیکن ...
- ۱۱ - ... معادن بنیه مالی کشور را مستحکم میسازد - اگر . ن. به آخر آن علاوه شود يك کشور بزرگ آسیای است .

## این مجلات به کجا نشر میشود

- ادب ، علم و فن ، افغان طبسی مجله ، کرنه ، پیام حق شرعیات میرمن ، ورمه ، اوقاف ننگرهار ، آریانا ، قضاء .
- سال تاسیس این روز نا مه هارا بنویسید .
- انیس - سنائی ، پروان ، فاریاب دیوه ، اتفاق اسلام . کندز ، ننگرهار این آژانس ها بکدام يك از ممالک مربوط است .
- تاس ، سینهو ، فرانس پر س ، ریوتر ، پارس ، یونا یتسد پر س ، دی بی آ .

# مردی با نقاب بقیه

## تا اینجا داستان :

گتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مردی موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا سوپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیرخانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود با تحقیقات پو لیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جعین در شعبات حقیقه استیشن های ریل به امانت می سپردند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در انای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منقلب میشود و اینک بقیه داستان.

درد دفتر کار دیک دونفر در طول شب بدون آنکه بخواب روند، شب زنده داری کردند تا اینکه ساعت چار صبح را نشان داد. الک بر ای بیستمین بار به اداره پو لیس رفت و برای بیستمین بار از آنجا بر گشت ایلا بنت با تردد و لا چاری سعی مینمود به خوا هش دیک عمل نماید و تصمیم داشت صفحه کتاب را بپهوده ورق بزند. ساعتها خودش را سرگرم خواندن کتاب نشان داد، ولی حتی یک صفحه کتاب را هم به درستی نخوانده بود. آهی کشیده کتاب را بیک سو گذاشت. دستها را بهم گره کرده به ساعت نگاه نمود و از جوشا پرود پرسید: شما باور میکنید که او به گلاستر رسیده باشد؟

جوشا مطمئنانه پاسخ داد: آری به یقین حال در گلاستر است. د و مردیست که می تواند هر کاری را موفقانه انجام دهد. او از جنس اصیل پو لیس های جنا بی میباشد و هیچ چیزی مانع رسیدن دیک به هدف نمی شود.

ایلا بنت کتاب را دو باره برداشته با فکر پریشان مشغول مطالعه آن شد و ضمنا از جوشا پرسید: شما در اطراف مو تر پو لیس چیزی نشنیده اید؟ الک دیروز شام برای من چیز های در باره آن حکایت کرد. اما ازان وقت به بعد دیگر الک هیچ حرفی ازان نزد.

جوشا پرود لبهای خشکیده خود را بانوک زبان ترکرد و پاسخ داد: او، مو تر صحیح و سالم گذشت جوشا نخواست از حادثاتی که به دو مو تر پولیس در حصه نپو بوری و ری دینک رخداد وطی این واقعات سه تن از افراد پولیس به اثر بر خورد با مین کشته شده بودند، به ایلا بنت حرفی بزند. و همچنان به ایلا نگفت که یک موتور سا یکلت سوار که از سو یدن آمده، گفته است که مو تر دیک را در راه ندیده است.

ایلا در حالیکه از شدت ناراحتی میلرزید اظهار داشت: اشخاص ترسنا کسی هستند! وحشتناکند! آقای براد، اصلا چگونه

که این موضوع در روز نامه هاهم به چاپ رسیده است. جانسن روز نامه را به دست براد داد.

بلی، در اینجا راجع به ماجرا نوشته اند. احتمالا وایت بی جریان رافاش کرده است.

تصور می کنم سلینسکی که شستن فیلمها شغلش است عامل آن اتفاق باشد.

آیا این حقیقت دارد که رای محکوم به اعدام شده است.

براد با اشاره سر حرف او را تایید کرد.

جانسن با صدای گرفته اظهار نمود: چقدر وحشتناک است! خدا را شکر که بموقع خبر شدند.

آقای براد، امید وارم به ماد موازل ایلابنت از زبان من بگویید که آنها می توانند از تمام جایداد و کلیه هستی و دارایی من در راه نجات جان برادرش و اثبات بی گناهی وی استفاده کنند. تا جاییکه من تصور مینمایم غالبا التوای حکم اعدام و تجدید نظر بر حکم محکمه را میتوان حاصل داشت؟ اگر من در راه نجات رای تا این حد رسیده، در آنصورت لازمست ورزیده ترین و کیل دعوای شهر را برای دفاع از او استخدام کرد.

براد جواب داد: ماد موازل بنت همینجا تشریف دارند. چرا به درون نمی آید و شخصا با وی صحبت نمی کنید؟

جانسن تعجب کرده پرسید: اینجا هست؟ من هیچ حدس نمیزدم که او اینجا باشد بیاید، لطفا داخل شوید. ماد موازل بنت یکی از دوستان آمده آقای جانسن تشریف آورده اند و میخواهند شما را ملاقات کنند.

فیلسوف پیر بمجله و عصبانیت از وسط اتاق بطرف ماد موازل بنت رفته، وقتی به او رسید هردو دستش را میان دستهای خود محکم گرفته اظهار داشت: ماد موازل، من از شنیدن خبر گرفتاری رای و حکمی که درباره اش صادر شده سخت

براد جواب داد: ماد موازل بنت همینجا تشریف دارند. چرا به درون نمی آید و شخصا با وی صحبت نمی کنید؟

جانسن تعجب کرده پرسید: اینجا هست؟ من هیچ حدس نمیزدم که او اینجا باشد بیاید، لطفا داخل شوید. ماد موازل بنت یکی از دوستان آمده آقای جانسن تشریف آورده اند و میخواهند شما را ملاقات کنند.

فیلسوف پیر بمجله و عصبانیت از وسط اتاق بطرف ماد موازل بنت رفته، وقتی به او رسید هردو دستش را میان دستهای خود محکم گرفته اظهار داشت: ماد موازل، من از شنیدن خبر گرفتاری رای و حکمی که درباره اش صادر شده سخت

براد جواب داد: ماد موازل بنت همینجا تشریف دارند. چرا به درون نمی آید و شخصا با وی صحبت نمی کنید؟

جانسن تعجب کرده پرسید: اینجا هست؟ من هیچ حدس نمیزدم که او اینجا باشد بیاید، لطفا داخل شوید. ماد موازل بنت یکی از دوستان آمده آقای جانسن تشریف آورده اند و میخواهند شما را ملاقات کنند.

فیلسوف پیر بمجله و عصبانیت از وسط اتاق بطرف ماد موازل بنت رفته، وقتی به او رسید هردو دستش را میان دستهای خود محکم گرفته اظهار داشت: ماد موازل، من از شنیدن خبر گرفتاری رای و حکمی که درباره اش صادر شده سخت

براد جواب داد: ماد موازل بنت همینجا تشریف دارند. چرا به درون نمی آید و شخصا با وی صحبت نمی کنید؟

یک چنین باند خطرناک تشکیل شده است؟ آقای جوشا براد، سیگار نازک و درازش را دود میکرد، نخست دود را از ذهنش بیرون فرستاده و آنگاه بصحبت پرداخت: لی ترسم که من خودم پدر بقیه نباشم.

شنیدن این مطلب باعث تعجب فراوان ایلا شده پرسید: شما؟ جوشا براد با سر اشاره کرد: بلی من باورم نمیشد که او یک روزی اینقدر آدم خطرناک بشود. اما امروز متاسفانه برخلاف توقع چنین مردی شده است.

طوری جلوه مینمود که مایل نیست حالا بگوید جریان از چه قرار می باشد.

درست در همین لحظه صدای زنگ دروازه شنیده شد و جوشا براد تصور نمود که شاید الکلید اتاق را فراموش کرده و نمیتواند دروازه را خودش باز کند. بنابراین از جای بلند شده و طرف دروازه رفت. اما الکلید پشت دروازه نبود.

از ملاقات بی وقت خود باشما معذرت میخواهم. شما آقای براد هستید؟

درست در همین لحظه صدای زنگ دروازه شنیده شد و جوشا براد تصور نمود که شاید الکلید اتاق را فراموش کرده و نمیتواند دروازه را خودش باز کند. بنابراین از جای بلند شده و طرف دروازه رفت. اما الکلید پشت دروازه نبود.

از ملاقات بی وقت خود باشما معذرت میخواهم. شما آقای براد هستید؟

درست در همین لحظه صدای زنگ دروازه شنیده شد و جوشا براد تصور نمود که شاید الکلید اتاق را فراموش کرده و نمیتواند دروازه را خودش باز کند. بنابراین از جای بلند شده و طرف دروازه رفت. اما الکلید پشت دروازه نبود.

از ملاقات بی وقت خود باشما معذرت میخواهم. شما آقای براد هستید؟

درست در همین لحظه صدای زنگ دروازه شنیده شد و جوشا براد تصور نمود که شاید الکلید اتاق را فراموش کرده و نمیتواند دروازه را خودش باز کند. بنابراین از جای بلند شده و طرف دروازه رفت. اما الکلید پشت دروازه نبود.





روز پیش رابه روی میز کارش در  
 وزهری که در پیاله قهوه اش ریخته  
 بودند، یک به یک شرح داد و اضافه  
 نمود: آخ، آقای الک، اگر شما یک  
 روزی موفق به دستگیری بچه بزرگ  
 بشوید، به یقین خدمت بزرگی به  
 جامعه انسانی خواهید کرد، وقتی  
 جانسن رفت که هواروشن میشد  
 و شفق صبح سرمیزد، الک دروازه  
 را باز کرده او را برای بیرون رفتن  
 رهنمایی نموده از عقبش او را نگاه  
 میکرد و دید که چگونه وارد خیابان  
 بقیه در صفحه ۵۶

این فیلمبردار ها چیزی را که  
 عادت نکرده اند، سکوت کردن و  
 پنهان نگاه داشتن یکه راز است  
 و شما آقای جانسن کروسوس چه  
 حال دارید ؟  
 جوشا برادر جواب الک پرداخت:  
 آقای جانسن زیاد هم حال شان  
 خوب نیست زیرا زیاد مورد توجه  
 آقای بچه قرار گرفته اند.  
 الک این اخطار را بدقت مورد  
 توجه قرار داده پرسید: شما چه  
 وقت مورد تفقد بچه واقع شده اید  
 و شما را چگونه تهدید کرده اند ؟  
 جانسن ماجرای یافتن یادداشت

متأثر شدم . بوضع وحشتناکی  
 تأثر برای من دست داده است .  
 من آمده ام تا اگر بتوانم شما را  
 دلداری کنم و اگر ممکن باشد شما  
 در راه نجات رای کمک شوم ؟  
 بنت سرش را تکان داده، قطرات  
 اشکی را که در چشمهایش دور  
 میخورد، بعنوان تشکر و حقیقتی  
 از لطف جانسن فرو ریخت .

ایلا در جوابش اظهار داشت :  
 آقای جانسن، شما نهایت لطف  
 و محبت دار ید . شما برای رای  
 بسیار توجه داشته اید و انسیکتر  
 الگ هم به من گفتند که شما  
 می خواستید به رای کاری در شرکت  
 خود بدهید .

جانسن سرش را تکان داده، در  
 پاسخ گفت: این کار من قابل یادآوری  
 نیست . من رای را همیشه دوست  
 داشته ام . اولیاقت و استعداد  
 فوق العاده دارد. اگر ما بتوانیم او را  
 ازین مخالفت برهانم در آنصورت  
 باید کاری کرد که بزودی سر پای  
 خودش بیایستد - پدر شما ازین  
 ماجرا اطلاع دارد ؟

- نی، خدارا شکر که بی خبر  
 است ! الحمدالله که خبر محکومیت  
 رای درجراید نشر نشده است .  
 جانسن در جواب به ایلا توضیح داد  
 که چگونه از ماجرا مطلع شده است.  
 برادر اظهار کرد: طبعا سلینسکی  
 این خبر را پخش کرده است شخصی  
 که به شستن و کاپی فیلمها مشغول  
 است برای کندن قبر دیگری، در  
 عین زمان قبر خود را هم میکند .  
 آقای جانسن، شما از موقعیت  
 جدید تان راضی هستید ؟

جانسن در پاسخ گفت: من از حد  
 زیاد دچار حیرانی و سرگردانی  
 شده ام و هیچ نمیدانم نظریه چه  
 خدمت یا خدماتی به مایتلند پیر  
 مستحق این عنایت اومی باشم .  
 اما امروز نخستین اخطاریه بچه را  
 گرفتم و حال در نظر خودم هم آدم  
 مهمی شده ام .

جانسن ضمن صحبت یک ورق  
 کاغذ را از بکس جیبی بغلی خود  
 بیرون آورد به روی این ورق صرف  
 تکلمه نوشته شده بود: شما نفر  
 بعدی هستید .

در پای ورق امضای معرفی شده  
 بچه دیده میشد .

جانسن به حرفهایش ادامه داد:  
 من نمیدانم که به مردم چه ضرر

میلیونر تازه به دولت رسیده  
 بارخساره های سرخ شده اش پاسخ  
 داد: من خبر صدور حکم اعدام رای  
 را درجراید خواندم .  
 الگ متفکرانه اظهار کرد: من  
 باید سلینسکی و تمام دستگاه اشرا  
 تحت مراقبت قرار میدادم .



مترجم: نیرومند

نویسنده: جاک ویشی

# دختری با بمب تهدید میکند

صدای از یک دختر بود. شماخوک هابه حرف های من درست گوش دهید. تا ۲۰ دقیقه دیگر انفجاری در هر کس تحقیقات ریاضی ویلسن رخ خواهد داد. درست ۲۰ دقیقه بعد این انفجار مرکز تحقیقاتی ویلسن را نابود می سازد.

به سرچنت مور یسن علامه دادم و او فوراً بطرف تیلفون خانه رفت. در گوشک تیلفون گفتم: متاسم که در جریان مصاحبه تیلفو نمی ما اختلالی رخ داد. من حرف های شما را درست نفهمیدم آقا، لطفاً اگر برایتان ممکن باشد، قدری واضحتر حرف بزنید. من سرچنت فالر مامور پولیس جنسایی هستم. چه امری داشتید؟

صدای شخصی که در تیلفون حرف می زد، اکنون واضحتر شنیدم. میشد: اختلالیه جدیدست شما پولیس ها احمقهای پیش نیستید! تا ۲۰ دقیقه دیگر انفجار یک بمب مرکز الجبر ویلسن رادر هم خواهد ریخت.

بادای این جمله گوینده گوشک را سرچایش ماند.

من به ساعت دیواری نظر انداختم: از شش شام گذشته بود و معلوم آن این بود که بمب البته اگر بمبی واقعاً وجود داشته باشد، در ساعت شش و نیم منفلق خواهد شد.

من در جمله پولیسانی بودم که مواظبت از پوهنتون سیلور سپرینگ را بعهده داشتم. در یونیورسسته بیش از ۱۴۰۰۰ نفر وجود داشتند که شامل محصلین، پروفیسرها و خانواده های شان بودند.

در طول دو ماه اخیر تیم ماهفت پار تهدید بمب را دریافت کرده بود. پنج مرتبه بصورت باخسارات جزیی همراه بود و دفعه ششم و هفتم هیچ اتفاقی رخ نداد.

انفجار نخستین بعضی از شیشه های دفاتر را شکست. دومین انفجار یک خساره اضافه از یکصد هزار دالر در دستگاه های کمپیو تر به بار آورد.

از آن تاریخ بعد تمام مراجعات تیلفونی رادوی نوار ثبت میکنیم و به مرکز مخابره تیلفونی خود هدایت داده ایم، هر کدام از این قبیل تیلفون هارا در فاصله نیم دقیقه معلوم کنند که از کجا صورت گرفته است.

سرچنت مور یسن زود برگشته اطلاع داد: تیلفون از یک غرفه تیلفون واقع در وازل رابرتسن هاید بعمل آمده است. یک عمارت ۸ طبقه ای که بیش از ۷۰۰ محصله در آنجا زندگی میکنند. و از آنجا میشد از فاصله ۵۰۰ متری مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن رادید: یک عمارت پنج طبقه بی. شام روز یکشنبه شام بدی نبود. درین ساعت دلم نمی خواست

که عده ای از ساگردان و استادان در عمارت باشند سالبته از طرف روز صد هانفر در آنجا مشغول هستند.

سرچنت مور یسن به ساعت بند دستی اش دیده گفت: تا ۲۰ دقیقه برای جلو گیری از این انفجار احتمالی وقت داریم. وقت بسیار کم برای جستجوی یک عمارت پنج طبقه ای! مامی توانیم درین قدر مدت صرف تمام کسانی را که در عمارت هستند تخلیه نماییم. و درین مورد نباید حتی یک ثانیه را هم ضایع کرد.

من حرفهایش را تصدیق نمودم. اما در روز یکشنبه معمولاً یک مو تر خدمتی در اختیار میداشتم همین مو تر خدمتی هم بادوتن از همکاران زیر دستم پورتن و ریوسویس در راه بودند.

مور یسن رابه مرکز مخابره فرستادم تا پورتن و ریوسویس رادر هر کجا که باشند پیدا کرده از موضوع مطلع سازد. پس از آن کلام رابه سر گذاشتم. در همین لحظه صدای زنگ تیلفون مجدداً بلند شد.

با خود فکر کردم: چه اتفاق بدی بپیر حال گوشک تیلفون رابرداشتم و گفتم: دکتر مخالفین عمارت پوهنتون... بفرمایین.

یک نفر از انطرف تیلفون با صدای خفیه جواب داد: اسم من پرستون است.

من می خواستم تیلفون را قطع کنم که صدای او مجدداً بلند شد: من منتظم هر کس تحقیقاتی ریاضیات ویلسن هستم. در مرکز تحقیقات چند لحظه پیش یک بمب راپیدا کرده ام. این بمب در یک اتاق طبسقه دوم گذاشته شده است، در جایی که ما سامان و لوازم تنظیمات عمارت را می گذاریم. بمب بزرگی پراز نایترون است.

در جوابش گفتم: به بمب دست نزنید. ما فوراً پیش شما می رسم.

پرستون جواب داد: من بمب را از فعالیت انداخته ام.

شما چه کاری کرده اید؟

من جاشی بمب رابرداشتم ام. این کار رادرجنگهای ویتنام آموخته ام.

من بایک دسته از کماندو های ضد بمب کار می کردم.

به او گفتم: خوبه پس بجایی که بمب گذاشته شده بروید و از آن مراقبت کنید هیچ کس را اجازه نزدیک شدن به آن حوالی ندهید.

گوشک تیلفون را سرچایش گسداشتم و در همان لحظه مور یسن هم از تیلفون خانه برگشت. من جریان تیلفون مجدداً را به او گفتم.

مور یسن از شنیدن تیلفون منتظم هر کس

دختر در گوشک تیلفون اینطور گفت: شما خوکها چرا عمارت را تخلیه نمی نمایید. شما صرف ۱۴ دقیقه دیگر وقت دارید و بس من از کلکین نگاه می بیرون انداختم و نگاه در جوابش گفتم: خوب به حرفهایم گوش کن لو یزه. بهتر است این مسخره بازی را بس کنیم. من آخر گرز یاد ی دارم که انجام دهم. مانعیتوانیم چنین بازی کوچک را پیش ازین ادامه دهیم.

صدای از انطرف سیم پاسخ داد: من نه لو یزه شما هستم و نه شما خود را فریب بدهید. موضوع بمب تا سرحد مرگ جدیدست.

لو یزه احمقانه حرف میزنی، من چگونه نمی توانم صدای خود را از سر زاده ام را بشناسم.

صدای دختر از انطرف سیم خشم آلود و عصبی بگوش می آمد: لعنت به شیطان. من مسخره نمی کنم. همانطوریکه قبلاً هم گفته ام مساله انفجار بمب یک حقیقت است. و تا سیزده دقیقه دیگر مرکز تحقیقات ویلسن به ماعتاب خواهد رسید.

شخص ناشناس گوشک تیلفونش را گذاشت.

سرچنت مور یسن با تعجب نگاه کرده پرسید: چطور شما دفعتاً صاحب خواهرزاده شدید؟

در جوابش گفتم: من هیچگاه خواهر زاده نداشته ام. پس از آن به طرف کلکین رفتم و از آنجا نگاه می کنم که تحقیقات ویلسن انداخته به حرفهایم ادامه دادم: هازل رابرتسن هاید شخص تهدید کننده - این دختر هنوز هم آنجا هست و از راه برتسن هاید با من حرف میزند.

او از آنجا به مرکز تحقیقات ویلسن می نگرد. ممکنست به انتظار بلند شدن صدای انفجار یا شد یا اینکه ممکنست از عمارت پوهنتون بیرون رفته باشد؟

مور یسن پرسید: مامی رو ییم؟

من آهسته پاسخ دادم: نی. ما همینجا صبر میکنیم و منتظر میمانیم.

چرا اینجا بنشینیم. برای خدا چسرا؟ من نمی دانم شما چه فکری دارید؟

مور یسن تا کنار پنجره نزدیک من آمده گفت: این نخستین بار نیست که یک دختر مارا با انفجار یک بمب تهدید میکند.

صحیح است از همین سبب من قدری در اطراف آن فکر کردم.

پس از اظهار این مطلب نگاه می به ساعت انداختم. ساعت شش و ۱۸ دقیقه را نشان میداد. مور یسن اظهار داشت: من حتمی هیچ روح انسانی را در حال خارج شدن از عمارت مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن ندیده ام.

در جوابش گفتم: همطور است که می گوید. اگر کسی هم در آنجا بوده توسط بارتون و ریو یس از راه عقبی عمارت خارج ساخته شده اند.

چه قسمی آدمی باید باشد که مر تکسب چنین عملی نا روایی میشود؟ این ها چه قسم محفل هستند و چه دیوانه هایی باید باشند که یک چنین مرکز علمی را میخواهند ویران کنند؟

به همان غالب جوانهای باید باشند که مربوط به خانواده های مستعد هستند شاید والدین شان بیست برابر تايدات مارا داشته باشند اما اوها از یک چیز مطمئن هستند که آنچه بقیه در صفحه ۵۸

تحقیقات ریاضیات ویلسن نسبتاً آرام شده پرسید:

اگر این انفجار بصورت می گرفت حال مازار می بود. اما بهتر است که حال تمام راه های ورود و خروج از عمارت عارسل رابرتسن هاید رازیر مراقبت شدید قرار بدهیم. زیرا تیلفون اول و تهدید انفجار بمب از همین محل باشد است.

چگونه این کار را انجام دهیم.

مور یسن لختی به این انتقاد من اندیشیده با حرکت دادن سر حرف مرا اینطور تصدیق کرد:

آری. شما راست می گوید در روزهای یکشنبه ما آنقدر نفر کافی در اختیار نداریم که تمام دروازه هارا کنترل نماییم.

به ادامه حرفهای مور یسن اضافه نمودم:

علاوفا تصور نمیکنم که شخص تیلفون کننده ساکن رابرتسن هاید باشد. زیرا تیلفون کردن او از آنجا نمیتواند دلیل آن باشد که او حتماً از همین فاکولته خواهد بود. بسیار امکان دارد که دختر مورد نظر ما اصلاً از کدام پوهنخی دیگر باشد. باینکه محصل هیچ یک از پوهنخی های پوهنتون نبوده و از تهر آمده است از تیلفون هازل رابرتسن هاید استفاده کرده باشد. من حاضرم پنجا و یک شرط ببنسدم که تهدید کننده پس از دادن اخطار تو سفا تیلفون فوراً در صد فرار بر آمده است.

در همین لحظه صدای تیلفون دوباره بلند شد مامو ران موظف بارتون و ریوسویس بودند که مامور پولیس به مرکز تحقیقات ریاضی ولسن رفته، از آنجا با من صحبت میکردند. بارتون راپور داد: من بمب را در محلی که گذاشته شده، دیدم. بمب گالی بزرگ است و میتواند تمام عمارت رابه هوا بپرازد.

و دیگر چه؟

جاشی اش را کشیده اند مثل یک بره راه و سر بر راه می باشد. پرستون دوشق خود استاد است.

بهر حال تمام عمارت رابگردید و سا کتین آنرا برسبیل احتیاط بیرون گنید.

ساگر من صدایی رادرتن عمارت می شنوم این صدا جز آواز قدمهای خودم چیزی نیست. گوشک تیلفون راسرچایش گذاشتم و مجدداً کلامه رابسر گذاشتم. در لحظه ای که من و مور یسن میخواستیم از اتاق بیرون رو ییم صدای زنگ تیلفون مجدداً بلند شد. آهسی کشیدم و بطرف تیلفون برگشتم.

صدای همان دختری دوباره در تیلفون بود که بمب رادر عمارت تحقیقات ریاضی ویلسون کار گذاشته بود. بالحن تهدید آمیزی صدای

# علیشیر نوایی

## تاینجای داستان

بهار شهر زیبای هرات را طراوت خاصی بخشیده است. جزباز گشت نوایی بهرات و تقرر وی به حیث مهربان دولت چون حادثه مهمی در سراسر شهر انعکاس میکند. در یکی از شبها که نوایی تشبست برادرش در ویش علی نزدش می آید هر دو پیرامون حوادثی که در مملکت روی میدهد، تبادل نظر مینمایند. نوایی تصمیم خود را مبنی بر اینکه میخواهد کتابخانه بزرگی را اساس گذاری کند. اظهار مینماید نو میگویا که مسئولیت این امر را بدوش وی خواهد گذاشت.

فردای آنروز بعد از آنکه نوایی در دیوان حضور می یابد حسین بایقرا او را نزد خود فرا خوانده، پیرامون امور مملکت با وی به مشوره میسر دازد.

حسین بایقرا دیگر درین باره حرفی نزده است خود رازیر دوشک کیمخاب فرورده لوله کاغذی را کشید و خنده کنان بشاعر تقدیم کرد. نوایی کاغذ نفیس ابریشمی گرانبها گشوده با تیسیم تکاهی سوی سلطان افکند. این ورق غزلی را در برداشت که حسین با یقرا تازه انشاء کرده بود حسین بایقرا از خردسالی علاقه فراوان به شعر نشان میداد. از همان آوان کودکی که بانوایی یکجا به تحصیل میرداخت هر دو باهم آثار ددی و ترکی را مطالعه می کردند. و در باره شعر و ادب مشغول گفتگومی شدند و برخی قصائد و غزلیها را کا ملازیر می نمودند.

مگر او از همان کودکی نیز شاید از رهگذر اینکه شب و روز درباره تخت و تاج می اندیشید کمتر به شعر گوئی می پرداخت فقط گاه گاه غزلی میسرود.

نوایی غزل را نصحت نزد خود خواند و سپس با صدای بلند و با لجه مو زون و متنا سب قرائت کرد. این غزل نیز مانند چاهه های دیگر حسین بایقرا سلیس، روان، آهنگدار عاشقانه بود.

نوایی از جمله این دو بیت راستود.

ترجمه

جایی که آن قامت رعنا نباشد سرو رادر آتش افکن.

سواجایی که آن رخساره گلگون جلوه پیرا نیست، گل وایندست یاد بسپار.

سازد در باغ و بوستان، تماشای آن سرو گل رو میسر م نشود، هرگز تماشای سرو و گل دلم را سوی خود نمیکشاند.

او ضمن تحلیل این مصرعها، معانیسی تغیل و شیوه خاص شاعر را در خلال هر یک از آنها نشان داد و گویانکه با کسی متاقله دارد. با جدیت و حرارت صحبت کرد:

راستی هم که این زبان چند تازه و رنگین و تاکدام اندازه بر خوردار از وسعت و امکانات است. میتوان هرگونه زوجیه و مقوموی را بوسیله آن افاده نمود. من درین مورد کاملا مطمئنم. زبان ما برای چنین چواهر اندیشه در رشته نظم ... از امکانات بی پایانی برخوردار است. با خواندن این چاهه، مدعیان... چگونه خواهند توانست زبان چسارت بگشایند.

حسین بایقرا خنده کنان اظهار داشت:

سادامی که شیر شعریست، مدافع آن باشد، کدام کس خواهد توانست عکس این مطلب را با ثبات رساند؟ خود جناب شان با آثار نادر و گرانبهای خویش، زیبایی و قوت این زبان را نزد تمام دانشمندان آشکار ساخته اند ... آیا بخاطر دارید که در آوان خردسالی با چه علاقه ای، فراموشن زبان را تشویق مینمودید؟ در آن هنگام عشق و ورزیدن به زبان ادبی را، شهابه من تلقین کرده اید. من این مهر و محبت راهمین اکنون در دل دارم.

نوایی این سخنان واقعی و رادریاره خود سر بزیر افکند، بانهایت تواضع شنید. حسین بایقرا تمایل خود را دایر بر اینکه از تمام شعرا خواهد خواست تا غزلوی را تتبع نمایند، اظهار داشت.

نوایی با خنده و سرور گفت:

سفرش کنیم صد شاعر با استقبال این غزل قلمفرسایی کنند، صد چاهه بوجود خواهد

این خبر خیلی مسرور شد، زیرا این دعوت نمودار آن بود که دیگر نام و مقام او، حتی توجیه و وقت عالی بانوان سرای مرا نیز بخود جلب نموده است ... بدین سان شایندوزی فرارسد که خانم او نیز همسر سلطان را با تمام کنیزان و ندیمه هایش و با تمام زنان خانواده های هرات در منزل خود فراخواند ... باید کاری کرد و توسن سعادت را همبیز زد تا بتوان جلو رفت و از سرای کو چک به سرای بزرگ انتقال نمود!

مجدالدین بغانه ای آراسته داخل شده، بر بالین نرم تکیه داد و به کنیزک دستور داد، تا شمع را از طاق پایین آورده نزد او بگذارد. چون سر بود به لکن گوشت بریانی که بوستان آورد توجه نکرد و شربت خواست. بوستان از سبویی کوچک، شربت صاف و پاکیزه بر گاه گلگون ریخته، با تواضع تقدیم نمود، اما همینکه احساس کرد نوعی آزهندی عوس آلود در چشمان خوا چه میدرخشد، سراسیمه شد و تلاش کرد تا هر چه زودتر ازینجا بیرون برود.

مجدالدین خشمگین صدا کرد:

سهای ... بیاینجایا ... بنشین.

کنیزک محکوم، ترسان و لرزان نزدیکتر آمده، مثل اینکه در انتظار همدایتی باشد، دو زانو نشست و چشمان زیبای معصوم خود را پنهان ساخت.

او در سیزده سالگی در بدخشان اسیر دست دزدان صحرا بی شده، پس از گذشتن از کوره های زنج و عذاب و انواع ماجراها، سرانجام دوسال قبل در چهار ده سالگی توسط مجدالدین بهیث کنیز خریداری شده بود.

گرچه دست سرنوشت بوستان را از همان آوان کودکی در بنچه بیسداد روزگار سپرده و در گرداب هولناک ماجرا ها افکنده بود، با آنهم آتش آرزوی رسیدن بزنگی آزاو، در دل این دوشیزده زیبای حساس خاموش نشده بود بیوسته تلاش داشت تا بهرات و پاکدامنی خویش را نگهدارد. بوستان از همان دیدار اول نسبت به خواجه خود ظنین شده بود در موافقی که مجبور میشد با وی تنها مواجه شود، برای آن نداشت تا به چشمش بنگردد.

مجدالدین بعد از آنکه شربت را نوشید و بروتبهای خود را بادستمال ابریشمین پاک کرد، به سوی دخترک چشم دوخت و چون نگاهش به پیراهن گریاس چرگین او افتاد، با خود اندیشید:

اگر اولباسهای حریر در بر نهاید، حسنش دوچندان خواهد شد. و با اینکه فرصتی طلائی برای عشق و زاری دست داده بود، تصمیم گرفت تا در روز معین او را به حمام بفرستد و لباسهای فاخر دربرش نماید و آنگاه در اغوشش بگشدد.

دست خود را بسوی دختر دراز کرده، دستمال ابریشمین را بایک تکان برایش تماس داد و او را سراسیمه ساخت.

دخترک گلم، عتقرب برای تو دوستانی پیدا خواهم کرد، درین باره چه میگوی؟ دخترک که ازین رویه خواجه سراسر وجودش را لرزه فرا گرفته بود، بی آنکه چیزی بگوید بیچاره و درمانده، با چشمان ترس آلود خود، به اطراف نظر انداخت.

شعر میسرود. خطی زیبا مینوشت و در انتخاب شعر، ذوق و قسریحه ای پس عالی داشت، اما سخت عوس پیشه بود و از بی هوای نفس میرفت.

حسین بایقرا که شیفته فروشکوه خسروانه بود، سوی رجال گوناگون که سراسر تا لا را را اشغال نموده و همه با واجات و رعایت کمال تنظیم و ادب نشست بودند، با مایه ها ت نظر کرد و آنگاه لحظه ای بایکها پیرامون امور مربوط به فشنون بمذاکره پرداخت و راجع به اخبار واصله از ولایات از ولایات از وزرا معلومات بدست آورد، از شیخ الاسلام پیرامون یکی از مسائل شرعیه استفسار بعمل آورد.

پس در صحبت را از شکار و تریه مرغان شکاری باز کرد. اسلم برلاس بشور و همچنان آمده، جته عظیم خود را اندکی بسوی سلطان متمایل ساخت و دستان نیرو مند خود را بر بروت تارتار خویش کشیده، راجع به عادت و خصوصیت مرغها، معلومات جالبی عرضه داشت. محمد بورو نذوق برلاس نیز بصحبت داخل شد. سخنان و روایات جالب الفسانه مانند، کم کم ذقت و توجه همگان را بسوی خود کشانید. سلطان گاهی میخندید و گاهی متفکرانه بسخنان آنها گوش مینهاد سرانجام دستور داد تا برای یک شکار بزرگ دوامدار آمادهی گرفته شود، انجام این وظیفه را توام با تمام امور مربوط به شکار، به اسلم برلاس سپرد و با اشاره دست ختم جلسه را ابلاغ نموده تمام اهل مجلس را به شیافت شاهها که دعوت نموده، همه از جابر خاسته تنظیم کنان آماده ماندند. حسین بایقرا، آرام و مغرور از برابر آنسان گذشته به خانه ای دیگر داخل گردید.

فصل سوم

مجدالدین پس از انجام کار، در تار یکی شامگاهان بغانه برگشت. در داخل حرم سرا بوستان کنیزک شازده ساله، مانند همیشه با احترامی آمیخته با حجب و حیا او را پذیرا شد و باطالعش رسانید که همین اکنون کنیزی از سرای آمده خانم را با خود برده است، تا در مجلس دعوت سلطان بگم، همسر بز رنگ سلطان، اشتراک نماید. گرچه مجدالدین از جمله شوهران حسود بود، با آنهم از شنیدن

آمد. یک اصله گل با صد غنچه خواهد شکفت.

درین موقع ایشیک آقاسی داخل شده، آمادگی ارکان دولت را با اطلاع رسانید. حسین بایقرا دستور ورود داد. یک هار و وزراء، امرای عالیرتبه، مصاحبین دایمی سلطان و مقریان حضور آراسته با لباسهای گمخاب و حریر چینی، با زیباب شدند و هر کدام تناسب پمربته خو ر مواضع معین ایمنی خویش قرار قرار گرفتند. بیک لربیکی مظفری لاس در محلی برتر از همگان نزدیک سلطان نشست. هنگامیکه حسین بایقرا بخاطر رسیدن بتاج و تخت، گوه و صخره در می نوردید و با رقیبان خود پنجه نرم میکرد، او خدمات مهمی درین راه انجام داده بود و از همین رهگذر غروری پایان ناپذیر داشت و گویا خود را انباز سلطان می پنداشت.

اکثر این اشخاص که بصفت عناصر بالای دولت بحساب می آمدند، هر یک با خصوصیت های جالب، عادات عجیب و یا گسارانه های خویش شهرت داشتند. محمد بوروند وق برلاس از تیره بیکهای قدیم، سر کرده ای کار آگاه و انسانی بزرگ منش بود. او چنان به صید و شکار دلچسپی داشت که اگر مسا دا یکی از مرغان شکاریش بهلاکت میرسید، سخت ماتم زده میشد و آرزو میکرد تا کاش بجای آن مرغ، فلان پسرش بهلاکت میرسید. ذوالنون ارغون، انسانی مجذوب صفت، اما شمشیرزنی پس ورزیده و بهادری کار آزموده بود که در فن تعقیب دشمن مهارت داشت و همیشه بسا دو دست به شطرنج بازی میرداخت. اسلم برلاس مردی ساده اما دلیر و با شهامت و استاد در فن تریه مرغان بود. او میتوانست گمسال مخصوص خود را به مهارت کشیده تخته های ضخیم را بایگان تیر بشکافت و علاوه بر آن به انجام بسا کارهای دلیرانه دیگر نیز قادر بود. مغل بیک همیشه به قهار اشتغال داشت و بدوالدین در جایک سواری رقیب نداشت و میتوانست هنگام رفتار از بالای هفت اسب در یک قطار خیز بزند سراسر حرر گاتش سبک و موزون بود. انواع رقصها را به مهارت اجرا مینمود، و خود نیز رقصهایی ابداع نموده بود. خواجه عبدالله مرواری، از انواع علوم بهره داشت. قانون را به مهارت مینواخت

- چرا پاسخ نیدهی؟ من عده ای از دختران رابزیبایی تو درینجا خواهم آورد. توست کرده تمام آنان خواهی بود و همه چون دختران (باغ ارم) آراسته و پیراسته خواهید زیست.

این سخنان به ترس و تشویش دختران افزود. ابوازم سر بزرگکننده، چشم از زمین برنمیداشت و نمیدانست چطور از آنجا فرار کند. خوشبختانه در همین موقع دروازه زده شد. بوستان چون مرغی که از قفس رها شود، بیرون دوید و کفشهای خود را بنویسید و پنجه گرفته، با سرعت خارج گردید و آنجا رسید. بعد، جسورانه برگشته اطلاع داد که کسی بسراغ او آمده است.

مجدالدین بانوعی بی میلی بیرون رفت و گرچه باشتین صدای آشتا، قلبا سرور شد،

اما ظاهرا بی آنکه از غرور و صلابت خود بکا هد با ابو ضیاء، یکی از توانگران معروف که در سراسر خراسان شهرت داشت، مصالحه کرد و بداخل خانه رهنمون شد.

ابوضیاء بردوشک نرم حریر نشسته دست عارا برایش انبوه سیاه خویش که روی گم گوشش را پوشانده بود، طبق معمول بر سبیل دعا کش کرد، و نگاه ابروان پر پشت سیاه خود را تهبالا نموده گفت:

اخیرا حضرت سلطان نسبت به جنابشان توجهی پس جلدی میلول میدارند. اگر خواست خداوند باشد، بتقریب بهتاسبت ارتقای شان به مرتبه عالی جدید، تبریک عرض خواهیم کرد.

مجدالدین باوضی که گویی از موضوع اطلاعی ندارد، پرسید:

سازگیا شنیده اید؟

حضرت سلطان در محفل از شما ذکر نموده اند. از حاضرین آن محفل شنیدم... مجدالدین گفت:

اینگونه شایعاتی وجود دارد... ما بعد در حق این چاکر صادق، لطف خود را دریغ نداریم. و از چگونگی کارهای مهمان پرستی بعمل آورد.

این توانگر که کار و آنها پیش پیوسته در راه هندوستان و چین در تردد بودند، حتی کلمه ای هم درباره بهبود و انکشاف کار خود فواید هنگفتی که بدست می آورد، بزیان نراند و درست نماند دیگر هم بشگان خود که هنگام سخن از نارسا زبانا میگذشتند و بشهرا بهفیل مبدل میسازند، فقط درباره زبسانانیا

مجدالدین باوضی که گویی از موضوع اطلاعی ندارد، پرسید:

صحت کرد.

مجدد الدین اشاره کنان به بوستان دستور گستردن خوان داد، امامهمان با قاطعیت رد کرد و در حالیکه با انگشتی گوهر نشان دست خود بازی میکرد، اظهار داشت:

همین چند لحظه قبل در دعوتی بزرگ اشتراک داشتیم من اساسا بظاطر حل مسک سلسله مهم نزد شما آمده ام... نمیدانم جناب چه عقیده خواهند داشت...

مجد الدین دست بر سینه نهاده گفت: سارووی صمیمانه مایست تا همیشه در خدمت دوستان و یاران باشیم.

جبین تنگ ابوضیاء اندکی پرچین شد. بر طبق عادت یک چشم خود را در حال نیم بسته به شمع دوخت و آنگاه بطرف مجدالدین خشم شد:

خزانه به چه مقدار سیموزر ضرورت خواهد داشت؟

مجدالدین باوضعی حاکی از نشاط پاسخ داد:

خزینة سلاطین بمشابه دریا است... با یک تفاوت: هرگاه آب زیاد شود، دریا طغیان میکند، اما خزینة هیچگاه از فروردن جواهرات سیر نمیکرد.

ابو ضیاء گفت:

فکری بغایت درست است. خزانه بدر برابر جو دو بخشایش سلطان حاتم صفت مانمیتواند تاب آورد. طبیعت میمون حضرت سلطان به فرو شکوه خسروانه خیلی زیاد تمایل نشان میدهد. میگویند هر روز بزمهای جمشید آسا و مجالس بزرگی برپا میدارند که زنان از توصیفش لال میمانند. اگر برای بنده مقدور بود، آرزو داشتم در افزایش خزانه، سعی و اهتمام بلیغ بخرج دهم...

مجد الدین با علاقمندی پرسید: سازگیا راه؟

به جناب شما چون آفتاب رو سناست که خزانه فطره فطره از اهالی جمع آوری می گردد. تصمیم بی شایسته این دوست شما آنست تا با جوال، پول در خزانه بریزد و بعدا آنرا اندک اندک از مردم جمع آوری نماید.

مجدالدین بابیصبری گفت:

دانستم... دانستم... زکات و مالیاتی که توسط مؤظفین از مردم گرد آوری میشود از اداره حکومت کشیده شده، تحت شرایط معینی در اختیار شما قرار داده شود، آیا منظور شما چنین نیست؟

ابوضیاء پاسخ داد:

بلی، اگر جناب شما برای انجام اینکار وسیله شوید، خیلی زود به انجام خواهد رسید.

جناب شما میتوانید از طریق شهباز اده میرزای کجیک دست بکار شوید باز هم خود بهتر میدانید.

مجد الدین لحظه ای با چشمان نیم باز در اندیشه فرو رفت. منافعی که از طریق بیوند با بازار گانان حاصل میشود، در نظرش

مجسم گردید. گرچه او مطمئن بود که می تواند از عهده انجام این کار بدر آید، ولی با آنهم مثل اینکه با مسئله مشکلی موا چه گردیده باشد، عهده سناکت و آرام ماند.

ابوضیاء مثل اینکه ازین سکوت بستموده آمده باشد، با تأثر گفت:

البته بحضور حضرت سلطان با دست خالی سر بیاب نخواهید شد تحفه بزرگی تهیه دیده ام... علاوه بر این رسیدن به خدمت شما نیز آماده ام.

نامام



# په شوروي اتحاد كښې

## د كورنيو اجتماعي دريځ



كله چه دوه تنه نچوني دعلمي خپرونو له پاره ځانونه چمتو كوي.



دغه ځوانه نجلۍ چمتو ده چه خپل ورځني كار ته لاره شي .

خپل وطن لپاره يې دملي اقتصادي اود وطن دساتنې په برخه كښې ددوهم جهاني جنگ په وخت كښې ډير د قدر وړ خدمتونه كړي وه د ډيرو نشانو او مدالونو په اخستلو بريالي شويدي . برسیره پردغو ۹۱ نقره نوري ښځې هم دشوروي اتحاد د قهرمان دعنوان په اخستلو بريالي شويدي. همدغسي ۳۹۲۵ نقره ښځو ته دسو سيا لستي كار د قهرمان عنوان ورکړ شويدي .

اوس په شوروي اتحاد كښې د ښځو منځني عمر نسبت ودانقلاب څخه مخكښې دروستي دوران ته دوه برابره شوي او ۷۴ كلونو ته هم رسپيري

دشوروي اتحاد ددولت په هر كال كښې په وپوكتونونو كښې ۳۰۰ روبله اوماشوما نو ته دشيودود وركو لو په ځايو كښې څلورسوه روبله مصرف كوي، ديوه ماشوم روزل دتعليم تربيتي له پايته په ښوونځي كښې سل روبله او په يوه ښوونځي كښې دسپي اوورځي د اوسوه روبله په بي دکال د شوروي

اتحاد دولت ته تماميږي .

په شوروي اتحاد كښې ښځې په فعال ډول دنارينه ژ سره څنگ په څنگ دهيواد دكارونو په اداره كولو اود هيواد په سياسي او اجتماعي ژوند كښې برخه اخلي . دشوروي اتحاد د ۱۹۷۰ كال دعالي شورا په نمايندگانو كښې ۴۶۳ نفروښځوچه په سلو كښې ۳۱ ډولو نمايندگانو څخه تشكيلاوي برخه درلودله .

د شوروي اتحاد دښځو په منځ كښې ۳۱۰۰ نقره د علومو ډاكتر ۶۷۰۰ زره نقره دعلومو د ډاكترۍ نامزدې، ۱۸۰۰ نقره اكادمسين او په فرهنگستان پوري تړلي غړي او فيرو فيسوراني موجودي دي، په كلي ډول سره په سلو كښې ۴۷ دعلمي اوخدمات علمي كار كوونكي ښځې دي .

نژدې ۵۰۰ نقره ښځې په اخستلو دعنوان دلينين دجايزو او نورو دولتي جايزو دعلومو، فنونو، هنر اوادبياتو په برخه كښې هر فق شويدي. نژدې ۱۵ زره ښځې

دليكونكو، غرجوونكو، دسينمادكار كوونكو، دورځپانو، ليكونكو او اراشتونو په اتحاديو كښې برخه

لري

نژدې ۱۴۰۰ نقره ښځې چه د

د متحده جمهوريتونو دعالي او خود مختاره شوراگانو په نمايندگانو كښې ښځو په سلو كښې شپږديرش برخه درلودله، همدغسي ۹۹۲ زره ښځې په محلي شورا گانو كښې د نماينده په حيث ټاكل شويدي چه دغه رقم په ټولو نمايندگانو كښې په سلو كښې ۴۶ تنو ته رسپيري . دمنځني او تخصصي ښوونځيو په سلو كښې ۵۴ اود لوړو او عالي زده كړو د ښوونځيو په سلو كښې ۴۹ زده كوونكي يې ښځې تشكيلوي .

دشوروي اتحاد دډاكترانو په منځ

كښې په سلو كښې ۷۲ ښځې دي

تاسو اوس دغه رقم مقايسه كړي

# گزارش یک سگر



واقعیتی که درین نبشته شرح آنرا میخوانید، از یک سانحه مرصی مداوا نشدنی حمایت میکنند و باین وسیله امید داریم تقدیم آن برای کسانی که به عمل سگرت کشی بی باکانه قیام میورزند یک انتباه خوبی و یک اثری با شد موثر تایشانرا به عواقب ناگوار دو دتباکو ملتفت و متوجه کرده بتوانند.

و معاینات انساج حاوی معنی موجودیت سرطانی است: او پسرخ خود ادا مسو به اوقات میداد که آن خبرو اطلاعیه طبری را بخورد ما داده بود هضم نمایم در حالیکه او خودش روی کتابچه یاد داشت خویش به به کشیدن خطوط معشوش و تند نویسی درباره اشکال مختلف روی موصوع شرح (نسبتا معلومات دوره قدیم بسطمرضی) فلما بگردش آورده و سپس رها کرد. همسر من پرسید: شما عقیده دارید یا نه که هنوز تا همین اکنون تو موری تشکیل نیافته و مو جود نیست؟ او برای اولین بار سرخوردار بلند کرد و اندکی خودش را عقب لغزاندید و به جو کسی تکیه کرد و گفت نمیخواهم شما را در امید واری غلط و دروغی قرار بدم. سر طان استیلا کرده است ترس دارم ازین که در جناح راست شاخه جهاز تنفسی شما یکدانه کوچک سرطانی بمشاهده رسیده است.

آدم دکتور گفت که اگر روزهای چندی هم خون بیشتری افراز نمایم ازین با بت پریشانی را بخود راه ندهم او گفت ایسن آمدن خون بعد از عمل باز جویی صورت نورمال و طبیعی را دارد. من گفتم شما چه نتیجه گرفتید او در حالیکه تسلی میداد و تسکین میبخشید. جو ابداد چیز معین و مشخصی بنظر نرسید. من یک جوره سلولهای قاسبل تدقیق را برای معاینه میفرستم و دکتور شما یک هفته بعد نتیجه را بشما ابلاغ میکند.

خون رادر افرازا ت مشاعده میکردم خلطی میدیدم گلگون شکل که درین ضمن طوریکه شنیدم (یوها نیس بیر جیلی سبو نوم) باین گونه خلط سینه نام داده اند و عادتاً رویت آن به سر طان شش دلاست میکند. روز دوم جنوری مجدداً بدکتور مراجعه کردم. او خموشانه نتیجه گزارش کلینیک را بمن سپرد. عکس رونتگن یا اکسریز کاملاً نورمال و طبیعی بود و در تحلیل و تحقیق پتالوجی از مواد گرفته شده هیچگونه اثری از موجودیت سلولهای سرطانی یاداشت نشده بود.

سر فیه و گیرش تنفس تحت چنین حال و کیفیت قابل تعجب نبود و لی بعد از آن وضع عارضه ای بمیان آمد که نمی شد از آن خود را اغفال کرد. ناگهان همه چیز سر یعانه بوقوع پیوست هنوز چار ماه قبل ازین تاریخ روزانه چهل دانه سگرت دود میکردم و همینکه اکنون متصل بیدار شدن سگرت صبحانه را روشن کردم به سر فیه اندر شدم و در حنجره خود خارش حس کردم. درین اواخر هنگام از جابر خاستن حس مسی کردم کمی نفس تنگی دارم اما از یکس مرد پنجاه و شش ساله که از چهل سال باین طرف سگرت کش قوی بوده باشد چه توقعی جز این عارضه می رفت.

بطور عجیب و غریبی و بنوعی ازین اظهار او در خود آرامش و تسکینی حس کردم. من همیشه از آن میدانستم. پرسیدم: قبول و فرض میکنم که مقصد شما متوقف نماندن، عقیم نشدن و هم و خامت عملی آن خواهد بود؟ او جو ابداد: بلی، شما میدانید که بدون معاینات دیگر و بیشتر درین مورد چیزی نمیتوان گفت. اگر میاید یک عملی ای صورت بگیرد و امکان جراحی موجود باشد پس بپر وضع که باشد باید همه قسمت کامل شش شما از وجود شما بریده و جراحی شود. و این کار نیست که درین سن و سال شما و با کیفیت و حال شش شما قابل توصیه نمی باشد درین باره یک متخصص میتواند به بهترین صورت مشوره بدهد شاید او اشعه اکسریز را ترجیح بدهد باین صورت شما وقت خواهید یافت و نموی ریشه سرطانی را تباخیر و عقب خواهد انداخت.



بمگر فتن این نتایج گوئی سنگی از روی سینه من پایین افتید عزم کردم عادت سگرت کشی را ترک بگویم. ولی بزودی متفکر شدم و شکی دا منگیر من شد. بخود میگفتم که اگر ایشا ندر تحقیقات اشتباه کرده باشند دوا ی توصیه شده را مجدداً استعمال کردم و نتیجه این بود که بر ای مدتی چند خونی در افرازا ت سینه و دهن دیده نشد معذباً یک روز صبح، یعنی در روز پنجاه و هفتمین سالگرد تولد من خلط افراز شده باز هم سرخ بود. از همین روز به بعد سر فیه همیشه با افرازا ت خو ندار توام بود. اگر هم مقدار آن زیاد نبود، ولی روزانه حد اعلی آن به مقدار و پیمانه یک قاشق چای خوری پرو لبریز میرسید. سر فیه امان نمیداد و هر باریکه شروع میشد خیال میکردم قلیم را از حرکت باز میدارد. شعور و حس بمن می فهماند که نتیجه معاینات هر چه بخواهد باشد ولی سخن بجایی رسیده است که منتظر بدترین حالت و خیم صبحی خویش باشم.

روز بعد خلط برنگ خون مرا متوجه خود نمود. همسر م بدکتور فامیلی تیلفون کرد، مگر روز دوم عید بود و دکتور از روز آزادی جهت تفریح خودش استفاده کرده بود. شب هنگام با برادر م تیلفون تماس گرفتم. برادر من که متخصص اکسریز است و در فاصله یکپزار و ششصد کیلو متری از ما دور تر بس می برد من موضوع را با او در میان نهادم و از عارضه مذکور به او بیان کردم. او تسلی گوینا بمن گفت: یک خون ریزی شش بسا اسباب و علل ممکن را داشته میتواند. چقدر خون بمشاهده تورسیده است من گفتم، بسیار نیست، اما من از خون در حال سر فیه نگرانی دارم. تو میدانی که من همیشه یک سگرت کش قوی هستم و معذباً اکنون است که ترس دامنگیر من شده است او گفت: پس فوراً معاینه اخلاط را انجام بده.

سوال کردم: اما ازین نخواهد رفت؟ پاسخ داد: خیر! رنگ از رخ همسر م پریده بود او از دکتور پرسید: آقای دکتور، لطفاً بمسأ حقیقت را اظهار کنید و هنوز چقدر مدت حیات برای او باقی خواهد بود؟ دکتور در حالیکه بقلم خود کار خودی دید گفت: بدون معالجه ظرف مدت شش ماه و شاید هزده ماه دیگر، موصوع ازین قرار معلوم میشود که مرصض هنوز در دوره مقدماتی است اما کسی نمیداند که نموی آن چگونه سریع خواهد بود شك نیست که گرفتن اشعه در وجود تاثیرات سوء ضعیفی دیگری با خود دارد و بخصوص که دانسته سر طان نیز دیک قسمت وسطی سینه جاس گرفته است.

انتظار نشستیم در حالیکه نوبت های پیش از ما را کودکان گوش درد و ماساران جوان و تند رست با ردار گرفته بودند آیا هیچکس نمیدانست که برایمن برای کسی که اینجا نشسته است موضوع زندگی و مرگ در میان است؟ بالا خره نوبت ما رسید و ما را بدرون فرا خواندند. همین اینکه ما در اتاق دکتور وارد شدیم او با شتابند می که از وجنات او هویدا بود تبسمی کرده و اما او راساً چشم خودش را بچشم من ندوخت و خموشانه اوراق گزارش تا بپ شد گسی را ورق زد در حالیکه از باطن او را ق خیر داشت و خارج از آنهم موصوع در نزد او در حافظه او حاضر و روشن بود. او با لا خره لب سخن کشود و گفت: بلی، من و همه دارم از اینکه ز منیست تحقیقات به خوبی دلاست نمیکند. تدقیق

دکتور را دیدم و از وضع او دانستم که از حال و صحبت من راضی و قانع نیست او مرا یک جراح معروف حیدری در شهر معرفی کرد که این شخص بصورت اساسی از من پرسشهایی نمود ازین جراح نا مدار - التماس کردم که بمن بی پرده بگوید که آیا بنظر او به سر طان مدا وانشد نمی میتلا شده ام نمی خواستم که با کلمات زیبا - تقلی شو م. او دوستانه خندید و دست خود شرا روی شانه من گذاشته و آهسته روی آن گویند و گفت: من، یکبار دیگر خلط و افراز سینه ترا تحت معاینه قرار میدهم ولی با اینهم می یابد شما برای معاینه برو نشو سکویی در شفابخانه برسید. بانصورت ما میتوانیم به بهترین صورت نتیجه بگیریم که موضوع از چه قرار است. برو نشو سکویی که یکروز ما فتن رادر شفابخانه احتوا میکند یک متخصص - ذریعه یک تل گوچک و آینه رو شن شده و نوررانی داخل جهاز تنفسی مر یضس بیوش کرده شده را مشاعده کرده و در حال اشتباه و لو جز بی هم باشد از سلول های داخل حنجره راه می بردارد. من بسا در دی شد یسد بیوش

روز بعد با مگر فتن یک اندازه از افراز سینه جهت معاینه آن بدکتور مراجعه نمودم. او بهمانه و تدقیق مروج پرداخت و بمن نسخه ضد برو نشیت توصیه نمود. شش هایمن تحت مائین اکسریز قرار و عکس بر داری انجام یافت و خود عکس به کلینک شش جهت ملاحظه طبی فرستاده شد و خلط گرفته شده هم برای تحلیل طبی بشعبه پتالوجی ارسال گردید. در ظرف مدت هشت روز زیکه ماسار انتظار نتیجه اکسریز و رونتگن و نتیجه تحقیقات مواد خلطی بودیم، خوا بخوشی نداشتم. (روزهای رخصتی بود در حالیکه نزدیکترین شفابخانه بزرم یکصد و شصت کیلو متر از ما فاصله داشت را حست ما را دگرگون ساخته بود.) من هنوز

# تکش زنجیر وار



کزانند از خلق ایجاب میکرد.  
در حالیکه یکی از همسیره های پرستار روی چپه خالی شده سینه من فشار وارد میکردم کم و بیش حسمت زیاد تنفس یکجانبه و سرفه کردن زافرا می فرم.  
خانمهاییکه عمل چمناسیتیکی را انجام میدادند، تمرین هایمان بر این منبجده و در دنا کابود.  
باید اضافه کنم که دردها در وجود من تنها از برداشتن و بریدن یک قسمت شش سبب آزار من نشده بود. برای اینکه در جراحی به شش رسیده شده بتواند جراح یک شقی به درازی تقریباً سی سانتی متر در پشت من بعمل آورده بود و این شق در قسمت عقبی پنج سانتی پایین تر از استخوان کتف شروع شده بود و به وازی دنده بدن بسوی پیش رخته کرده و تا حصه سفلی نوك سینه به درازا کشیده شده و انجام یافته بود.

عملیات در مورد من موفقانه بود و معرف لیاقت جراح بشمار می رفت معیندک تاشش هفته بعد از عملیات هم من با وجود گرفتن ناپذیرت های مخصوص برای تخفیف و تسکین دردها و ناآرامی ها، باز هم پردرد های سخت و طاقت فرسا مبتلا شدم و فضای خالی که از سبب بریدن شش در داخل سینه من ایجاد شده بود تقریباً لبریز و سرشار از مایعات شده بود که اگر مایع تراظهار کرده بتوانم میگویم احساس تحمل سنگینی و گرانی آن برا یمن سخت نامطبوع گردیده بود. من دیگر سگری دود نمیکردم، مگر هنوز هم دایما در خود اشتیاق شدیدی به تنباکو داشتم.

من همیشه در نزد خود از انسانهایی تعجب میکنم که بایک شش خودشان روزگار شان خوب سپری میشود و خوب بسر می برند. تعجب میکنم که آنها با داشتن صرف یک شش زندگی فعال دارند. کار خودشان را انجام میدهند و هم به سپورت اشتغال میورزند. من در مورد خود چنین از حال خود تعیسن و تفسیر نمیتابم که: اگر بخوام بدون درد راه بروم باید به بسیار تانی و آهستگی قدم بردارم و در چنین حال از سخن گفتن اجتناب کنم.

از احصایه عاجین نتیجه برمیاید که من با چنین وضع در زندگی و دوام حیات چانس یک برسه دارم یعنی که پنج سال دیگر هم تنفس خواهم کرد و زنده خواهم بود. و این گذشت پنج سال معنی آنرا دارد که سرطان معالجه شده خواهد بود. وقتی من درین باره نامل و تفکر میتابم که تا اکنون چه بر من گذشته است و با چگونه احوال در وضع من حکم فرما بوده است و در آینده هم هنوز چقدر کارهایش پیش رو خواهم داشت، این نظرات را بسیار تپیح کننده و بیدار کننده و امیدوار کننده نمی یابم.

\*\*\*

اداره دبیران نشریه مینویسد:  
مؤلف چارماد بعد از عملیات در اثر دانه های ریشه ای دیگر سرطانی چشم از چپان پوشید. چاره فته قبل از مرگ تحت تنفس مصنوعی و گرفتن اکسیژن قرار داشت. سرطان میتواند در هر عضو (بخصوص بالای جگر) و همچنان براستخوان جابگیرد و به تخریب آغاز کند. درین فریض مامم سرطان در حصه شاخه جهاز تنفسی اورشده های خود را دوآنده بود.

خارج و بردن شده نو مجاز بود نبرای مردن بصورت خیالی بغاظر میاورم که باری گوشیدم از جا برخیزم همسیره های پرستار از عرسو مرا قایم نگهداشتند تا مانع از آن شده باشند که من لوله های پلاستیکی مختلفی را که بدور سینه و در بازا های من محکم بسته بودند، از هم دورکنم.

زندگی خود را متمرکز به مجادله بر ای گرفتن هوا در جهت شش کردم هر یسار تنفس با خرخر کردن زجر کا ملی میداد، زیر العاب و بلغم چسبنالکرا تنفس را می گرفت و سینه مرا مانع از تنفس آزاد میکرد و دوبار می بایستی با یسپوش ساختن ذریعه میغا نیکی بر فغ آن قیام ورزید و چنان هم کردند.

چاز روز تمام با وجود دوا هایی که بمن میدادند یکبار هم مژه چشم بهم گذاشته نتوانستم تا بخواب اندر شده باشم. ایشان جرات نمیکردند وسایل گالی برای خواب در گلولی من بریزند، زیرا همه ترس از آن داشتند مباد اتنفس بکلی بند شده و کار من یکسره شود و منم جرات نمیکردم بخواب اندر شوم زیرا هر بار یکه میخواستم مژه بهم بگذارم و بخواب بروم اختناق حسی

مردن است که می ترسند پس با یسن چانس نجات دهنده خویشن را سپردم. اگر قبلا میفهمیدم که محل جراحی چه دردها و آلابی با خود همراه دارد، این فیصله و تسلیمی من به عمل کردن جراحی یک کار زور مندانه و شجاعانه ای بود که بان رای دادمو آنرا مرتکب شدم.

(یک کلمه به عموم کسانیکه چون در آنوقت فکر میکنند: اکنون که کار از کار گذشته و ناوقت شده است تابه دود کردن و سگرت کشی خاتمه داده شود و احتما لایه سرطان هم در حال مقد ماتنی آن گرفتار شده ام. . . .) بعد از عملیات آگاه شدم که دانه خبیث متخمل هنوز پخته و دیر نشده نبود ولی از نوع زود نموی آن بشمار می رفت.

در اولین پرو نشو سکو بی دانه بقطر نیم سانتی کتف شده بود و همینکه هشت هفته بعد شش را قطع کرده و از بین برداشتم اندازه بزرگی دانه به قطر هشت سانتی رسیده بود. طبعاً که از عملیات اصلی چیزی بغاظر ندارم جز میز باریک عملیات با تری بزرگ جراح، در ماحول من رویت اشکال



ناممکن خواهد بود که تمام اسماج سالم را بتوان از تالیبری مستقیم اکسیژن دور احتفا و دور از تخریب آن در امان نگه داشت.

در چنین حال قصیت الریه قسما اتیاف دار گردیده و تنفس کردن هنوز مشکل تر و سخت تر میشد. قرار گرفته دو کتور متخصصین درین باره یمن مشوره خواهد داد. دکتور در پایان اظهارات خود شگفت: ازین واقعه متاثر و متاسف هستم. او دکتوری بود جوان و بسیار سالم و تندرست بنظر میآمد.

شایان وقت و چیز عجیبی است که همین اکنون که ترسهای من همه بواقعیست موضوع دلالت داشت، خود را تقریباً از راهمه رهایی یافته میدیدم و اگر هم کاملاً چنین نبود معینا خوشتر را از آلام هفته های اخیر باتر دیدن ها و شجبات بیمتالک آن نجات یافته حس میکردم.  
آغاز بیم قوی، شدید و سنگین رادر زمینه دگرگونی حال ناگوار و بند خویش در صبح روز دیگر حس کردم کلمه سرطان و علاج ناپذیر بسوی من با تعجب نگاه می کردند و مر می.

بژود ترین فرستی که امکان آن تصور میرفت در نزد متخصص حاضر شد. او بمن گفت که دانه روینده خرد است و بزرگی آن بیش از سر انگشت نمیباشد و حتی در عکس رونتگن رویت آن بسختی تشخیص داده میشود و یک دوره تیر کردن شعاع ایکس بهر صورت انجام رابتاً خیر خواهد انداخت و اما معجزه هم ناپیدا نیست.

در حالیکه اکنون به ضیق النفس و تنگی سینه گسرتارم، یک عملیه نافرجام در زمینه مرابری مدت باقی حیات زیر یک چادر و خیمه تنفسی اکسیژن چون معیوب دایمی قرار خواهد داد من می بایستی فیصله خود را اظهار کنم.

مثل آنکه با مزاج و طبع روحی من در تطابق باشد هوا بسیار مرطوب و فشارده بوده باران مسلسل و بدون وقفه می بارید نفس کشیدن برا یمن مشکل تر شده بود. همیشه و همه وقت مژه و طعم گر مخوردا در دهن خود حس میکردم. جهت معاینات قبلی و گرفتن ترتیب عملیه جراحی مجدداً نزد جراح حاضر شدم او به یکتعداد بیشتر عکس گیریها و اخذ معلومات قبلی از صورت تنفسی و اندازه گیری های مساحتی.

سینه و از همین قبیل پرداخت. در نتیجه معلوم میشد که من درین سن و سال خود بعد از برداشتن و قطع کردن جناح راست شش من صرف سی فیصد ظرفیت اوسطی ششهای خود را از دست نخواهم داد و هنوز آنرا در سینه خواهم داشت. (شش چانپ چه نظر به تنا سبب موقعیت حجم قلب ده فیصد کمتر سطح تنفسی رادار است.) باین ملحوظ این ارزش تنفسی در اثر حمله و هجوم پرونشیتی و ضیق النفس هنوز بیشتر پایین خواهد افتید.

معینا اجراح در اکثر آخرین عکس برداری های اکسیریزی از شش ها که اکنون ندانم سرطان بوشا تحت از آن هویدا بود با یسن نتیجه واصل شد که چانس و بخت بیسن زندگی و مرگ اکنون برای من پنجاه به پنجاه موجود است.

من چون بسا انسانها معتقد بان نیستم که از مرگ راهمه داشته باشم و این خود

میکردم. صرف با خالی شدن لغاب و افزا زمره کرده در گلو که آنرا ذریعه بیه خا صس برون میکشیدند همیشه یک کمی را حس احساس می نمودم و این آرا مش صرف تا وقتی دوام میکرد که بار دیگر خلط و لغاب راه گلو را می گرفت و تنفس دایر مسن دشوار میساخت.

دایما، بیوسته و متوالی دوا ی ضد مکروب و ضد عفونی بمن تزریق و داده میشد اشتباهی من بکلی سقوط کرده بود حتی نوشیدن خودش هم برای من خستگی آور بود. نوشیدن گوشش زیادی را برای

و اجسام سبید پوش و حس کردن نشی در عقب دست خود هنگام پنتو تهال را تزریق میکردند، دیگر چیز برابری آورده نمیتوانم.

چار روز اول بعد از انجام عملیات برای من رو یای مفشوش توام با ترس و درد بود بمن مقدار زیادی از مرکبات مر فونی تزریق کردند. همیشه ها و دوستانم بمن حکایت کردند که در آن وقت حال نامرتب و در هم و بر همی داشتم. واضح بود دوا ی تزریقی شده در شروع حال مرا تپیح و تحریک نموده بود. من صرف یک چیز میخواستم از شفاخانه

# مردی بانقلاب بقه

خلوت شد. الك جوشا برادر مخاطب قرار داده گفت :

ازین مرد خوشم می آید. علاوه تصور میکنم که در زیر يك ستاره خوشبختی بدتیا آمده است . زیرا نمی فهمم چرا مایتلند پیر تمام جایداد خود را به او واگذار شد و نه به پسرش ...

جوشا براد حرفش را قطع کرد: و شما طفل را پیدا کرده اید ؟

- نی، اینهم یکی از اسرار زندگی بقه هست که باید طفل را از چنگال او بیرون آورد .

جانسی در همین لحظه در گولای سر خیابان رسیده بود. الك و براد میدیدند که جانسن خواست از وسط چارراهی به آنطرف خیابان برود. اما درست در همین لحظه يك مرد از گوشه تاریکی بیرون آمده گفت و شنود کوتاهی بین آن مردناشناس و جانسن صورت گرفت . متعاقبا الك و جوشا براد برق يك تفنگچه را دیدند که صدای شلیک بلند شد. جانسن عقب عقب رفته، و آن مرد ناشناس پایه فرار گذاشت .

در يك چشم بهم زدن الك در وسط خیابان بود. ظاهرا فیلسوف زخمی نشده بود. اما بشدت ناراحت مینمود. الك خود شرا شتابان به گولایی خیابان رساند، اما شخص حمله کننده ناپدید شده بود .

الك نزد فیلسوف برگشت . جانسن در حاشیه پیاده روی روی زمین نشستند اعضای بدن خود را میدید که آیا صدمه برداشته یا خیر ؟

جانسن از دیدن الك ناله سرداده اظهار داشت: نی، نی. تصور میکنم برهم خوردن حالت من به اثر شوکی بود که از برخورد با او بمن دست داد . من به این طریقه غافلگیر شدن آماده نبودم .

الك پرسید: اصلا بین شما و آن مردناشناس چه واقع شد ؟

جانسن در وضعیت نیمه گیج جواب داد: من هیچ نمیتوانم تشریح کنم . میخواستم از وسط خیابان به سوی دیگر بگذرم، که دیدم يك نفر بسویم آمده پرسید: شما باید آقای جانسن باشید . وبعد تا خواستم بجنبم که صدای

فیر تفنگچه اش بلند شد . او بلا معطلی تفنگچه اشرا از جیب بیرون آورده بطرفم آتش کرد .

به روی کرتی جانسن آثار باروت دیده میشد . جانسن پس از سکوت کوتاهی نالید : نی، من نمیتوانم به منزل بروم. او تنها مسلما سعی برای نابود ساختن من خواهند کرد. او تنها بدون شك مرا میکشند. در همان لحظه دو تن از ماموران پولیس برگشتند . این دو خفیه پولیس مامور مراقبت ناحیه هاری تریس بودند . این دو مامور همراهی جانسن تابه منزلش شدند .

الك در حالیکه سرش را شورش میداد گفت: اینها مجرب ترین مامورانی در دستگاه پولیس هستند که من می شناسم . باید اینطور قبول کرد که آنها از کسار خود در گلا ستر راضی هستند و به کدام شغل فرعی نیازی ندارند .

ساعت ۶ نواخته شد . اما از غرب پیامی نرسید. در ساعت ۷ وضع و روحیه مادموازل بنت قابل ترحم و همدردی عمیق بود. او در طول شب خود را شرا الهتوار نکهداشنه تعجب و حیرت الك و جوشا براد را نسبت به خود برانگیخته بود .

اما اکنون که ساعات مقرر فرا میرسید، چنان جلوه مینمود که طاقت و شکیبایی رابه تدریج از کف میداد. در حدود ساعت ۷ و نیم تیلیفون زنگ زد و الك بایک جست پلنگ مانند خود شرا به تیلیفون رساند. پیامی که در تیلیفون گرفت این بود :

- آقای کلونل گاردون يك ساعت پیش دیدکوت را ترک گفته است . الك به ساعت نگاه کرده بانا باوری و تردید تکرار کرد: دید کتوت؟ يك ساعت پیش ؟

در اینصورت باید در ظرف ۶۰ دقیقه به گلاستر برسد .

ایلا که سعی مینمود خود شرا با نوشیدن اجباری قهوه که پیشخدمت الك آورده بود آرام جلوه دهد . ایلا در لحظه ای که الك در تیلیفون صحبت میکرد، ایلا وارد اتاق کار شد و الك جرات نتوانست به صحبت تیلیفونی ادامه دهد . و با گفتن خوب است، گوشک تیلیفون را سر جایش مانده نزد ایلا برگشت .

- آقای الك چه معلوماتی دارید ؟

# دیپلوماسی در جاهلیت و اسلام

های عربی و اسلامی خود نزدیکتر و قوی تر سا زد چنانچه این مطلب در روش آنها در برابر ها رون الرشید مامون، و معتصم بخوبی آشکار بود و این تحول دیپلو ماسی تاثیر بارزی در ساحة ثقافت وارد کرد که نمایندگان اسلامی برای انکشاف بیشتر ثقافت خویش بطور متوا تر از بغداد بمركز رومان سفر میکردند. درین وقت دولت عباسی خواست بر ضد دولت اموی روابط سیاسی خود را با دولت فرانسه که در حدود اندلس واقع بود محکمتر سا زد و ازینرو سفرا در میان ایشان تبادل میشد که رفته رفته روابط دیپلوماسی در میان ابو جعفر منصور، ها رون الرشید و زهران دولت فرانسه پیش از پیش تو سعه یافت و بدین ترتیب امپرا طور فرانسه ارا ده تهاجم را بر دولت اموی نمود و لی بمرام خود موفق نگردید و در عین زمان دولت بیزانطه با احساس مصلحت خود، به برقراری روابط دیپلو ماسی با دولت اندلس پرداخت

و این پیوند های سیاسی در روزگار امپراطور چهارم قسطنطنیه و زمان (عبدالرحمن الناصر) خلیفه اموی بیش از هر وقت تقویت گرفت و در اثر این توازن میان دولت ها سفارت اسلامی از قرطبه مرکز اندلس، بمراکز و پایتخت های اروپا پی ر سید و در نتیجه نهضت های علمی که در مراکز اسلامی و مسیحی درین زمان بوجود آمد، تبادل ثقافتی بمدارج عالی خود رسیده بود بغداد، قرطبه و قسطنطنیه از مراکز بزرگ بخش علوم، فنون و ادب بشمار می آمدند.

ایشان در تمام شقوق علمی روابط خوبی برقرار کردند و پیهم در روابط علمی می افزودند و هر يك از معارف و فرهنگ دیگر مستفید میگردد و علما و دانش جویان را برای فرا گرفتن علوم و مباحثات علمی تشجیع میکردند تا آنکه موضوع دیپلو ماسی در اسلام در جهان ما نیز با کمال موفقیت پیش رفته و دول اسلامی در پی آنند تا پیش از پیش با استحکام روابط دیپلوماسی در دنیا پر آشوب موجوده بپردازند.

## حضرت عبدالله

سرانجام این صحابه جلیل القدر تو سط حجاج بن یوسف در مکه بقتل رسیده در روز سه شنبه ۱۷ جمادی الاخر سال ۷۳ هجری به دار آویخته شد چه در سال ۶۴ هجری مردم حجاز ، یمن، عراق، خراسان و غیره سوای شام بوی بیعت کردند. جماعه زیادی از وی روایت حدیث نموده اند.

هنگامیکه جسودی را به دار آویختند این عمر (رضی) از وی گلشت و گفت: خداوند ترا رحم کند مانند تو شخص روز روزه دار و شب زنده دار بیاد ندارم من از خداوند تمنا دارم که ترا معذب نسازد .

عمر وین دینار گوید : من مانند عبد الله بن زبیر نماز خوان بهتر ندیده ام. چنانچه روزی بالای سنگی نماز میخواند پارچه سنگی آمد و قسمتی از لباس آنرا برد وی التفا تی نکرد هنگامیکه سجده می نمود چنان بغود فرقی می بود که گنجشکان در شاهه اش می نشستند و او احساس نمی کرد.

مادرش اسماء میگوید : روزی به عبدالله عقیده صادق بخساب می آید.

داخل شدم که او مصروف ادای نماز بود، تصادفا ماری از سقف خانه بالای پسرش هاشم افتاد و او در حالیکه خواب بود بشکمش خود را حلقه ساخته اعضای فامیل همه ازین پیش آمد فریاد کردند تا اینکه آن مادرا بقتل رساندند و عبدالله هنوزم در حال نماز بود نه التفا تی کرد و نه بچله ای، وقتیکه از نماز فارغ شد گفت حال تان چگونه است ؟ مادر هاشم برایش گفت: خدا ترا رحم کند بدتر ازین مصیبت است که فرزندان زمامر بگذرد آگفت: متوجه نماز بودم اگر بوی ملتفت میشدم در نماز من خلل و سستی وارد میشد.

ابن زبیر (رضی) تمامی هفته به اتصال روزه گرفته بعدینه روزه می گرفت و به مکه افطار می کرد.

مجاهد میگوید: احدی را مانند ابن زبیر صاحب حوصله و طاقت ندیدم و او در سه چیز عبارت از عبادت ، شجاعت و فصاحت با مردم مسابقه می کرد و او نماز را از حضرت ابو بکر صدیق «رضی» و وی از پیغمبر اسلام (ص) آموخته است .

مرگ ابن زبیر (رضی) در واقع میان مسلمانان مزایای انسانی و قیادت فکری را بیاد ما رساند و درسی سلامتی عقیده و ایثار در راه حق را می آموزد چه ابن زبیر (رضی) یکی از شهداء

می گوید ؟

خبرها از چه قرار است ؟

الك در حالیکه سعی مینمود قیافه خندانی بخود بگیرد ، به زحمت پاسخ داد :

- اوه، خبرها ؟ خبر های خوبی دارم !

ایلا به صورت الك خیره شده پرسید: در تیلیفون کی بود ؟

الك به تیلیفون نگاه خشمگینی انداخته جواب داد : آخ، این شرا

خبرها از چه قرار است ؟

الك در حالیکه سعی مینمود قیافه خندانی بخود بگیرد ، به زحمت پاسخ داد :

- اوه، خبرها ؟ خبر های خوبی دارم !

ایلا به صورت الك خیره شده پرسید: در تیلیفون کی بود ؟

الك به تیلیفون نگاه خشمگینی انداخته جواب داد : آخ، این شرا



## مرغوبیت تولیدات کشور...

گوشه هایی از مراسم رسم گذشت اردوی دلیر جمهوری افغانستان بروز اول جشن جمهوری، که توسط تلویزیون های مخصوصی در یمن نمایشگاه نمایش داده می شد، ابتکاری بود، که فقط امسال و برای اولین بار صورت می گرفت.

در بین صد ها اثر هنری ارزشمندی، که از هنرمندان مختلف درین نندار تون به نمایش گذا رده بودند، چند تا بلوی نقاشی، تمثال رهبر ملی ما، که بروی فلز حکاکی شده بود و یک اثر جالبی که از کاشی ساخته شده بود، انسان را به حیرت و امید داشت و نما یند کسی از ذوق و هنر، هنر مندان کشور مامی کرد.

دو مین نمایشگاه مواد تولیدی وطن، نندار تون نساجی افغان بود. بمجرد یکه درمداخل آن رسیدیم تکه های رنگارنگ و وطنی پادیکور خاصی که در آنجا به نمایش گذاشته شده بود، برایم دیدنی و جالب جلوه کرد.

درین نمایشگاه، انواع منسوجاتی که، در فابریکات نساجی افغان تولید می شود، دیده می شد و روی هم رفته دیزاین، رنگ آمیزی و مرغوبیت آن ها، بر تری تکه های وطنی را نسبت به تکه های تجارتنی خارجی، نمایان می ساخت.

نساجی بگرامی و نساجی های شخصی دیگری هم، در نندار تون های جشن امسال حصه گرفتند.

آنچه پس از دیدن منسوجات فابریکات مختلف نساجی، در ذهن بیننده خطور می کرد، انکشاف صنعت نساجی و بهتر شدن تولیدات آن است.

یکتن از موظفین نساجی در منطقه جشن راجع به استقبال مردم از تولیدات فابریکات نساجی، گفت: - در گذشته متاسفانه هموطنان ما کمتر از منسوجات وطنی استفاده می کردند و در عوض به تکه های خارجی بیشتر علاقمندی نشان می دادند.

اما خوشبختانه حالا اینطور نیست، زیرا همه بی برده اند، که استفاده از تولیدات وطن، هم برای شان اقتصادی است و هم جنسیت

بهتر دارد.

منبع علاوه کرد:

- استقبال مردم، از تولیدات نساجی ها، بحدی رسیده، که با وجود بلند بردن معیار تولید، باز هم نمیتوانم قلت یعنی تکه بابرادر بازار رفع سازیم، زیرا به هر پیمانۀ که ما عرضه می کنیم، از طرف هموطنان خریداری و مورد استفاده قرار می گیرد. که این عمل باعث تقویه و تشویق فابریکات نساجی گردیده است.

در نندار تون های امسال چند فابریکه صنعتی بوت دو زی نیز، حصه گرفته بودند.

در بین انواع مختلف بوت های پلاستیکی، فابریکات پلاستیک سازی وطن، هری و غیره تولیدات زیبایی دیده می شد، که در سال قبل وجود نداشت.

اما آنچه بیشتر در بین انواع بوت های وطنی، مورد توجه مردم و خاصتا جوانان قرار می گرفت، بوت های مردانه کوری بلند بود.

در غرفه بوت صداقت، بوت های ازین نوع به نمایش و فروش گذاشته شده بود، که بلندی کوری آن به هفت انچ می رسید...

نمونه سنگ های معدنیات افغانستان، که در غرفه های مربوط وزارت معادن و صنایع به نمایش گذاشته بودند، دیدنی و جالب بود.

وقتی در بد و ورود، به این نمایشگاه، به نقشه برجسته افغانستان نظر می کردید معدنیات کشور، که بصورت رگه ها، برنگ های مختلف در سرا سر کوه های آن، نشان داده شده، چشمگیر بود.

درین نمایشگاه، در غرفه مربوط دافغانستان بانک مدال های نکلی که به افتخار جمهوری در کشور، ساخته شده بود، نیز به نمایش گذاشته بودند.

در غرفه با یسکل آریانا نمونه بایسکل های جالبی دیده می شد که یکی آن برای قرو شندگان دوره گرد و دیگری برای استفاده دوفرا، از یک بایسکل ساخته شده بود.

قالین های افغانی نیز در نندار تون امسال بینندگان بسیاری داشت و

## شاعر کلاسیک

هند و ستان گسترش دهند. نهر و مینو یسد: «در قلمرو و سیح امپرا طوری مغل رشد و گسترش وسیع اندیشه های آزادی خواهانه بشکل احساسات مذهبی شعور ملی بمشا هده میرسد» در چنین یک شرایط بغرنج بود که خوشحال خان خټک قبایل پشتون را در جهت مبارزه بخاطر آزادی و تاسیس دولت مستقل ملی رهنا می کرد.

خوشحال خټک میدانست که از چه راهی باید قبایل پشتون را متحد ساخت و آنرا برای پیکار علیه مغلها تجهیز نمود. او رنگ زیبی به حاکم مغل در پشاور دستور داد تا خوشحال خان را دستگیر نموده به دهلی اعزام دارد. همان طور یکه گفتیم شاعر مدت بیش از پنجا سال در محبس و در تحت تعقیب و پیگرد گذرانید. در زندان قلعه گوالیور بود که روابط خوشحال خان با مغلها از ریشه تغییر کرد. او دیگر بسی برده بود که یگانه راه مقول برای پشتو نها، راه پیکار بخاطر آزادی و استقلال میبا شد.

گک. الفت ضمن تو ضیح خصوصیت های این دوره زندگی خوشحال خان خټک میگوید: «سراز همین مرحله (یعنی از سال ۱۶۶۴-۱۷۰۱) دوستی هشتاد ساله خاندان خټکها با مغلها به دشمنی مبدل گردید».

سالهای زندان خوشحال خان، در حقیقت، دوره شکوفایی ایجاد ادبی او بشمار میرود، همینکه وی از زندان و تعقیب رها یی یافت تا آخرین دقایق زندگی، مبارزه ملی قبایل پشتون را با شایستگی رهبری کرد و در جریان این مبارزه

مخصوصا، خارجیانی که از تولیدات وطن ما، دیدن میکردند، در برابر غرفه های قالین جمع شده و بسا کنجکاوی، به زیبایی و جنسیت آن خیره می شدند...

بایک نظر اجمالی، در نمایشگاه های تولیدات وطن، در جشن جمهوری کشور، به این نتیجه می رسیم، که نمایندات فابریکه صنعتی کشور امسال بهتر و بیشتر از سالهای گذشته بوده و مرغوبیت آن، چشمگیر است...

خوشحال خان مغل در عین حال با اشعار حماسی موثر خویش بر آنان سلحشوری دمید و نیروی معنوی بخشید. اشعاری که وی درین دوره سروده، با زیبایی خود و احتوای ایده های عالی خود، در تاریخ ادبیات قرن ۱۷ پشتو، موقع برجسته و افتخار آمیزی احراز میکند.

آنچه از آفریده های ادبی خوشحال خان بما رسیده، نشان دهنده آنست که وی استاد بزرگ سخن، غزلسرای چیره دست و دارای استعدادی سرشار در ساحت گوناگون بوده است.

هرگاه دیوان اشعار خوشحال خان خټک را که برای او شهرتی بزرگ کهای کرده است، از نظر بگذرانیم، از خلال آن میتوانیم، سیمای واقعی او - سیمای مردی جنگجوی سلحشور سیلا ستمداری خرد مند و شاعر لیریک فیلسوف، متفکر و غزلسرای را در نظر خود مجسم سازیم که میتوانست حوادث گوناگون عصر خود را به نحو استادانه ای در اشعار خود تجسم دهد و با بسامانی های روزگار

خویش را با بنائی آتشین و بسا جسارتی کم نظیر انتقاد کند. خوشحال خان در زبان پشتو، جهان شعری بدیعی آفرید که منعکس کننده غنچه های ادبیات کلاسیک دری میبا شد و در اشعار کلاسیک پشتو، قوانین و قواعد عروضی را معمول نمود. دیوان اشعار او بزبان پشتو دارای چهل هزار بیت و مشتمل بر غزل، قصیده، رباعی، قطعه، مخمس، مسدس، مثنوی و ترجیع بند میبا شد.

بقول دانشمندان شرقشنا سی چون راورتی، دار مستور و دوران خوشحال خان خټک علاوه بر دیوان قبل الذکر، یک سلسله آثار دیگری نیز در زمینه های گوناگون، آفریده، اما اکثر آنها بما نرسیده است.

آنچه از آثار خوشحال خان خټک در کتابخانه های جهان محفوظ مانده، عبارتند از:

۱- فضلنامه منظومه ای است مثنوی در پیرامون مسایل مذهبی

۲- «فرحنامه» منظومه ای است که موضوع آنرا مناظره بین شمشیر و قلم تشکیل میدهد.

# من بیش از این نمی خواهم سکرت بکشم

تداوی خود را محصول مشترک استفاده پروفیسر و یو بر نتاویج حاصله عالی از روش دلسیکه لوزی، استعمال ادویه و طرز تداوی حرکتی وانمود میکند. نود و دو فیصد مریضی ها و مراجعین او در طول دوران تداوی پنج روزه سکرت کشیدن را ترک کرده اند و پس از گذشت چار سال در حدود بیش از ۴۰ فیصد شان مجدداً به کشیدن سکرت شروع میکنند. ضمن نقشه تداوی پنج روزه ثابت، انجمن حفاظتالصحه آلمانی به همکاری پروفیسر ویوبر در شهر های مختلف، لکچر ها و کورس های تعلیمی دایر میکنند که طی آن اشتراک کنندگان در طول پنج شب متواتر روش ترک کردن سکرت را فرا می گیرند، در خلال این کورس های متحرک سطح نتایج حاصله بین ۷۰ تا ۸۰ فیصد می رسد.

## تاکتیک قدمهای کوچک.

عقاید بسیاری از دانشمندان و اهل خبره مبنی بر اینکه آدم میتواند اعتیاد سکرت را به اثر قطع آنسی دود کردن سکرت ترک نمود توسط یک آزمایش موسسه ما کس پلانک در چوکات روا نکاوی در مونسن ترد ید گردیده است.

یک تیم روانشناسان تحت رهبری داکتر برینکل هان یک کورس ترک انگیز بود:

# دختر با همب تهدید میکند

را انجام میدهند کاریست صحیح و بجایحتی اگر به قیمت جان انسا نها هم تمام شود صدای زنگ تیلون مجدداً بلند شد. گوینده در تیلون همان صدای زنانه بود. شما چه پولیس هایی احمق در اختیار دارید که تاکنون کوچکترین اقدامی نکرده اند. واصلاتوجه ندارید که ممکنست چه اتفاقی رخ بدهد؟ تا ۱۰ دقیقه دیگر همب انفلاق میکند و عمارت را از بسج بر خواهد کند. شما باید عمارت را تخلیه نمایید.

من از کلکین به سمت مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن نظر انداختم. خموشی محض دوانجا حکمفر مابود. ودر جوابش گفتم: لوزی من به یقین میدانم که توجه فکری دسر داری؟ صدای دختر از آنطرف سیم باعصبانیت و خشم فوقالعاده شنیده شد: لعنتی. من لوزی تونیستم. در جوابش گفتم: من خوب میدانم که توجه میخواهی. تو میخواهی درس پروفیسر

ایریک سن را اخلاص کرده باشی. شما از چه موضوع صحبت میکنید؟ بدرت تمام حقایق مربوط به این موضوع را بمن باز گفته است. تو چقدر متعجب شدی که در سیمینار پروفیسر ایریک سن قبول نشدی. اما حال لوزیا - اخلاص کردن درس پروفیسر ایریک سن به اشتراک بیش از ۱۰۰ محصل دیگر کار نادرستی است.

یک لحظه سکوت بر قرار شد و بعد از آن طرف سیم تیلون صدای دخترک دوباره شنیده شد: شما میگویید که هم اکنون بیش از ۱۰۰ محصل در آنجا هستند؟ در آن عمارتی ممکنست با انفجار همب بمب بپواید؟

سبعاً لوزیا لکچرهای پروفیسر ایریک سن برای تمامی محصلین بسیار دلچسپ است. آن دختر فریاد زد: صبر کنید من بشما میگویم که همب رادر کجا گذاشته ام.

من به آرامی گوشه را سر جا پش گذاشتم.

# من از قصر دارالامان...

منبع فعالیت های دستگاه ساختمانی را بعد از حریق بطور ذیل شرح میدهد.

۱- از آن جائیکه اتاق ها کوچک و بزرگ بودند از ارتفاع آن برای اسانی کار کاسته شد.

۲- امور چوب کاری های منزل سوم تماماً تجدید گردید.

۳- پلستر کاری های داخلی و خارجی قصر بصورت عموم تجدید شد.

۴- رنگمالی رویکار و داخل اتاق ها تماماً ذریعه رنگ آبی و پلاستیکی و امور چوب کاری توسط رنگ روغنی اجرا شده است.

۵- فرش صف اتاق ها توسط خشت تراسو صورت گرفت.

۶- سیستم مرکز گرمی تعمیر مطابق شرایط بصورت مدرن و حصولی تجدید گردید.

۷- سیستم آب رسانی تشنات

های قصر بصورت عسولی فعال گردید.

۸- تنویر لاین دوانی برق ساخته شد و قندیل ها و چراغ های جدید نصب شد و همچنان در آینده نصب یک دستگاه تیلفون اتومات ۱۲۰ لینه بیش بینی و یک کفتر یای عصری در نظر گرفته شده است.

منبع در پایان می افزاید. باید علاوه کرد که قصر دارالامان به همکاری و مساعدت تخنیکسی انجینران افغانی و خارجی ریاست تعمیرات وزارت فواید عامه و دستگاه ساختمانی بنائی و بتوبه اداره قضا بشکل عمارت عصری در آمده و با صرف مبلغ شصت ملیون افغانی ترمیم واحیا گردید و پس از تکمیل آن از تاریخ ۱۵/۳/۵۳ وزارت عدلیه و اداره قضا و ارگان عدمی آنرا مورد استفاده قرار دادند.

# قربانی پول

وقتی که به بستر داخل شد لینا او را با شالش پوشانید با صدای آرام کاپیتان از لینا پرسید:

- چرا ماریا نیامد؟ برایش بگو نزد من بیاید!

لینا بطوریکه کاپیتان گفته بود همانطور کرد و ماریا به اتاق داخل شد ماریا خیلی غمگین

بنظر میرسید و بهانه کرد که خیلی اورا خواب گرفته است او چیغ کاپیتان را بطوریکه لینا شنیده بود شنیده ولی بگم کاپیتان نیامد با صدای متین اندرسن به ماریا گفت:

- در پهلویم بنشین ماریا من باتو حرف بزنم.

ماریا در حالیکه میلرزید و شالش را روی شانه هایش می انداخت در پهلوی بستر کاپیتان نشست.

صدای زنگ تیلون دوباره بلند شد. من بدون آنکه گوشه تیلون را بردارم همانطور سر جایش گذاشته خودم به طرف کلکین نزدیک شدم.

تیلون برای تقریباً سه دقیقه پسم زنگ زد. سپس آرام شد.

سی نازیبه سپری گردید. تا اینکه یک دوشیزه دوان دوان در حالیکه موهاش را با دبه هوا می افشاند، از یک عمارت پو هنتون پیدا شد. او از آن عمارت که در حاشیه ساحه پوهنتون واقع شده بود، شتابان به طرف مرکز تحقیقات ریاضی ویلسن رفت. او با این امید به آنسو شتاب میکرد تا مگر بتواند بمب را پیش از انفلاق مهار کند. دختر عجله داشت تا جان بیش از ۱۰۰ تن محصل را از خطر مرگ نجات دهد.

من نفسی عمیق گرفته خطاب به مورینسن هدایت دادم: اوکی. مورینسن شما حال پایین بروید و آن خانم را گرفتار کنید.

# فرزند خیانت پیشه

را بیاد دارد؟

« سنگها گنگ اند تا اینکه بشر آنها را بگفتار و ادار سازد . بگذار کوهها از من سخن گویند . اینست چیزیکه من میخواهم . »

مادر پرسید : « و مردمان چه ؟ »  
 « اوه - آری من آنها را فراموش نکرده ام مادر . بانها نیز نیاز دارم زیرا تنها در خاطره انسانهاست که قهر مانان جاویدان وابدی اند . »  
 مادرش گفت :

« قهرمان کسیست که زندگی می آفریند و بر خلاف مرگ است و آنرا تسخیر مینماید . »

او اعتراض کرده گفت : « نه ویرانگر يك شهر بهمان اندازه پر شکوه و جلال است که سازنده آن . بپن ما نمیدانیم که چه شخصی روم را آباد کرد - اینیاس ویا رومولوس - ولی نام الاریک و سائر قهر مانان ویرانگر شهر را خوب میشناسیم . »

مادر بیادش داد : « همان کسی که نامش دیر تر پائیده است . »  
 بدینگونه تا زمانیکه آفتاب فرو نشست تا آرام گیرد آندو با هم صحبت کردند . مادر اکنون سلسله گفتار و حشیانه پسر را کم و کمتر میبرد و سر افراشته اش افکنده و افکنده تر شده میرفت .

يك مادر میافزیندو نگاه میدارد . نزد او سخن گفتن از ویرانی مفهوم آنرا دارد که برخلافش سخن گویند . مگر پسرش اینرا درك نمیکرد . نمیدانست که دلیل هستی را رد مینماید .

يك مادر همیشه مخالف مرگ است . دستی که بر انسانها مرگ میاورد در نزد مادران منفور است مگر پسر این را نمیتوانست بفهمد زیرا از درخشش برق شهرت طلبی که قلبرامیکشد کور گردیده بود .

و نیز نمیدانست که مادرهمانقدر که دلیر است هنگامیکه زندگی آفریده و پروریده اش در معرض سوال باشد زیرك و سنگدل نیز بوده میتواند .

وی با سری افکنده نشسته بود و از درون خیمه گرانبهای سرلشکر شهری را میدید که در آن اولین تکان نشاط آور زندگی را در رحم

خود و درد و زجر زایمان این - کودک را احساس کرده بود - کودکی که اکنون تشنه ویرانی بود . نور سرخ رنگ آفتاب دیوارها و برج های شهر را رنگ خون بخشیده بود و فروغ محنت افزائی در شیشه ارسی ها افکنده بود و چنان بنظر میرسید که گوئی همه شهر توده ای از جراحت ها باشد و آکنده با شیوه سرخ رنگ زندگی که از هر مجروحی جاری است اکنون شهر مانند نعشی بسیا می گرائیده بود و در خشش ستاره ها بران بسان شمع های گورستان مینمود .

خانه های تاریکی را میدید که مردمش میترسیدند چراغ های خود را ببقرو زند تا تو چه دشمن را جلب نکنند . جاده هائی را میدید که در غم و اندوه فرو رفته و پر از بوی بد جسد گشته شدگان بود . زمزمه آهسته مردمانی را میشنید که منتظر مرگ بودند . همه اینها را میدید همه شان نزدیک و گرامی اش بودند . خاموشانه ایستاده بود و منتظر تصمیم خویش . درین لحظه خود را بحیث مادر همه مردمان شهرش احساس نمود .

ارها از قله تاریك و سیاه کوهها بذره باین آمده و مانند اسب بالدارای برین شهر محکوم نازل میشدند .  
 پسرش گفت « امشب اگر خوب تاریك باشد میتوانیم بر شهر - بتازیم . » و در حالیکه شمشیرش را از نظرم گذراند افزود : « هنگامیکه آفتاب به چشم انسان میتابد گشتن مشکل است زیرا نور خورشید و درخشش شمشیر چشم انسان را کور مینماید و بسیاری ضربه ها بهدر میرود . »

مادر برایش گفت : « بیا پسر . سرت را بر سینه ام بگذار و آرام بگیر و بیاد بیاور که در زمان کودکی چه زیبا بودی و مردم چقدر دوستت داشتند . »

او از مادر اطاعت کرده و سر خود را بدامنش نهاده با چشم بسته گفت :

« من تنها شهرت را دوست دارم و ترا که باین درجه ام رسانده ای . »  
 مادر خود را خم کرده و پرسید :

# پرتگال آزادی ..

پرتگال و وعده حمایت از عضویت آن این کشور بدون کدام اشکال بحیث يك کشور آزاد و مستقل در موسسه جهانی راه می یابد .

و اما موضوعی که شاید بحیث يك معضله جلوکار های گینی بیساو عرض وجود کند همه نا موضوع جزایر کیپ وردی خواهد بود . اصلا جزایر کیپ وردی در اتلانتیک شمالی بفاصله ۲۸۰ میل در غرب داکار مرکز سینیگال واقع است . تعداد این جزایر به پانزده میرسد و جمعا يك ساحه ۱۵۵۷ میل مربع را احتوا نموده و نفوس آن دو صد و هفتاد هزار نفر میباشد .

حالا معضله درینجا است که گینی بیساو و مردمان افریقای سی جزایر کیپ وردی این جزایر را جزء خاک گینی بیساو میدانند و هر وقتي راجع به مسایل گینی بیساو سخنی بمیان می آید جزایر کیپ وردی هم متضمن آن است . ولسی پرتگال و ساکنین سفید پوست جزایر مذکور غالباً این سر زمین را جدا از گینی بیساو فکر میکنند و مساله آزادی جزایر کیپ وردی را هم روی ریفرندهی بین ساکنین آن قلمرو آرزو دارند .

عقیده مبصرین این است که جزایر کیپ وردی از حیث دارایی های طبیعی خود سرزمین خیلی غنی است و از طرفی غالباً سلطه سفید پوستان در آنجا بملاحظه میرسد . بنابراین اگر جزایر کیپ وردی بداخل خود هم آزاد باشد به نفع پرتگال خواهد بود و اگر ریفرندهی صورت گرفته و احیانا قرار بر آن شود که با پرتگال پیش برود هم به نفع پرتگال است . و درعین حال تسلط يك جمعیت سفید پوست درین جزایر باز هم شاید حالاتی را

و زنها چطور ؟  
 « زن زیاد است و مانند هر چیز شریک که زیاد شود انسان از آن نیز خسته میشود . »  
 و بالاخره پرسید : « و نمیخواهی که اولاد داشته باشی ؟ »  
 « برای چه برای آنکه گشته

شوند . کدام شخصی مانند من آنها را خواهد گشت . این امر را آزار خواهد داد و من بسیار پیرو زمین گیر خواهم بود که بتوانم انتقام شانرا بگیرم . »  
 مادر آهی کشیده گفت : « تو بقیه ر صفحه ۶۱

# دزوی په آرمان

# هاشم زیو نټون افتتاح گر دید

ښوونځی ته نه ځی؟ ځکه زرغونه خو پخپله هم د یوخور سره ژوندانه په زانگو کښی زنگیده اوپیا داچه هغه دیوه جوار گر ښځه وه اود جوارگر نه دېل کوم انسانی کمال هیله ووشی؟

زرین په دی هوسیده چه گوندی د زمری غوندی یوښکلای زوی لری او هغه به دده دهستی اومال را تلونکی وارث وی.

زمری د ۲۴ ساعتو نه وروسته له یوی لیری سیمی څخه دجواری د میدان نه راوغوندل شو اوچه کله خپل کور اودپلار جنازی ته راغی نو کلبوالو یی مخ ته ناپی ورتو کولی.

مور یی هم سپین سړی او کمزوری وه او ځکه هم اوس نو زمری دخپل کور مشرؤ اوهر څه به یی دخپل زړه په سلا سره کول. دپلار پولسی او پتی، هستی او شتمنی ته یی داور تازه کولو پکی ووايه اوپه یوه لړه موده کښی یی خپل هرڅه هسی شانی دباد په خوله ورکول چه دمور دمړینی به وخت کښی یی دخپلی مور دتکفین دپاره لاهم څو ټنکی نه درلودلی.

شانوا برای اعمال امروزه انقلابیون سرافتمندانه امیلوار پاشیم .

دکتورشرفی درختم بیانیه خودگفت :  
زنده باد رهبر انقلاب یشاغلی محمدداود پاینده و جاوید باد افغانستان و انقلاب پ باشکوه آن .

پوهاند دکتور نظر محمد سکندر و زیر صحنه نیز طی بیانیه به کثرت نفوس در همه جوامع مخصوصا در جوامع رو به انکشاف، مشکل طفل و مادر و تلفات مادران حامله در گذشته اشاره نموده گفت که با اتخاذ اهمات لازم برای مادران و اطفال در صفحات حیاتی باید مشوره مختصر یک رهنمایی و قایوی یک معاینه طبی و فراهم آوری تسهیلات برای یک ولادت، بصورت اعظمی از و فیات زیاد جلوگیری بعمل آمده میتواند.

وی افزود این زیزنتون ممد بزرگ مرا م های تربیوی دافغان روغتیا پرو گرام است که در ساحه تقریبا هفت جریب زمین اعمار گردیده است و دارای یکصد بیستر و تمام تسهیلات لازم یک شفاخانه ولادی میباشد .

متعاقبا میرمن نعلیه غازی نواز ر لیسو

زیزنتون طی بیانیه گفت طبق آرزوی دیرینه مرحوم محمد هاشم برای برآورده شدن یساک هدف عالی و وسایل محدود شخصی سپیم گرفته باشند چندسال قبل زعمیم ملی ما اقدام به احداث این ساختمان کردند. و آنرا بمردم اهدا فرمودند.

وی افزود با این اقدام بزرگ بشری و خیر خواهانه و دور اندیشانه شان نه تنها امروزه پاسخگو به نیازمندی میرم جامعه ماشوند بلکه در این ساحه خیلی باارزش و موثر قدم مسی گذاشته شده که با یقین ماو آیندگان ما بعین عمل نیک و قابل تقلید استقبال خواهیم کرد.

درین مراسم بعضی از اعضای کابینه عده ای صاحب منصبان ارشد اردوی جمهوردی مامورین عالیرتبه ملکی و دوکتوران نیز حاضر بودند.

خبرنگار باختر علاوه میکند که نشریه ای تحت عنوان فعالیت های صحی کشور در یک سال جمهوریت و شماره های جریده ر هتمنا به مدعویین توزیع گردید.

۱۳۵ مخ پاتی

# دملا درد خهشی دی

زمری دخپل پلار نه پاتی هر څه په جواری ووهل اوچه پلار او مور یی دواړه مړه شول نویو کوچنی وروزی یی بیاد کلی له یوه خان سره مزدور کړ او دوو نورو خویندو ته یی هم دکلی پاده و نیوله او هغه به یی خړوله .

زرغونه هم اوس پخه ښځه وه او د عمر دپخوالی به اوږدو کښی وپو- هیده چه رښتیا هم.

زرغونه هم اوس پخه ښځه وه او د عمر دپخوالی به اوږدو کښی وپو- هیده چه رښتیا هم.

شته. آر تربیت یو په بل پوری ددوو بندو نو دخوښی کولو یاد هغو دخوړلو سبب کیزی چه پیر- خپریدونکی ډول یی رما تیسیم دی.

بل علت یی زړه ښت دی چه دا پېښه ټو لو ته پیدا کیزی. هلو وکی هم د بدن دنورو بر خو په شان زېزی. مگر داپکی ددی معنی نه لری چه هر زوړ سړی باید ارو مرو دملا په درد اخته وی، بلکه زیا تره هغو کسانوته متوجه ده چه زړه ښت ته پاملرنه نه لری اود خوانانو په شان یی کړه وړه کړی اوددرند و شیا نو دپورته کولو اود موثر په ټیل و هلو یی هڅه کړیده. کله کله دملا درد علت د بدن په نورو غړو پو ری اړه لری مثلا په ښځو کښی درحم نا روغی او په نارینه وو کښی پر ستات، کله هم دگیلوی دټپ درد په ملا کښی احساسیږی.

واری یا میا شتنی نظم په وخت کښی. البته په دغسی یو حالت کښی حرکت ددرد په زیا توالی کښی اغیزه نه لری او مو وضعی پېسوب اودرد نه احساسیږی.

ورزشی تمرینو نه ددغه درد دحملو دبیر ته را ستندیدو څخه دمخنیوی دپاره گټور دی اود ملا دشاو خوا عضلاتو دټینگیدو اود هغو دانقباض سبب گر زی. البته له څه نه پخوا باید دډاکتر سره مشوره وشی چه کومه نا رو غسی موجوده نه وی او دغه تمرینو نه کومه پېښه منځ ته رانه و پی. کله چه دغه تمرینو نه شروع شول، هیڅکله باید له یوی ورځی څخه بلی ورځی ته پری ښو دل شی:

- ۱- تمرین و رو و رو شروع کړی او هره ورځ یی موده زیا ته کړی تر څو په یوه ورځ کښی نیم ساعت (پنځلس دقیقې) دما زیگر له خوا) ته ور سیږی.
  - ۲- تمرین باید په کلکه مخکه اود فرش دپاسه و شی.
- دغه ډول ورزشی تمرینو نه باید په نظر کښی و نیول شی:

نازولی زوی به وانځلی ادب اود سیوری نخل نه نیسی رطب زرین او خرما دزوی درلودلو آرمان درلودلی شوای خود زوی د سالمی تربیوی دعهدی څخه یی عا- جزی ښکاره وله اوعاقبت یی هم د بدمرغی او زړه بریښوونکی ژوندانه ناوړه عواقب او دردونکی منظرونه وېر پېښول .

خیرو او زرغونی به هره ورځ سره جنک جگره کول او خو تنه ماشومان چه دهغوی دگه ژوندانه څخه دنیا ته راغلل هغوی هم دناپوهه پلار او غیر واقعی مور دناوړه پیر- زوینو له آمله په یوه گوله پسې خوای وازی نیولی وی او یو وخت هم زرغونه له کوم بل چا سره داسی وتښتیدله چه خپل ماشومان یی هم خیرو ته ورپر پښودل او زمری دجوار گری په میدان کښی دیوه جوارگر له لاسه ووژل شو .

زرغونی او زمری خو اوس دپایه کولو کله به یی هم د اجناسو په غلا کولو بانندی لاس پوری کاوه او دغه ټول به یی دجواری په ډگر کښی پایلودل. خیرو هم دپلار نه ورباتی هستی دباد په خوله ورکړه اوهر وخت به یی خپل اخښی زمری دی ته لاساوه چه له کوره څخه غلا راوکړی اود خیرو او زرغونی د کورنی ژوندانه به هم ډیره خړه پړه او جنجالی وه .

زرین او خرما چه د زوی آرمان درلود زوی خوایی وشو او ستر هم شو ولی د انسانی تربیوی غو ښتنه یی ورته نه کوله اوځکه هم کله چه یو وخت زرین دناروغی له آمله په سپینه ږیره ومړه نوبه زمری پسې په کلیو او بانډو بانندی کلیوال او ډمان گرځیدل چه دخپل پلار په مړینه راخبر اورا حضور شی ولی

## جینالو لوبریجیدا

شناخته شد. بترتیب فلمهای فلم (زنی از روم)، ننان، عشق) وحسد، قشنگترین زن جهان) ریکارد موفقیت جینا را قایل کردند. در ۱۹۵۴ زمانیکه جینا با کارلو پو نتیم مالک کمپنی فلم آزر ده شد (شاید در مورد تادیات وی قرار داد راباجینا فسخ وجهت تهیه مجل سل سوم فلم (ننان، عشق و...) سوفیا لورن را که در فلم (طلای ناپل) شهرت بسزایی را کسب کرده بود و در عین زمان رقیب سر سخت جینا را که ۶ سال نسبت بسوی جوانتر است قبول کرد. این سبب دلسردی جینا عزم سفر را جانب امریکا گرفت این سفر او را به هالیوود کشانید در آنجا او لین فلم امریکایی خود را با شتاراک برت لنکا سترو تونی کر تیز بنام ترا پتر تهیه کردو همانطور باتو قف هارت ما سال را در تهیه فلم ها مانند فلمهای اروپایی خویش سپری کرد. در این مدت، فلمهای تاریخی (سلیمان و شیببا) و فلم دلچسپ عشقی او در سینتامبر از فلمهای معروف وی بشمار میروند. روی همرفته در این مدت اکثر اوقات باروپایانیز دعوت شده است.

بسال ۱۹۵۶ در ایتالیا فلم کمیدی (ملکه ی از برو کلین) زادر پهنوی پار تز قدیمی خود سیکو و همچنین فلم هیجان انگیز (زنکهای نوتردم) که از آثار معروف ویکتور هوگو میباشد در رول اسمیرالله (زن شیاد) با انتونی کوین که در نقش قوزپشت کلیسای معروف ماری واقع پاریس را بازی میکرد به تهیه این فلم موفقانه پرداخت.

جینا بیشتر از ۱۰ سال یک سمبول سینمایی و ستاره طنز ایتالیائی بشمار میرفت و در سالهای پنجاه استو دیوهای فرانسوی وایتا لیائی بو خودی افتخار میکردند دوره سوم شهرت وی عبارت از باز گشت وی بایتالیا ست این مرتبه رقابت با سوفیا لورن در میان نبوده بلکه جینا طرز نقش خود را تغییر داده و جهت تهیه فلمهای تاریخی و مجلل باطرز جدید و روحیه عالی برآمد که همبازی با پاولین بور جسس نقش خواهر ناپلیون را در فلم (وینوس امپراطور) بازی کرد که بزودی فلم مذکور در مارکیت های سینمایی غوغای را ایجاد کرد بستاره زیبا بخاطر ایفای رولهای برجسته ایکه در این فلم

## مردی بانقاب بقیه

براد برسید: چطور؟ مگر خبر های بدی داری؟

الک با اشاره سر حرف برا درآ تایید کرد: کوچکترین امیدی برای نجات رای ندارم.

دیک گاردون در حالیکه یک گوش رابه تخته فرش صحن اتاق چسبانده بود این حرف هارا شنید: اوهدایت داده که دیگر باید بمیرد لبهای خشک گاردون از شنیدن این حرفها بعنوان تبسم کمی پس رفت و مجددا صدای هاگن را شنید که از سائتر افراد پرسید: شما صدای حرکت او را در بالا شنیده اید؟

این نظریه از طرف اکثریت افراد حاضر در آنجا قبول شد. دیک در حدود شش صدازا در اتاق پایین تمییز داد. یک گوگرد را روشن کرده مجددا موقعیت خود را در اتاق از نظر گذشتا ند. چشمش یکبار دیگر به کیبل سیم در نزدیکی بخاری دیواری افتاد.

(باقی دارد)

## فرزند خیانت پیشه

زیبا هستی و همان قدر پوچ و بیمایه که یک رگه نور. او لبخند کنان پاسخ داد: «آری مانند نور...»

بروی سینه مادرش مانند کودکی چرت میزد.

سپس مادر با چادرش او را پوشانده و خنجری در قلبش فرو برد و او تکانی خورده و جان داد.

آری چه کسی بهتر از او میدانست که قلب پسرش در کجا میتپد.

ایست



مسؤول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تیلیفون: ۲۶۸۴۹

کود تیلیفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پتہ: انصاری واپ

داسترا لایہ

پہ باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنپی بیہ ۱۳ افغانی

پہ کابل کبسی ۱۵۰۰ افغانی

تیلیفون: مدیریت توزیع وشکایات

## بقیه صفحه ۶۳ تیاتر نو و کهن

هم چنان نو گردی جدیدی میان آمده و آن اینکه بجای عفر (او ناگاتا) در گذشته مرد همیشه نقش زن را بازی می کرد دل زن به هتر مند زن سپرده شده است.

ی ثبتہ عاملہ الباجہ تہ بہ کتہ با این همه سنت گرایی، تیاتر کابوکی نا گزیر است زیرا امواج طوفان اسای تغییرات اجتماعی معاصر، جنب بخورد. به همین اسمیل پاگذرا ران جایان به مرحله تیاتر کابوکی گذاشته است.

جدید زندگی، اثر و علایمی روی ولی با آنها عناصر اساسی که این شیوه رابه صورت روشن از دیگر گونه های تیاتر جدا می سازد، دست نخورده باقی مانده شده است.

# تئاتر نو و کهن جاپان



تئاتر توین با اشکا لنولبا س

مأمهات هنری دوران در باری را در شیوه هاتیاتریکا کووگاگا کو در وجود رقص های موسیقی در باری که اکنون هم به شکل میرایی در خانواده های سلطنتی وجود دارد، دیده می توانیم.

اساسا این گونه رقص ها و موسیقی در سده های هفتم و هشتم از قاره (قاره آسیام) آورده شده و بعد گزینش و تطابق برابر با ذوق جاپانی ها، در کوره های نقد در بار و مقابله آبدیده شده است. گر چه ممکن این شیوه اکنون در خود قاره بدست فرا موش سپرده شده باشد.

شیوه بعدی که روی سن تیاتر آمد، روش تیاتر (ناوه) بود. این شیوه در زمانی پیا خاست که آنرا می توان مرحله عدم خلاقیت فرهنگ خواند. زیر اثراف در باری که متکی به اصل خون و نژاد بودند، زیر سیطره اشرافیت محلی که پایه های آنان را ثروت و قدرت نظامی می ساخت خرد شده و آخرین فریاد های ضجه آلود خود را سر می دادند. دوران گاگا کو را، زمینه شکوفانی فلسفی «ژن» (بخشی از فلسفه ضد

آن ها و شیوه اخیر هیچگونه پیوندی وجود نداشته باشد زیرا هر مرحله، شکل معین خود را زایانده و پرورش داده و از منافع کاملاً مختلف سر چشمه گرفته و یا نماینده طبقه دیگر گونه از مردم است.

به صورت روشن هر مرحله تاریخ جاپان و هر طبقه اجتماعی وابسته با آن شکل معین تری خود بوجود آورده است که اکنون ما نمایندگان جدا گانه هر کدام را دیده می توانیم.



یاسو یاسو یاماتومو در نقش (لک لک شام)

در این کشور، تیاتر به صورت روشن، نمایانگر دگرگونی های اجتماعی - اقتصادی در میسر توفنده تاریخ است.

تئاتر سنتی و معاصر، در کنار هم به رشد و توسعه شکوفانی خویش ادامه می دهد.

در تیاتر سنتی، هنوز هم عناصری که مانده های تاریخی گذشته اند، به روشنی دیده می شود.

حلقه این زنجیر دراز جای داشته و بررغم گونه های کهن تر تیاتر، گام های بلندی بطرف پذیرش نوگرایی و یافتن عناصر نوین داشته است و میتوان آنرا حلقه ای پیوند بین تیاتر کهن و رستا خیزتیا تر نو گونه، بحساب آورد.

در بین نمایندگان هنر تیاتر سنتی جاپان، امروز تیاتر های گاگا کوو بگاگو متعلق به دربار ناوه و کویو گن و البته به عصر فیو دالیته قرون وسطی و بترا کوو کابوکی پیوند نزدیک با دوره ایدو می داشته باشد.

کابوکی که در انتهای این زنجیر طولانی قرار می گیرد، فکر می شد که زیر تاثیر شدید شکل های اولیه بوده باشد ولی می توان استدلال نمود که بیسن

تئاتر سنتی: ممکن هیچ ملتی را در جهان نتوان سراغ نمود که آمیزه از دو بخش هنر کهن و سنتی را با هنر نو جدید، مانند جاپان در کنار هم رشد داده باشد.

نه تنها در این کشور از نو ترین شیوه های تیاتری ما نتوانیم موسیقی راک و تیاتر زیر زمینی که پشزکی وارد شده و یا در این جا به خلق آن پرداخته اند، خبری است بلکه مانده های اصیل تیاتر سنتی که نسل به نسل و سینه به سینه از مسیر هر جنجال تاریخ گذشته، عبور نموده است، راه خود را در دل تماشاگران تیاتر باز نموده است.

شیوه اخیر راجع می توان تبلور روشنی از گذشته های دور این ملت بحساب آورد. در برتو گرایش یاد شده است که تماشاگران جاپان بسادگی می توانند تیاتر موافق به اندیشه، سطح تفکر و ذوق هنری خود را تماشا کنند.

تئاتر شیوه کابوکی، که در سال های بعد از جنگ راه خود را نه تنها در دل بینندگان داخلی بلکه در روان هنری مردمان بیرون از کشور گشوده است، سمبول اصیل از تیاتر سنتی بدل شده است.

این شیوه، تجارب غنی ۳۰۰ ساله رابه پشت خود داشته و زندگی آن، فراسوی سالهای یاد شده رسیده است. در حقیقت، در بین شکل ها و فرم های تیاتر سنتی، در واپسین



یا کوشی مارادرنقش ماری مکدالن که شیوه آرایش کابوکی را نشان میدهد .



نمایش از گروه تیاتر شیکی



صحنه از درام «نیس دریا» توسط جوو کارا

اکنون تحول و دگرگونی در تیلی، استفاده از برق غیره به بکار بردن تکنیک این تیاتر دیده . شکل جدید آن بعمل می آید . می شود .

بقیه در صفحه ۶۱

از وسایل نوین تیاتر کار گرفته روش سور ریا لیسم، پیرایش صحنه ها، ایجاد ارواح خبیثه ، بجای کار گرفتن دز چراغ های

دولتی مطبعه

صفحه ۶۳

عای مخالف رابطه علت و معلول است که در گذشته در هنر گسترش داشته و اکنون در جاپان طرفدار آن زیاد دارد . م) را آماده ساخت . این گرایش باز تاب فرهنگی مرحله ای است که قدرت نظامی گری تازه به دوران رسیده را نمایش داده و در آن روحیه اطاعت کور کورانه به شدت تبلیغ می گردد .

در مرحله کوتا می که به آخر قرن ۱۴ می رسد ، این طبقه جنگجوی مسلط ، روی بطرف دست آورد های فرهنگی می نهند .

زیر این تأثر ، روش هنری تیاتر ناره ، با وجود یکه عناصر اصیل خود را از چشمه های هنر دروغ های بازی سازو گاکو و دنگا کو ، می گیرد . در پایان قرن ۱۵ به هنر سمبو لیک و ژرف فلسفی که در زیر سیطره طبقه جنگجوی حاکم ممکن است بدل می شود .

بعداوج مرحله جنگ داخلی این سرزمین به مرحله صلح نسبتاً دراز مدت حکومت توگوگاوا گام می نهد .

ولی ، هم چنانکه این مرحله گامی به جلو و پیشرفت می نهد دگرگونی تازه به وقوع می پیوندد .

طبقه سامو رای (یک عضو طبقه نظامی در جاپان دوران فئودالی که بنا بر اهمیت مقام دو شمشیر در دو طرفش آویزان می کردم) به دوران تسلط خود ادامه داد بانکشاف شهرها به اثبات رسانده و با طبقه جدید تاجر ، از لحاظ اقتصادی گروه حاکم را زیر نفوذ گرفت ، با پایان سده هفدهم اینان بر تری خود را به اثبات رسانده و با عشق به زندگی و رنگ ها ، خواست هنری نویی با میان گذارد و به این ترتیب تیاتر ارز شمند بزاکو که نزدیکی زیادی به تیاتر گندی گک ها دارد در شهر های اوساکا و کابوکی در ایدو (یا توکیو کنونی . م) که شهر های مهم تجارتی بود پایه زندگی گذارد .

ایندو شیوه ، در کنار هم رشد نموده ، یکی بردیگری اثر گذارده و با الهام گرفته و به نوبه خود در رشد همدیگر نقش بازی نمود . به این

# مودو فیشن



لباس های خامک دوزی افغانی بازار مود اروپا را تسخیر کرده است .



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**